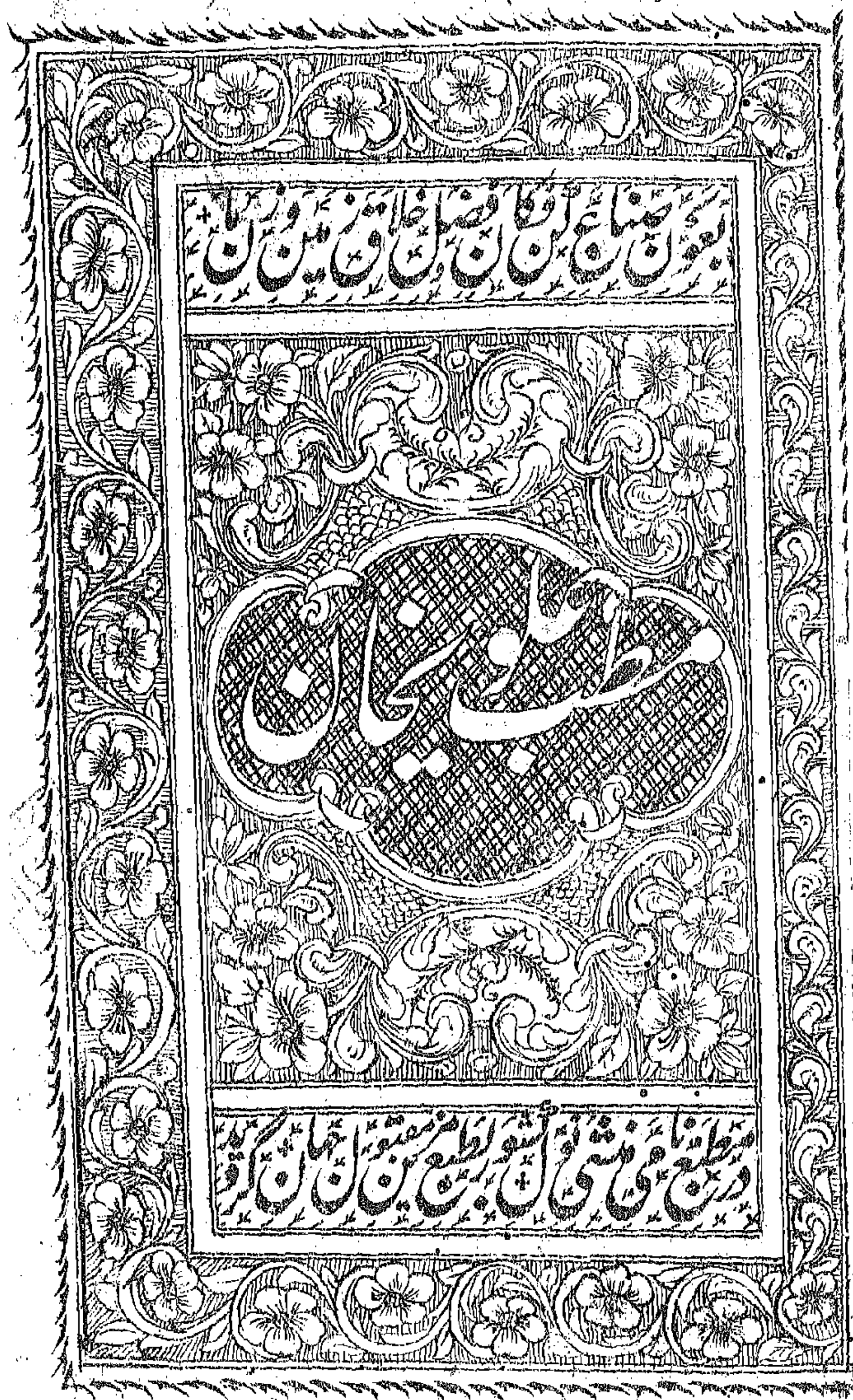


بسم الله الرحمن الرحیم

در ذکر خلاصهٔ قوانین علاج جمیع امراض بدن صداع بعضی در دسر است اگر بسبب حدوث آن
خون بود علامتش سرخی روی و چشم گرمی سر و شیرینی دهان و امتلای رگهای بدن خون گرفتن کما
سر و علم سنبل بست طلای نافع از برای این قسم صداع چون طلا کرده شود و بعد از فصد قیفال و حجامت
سماق و آشامیدن شراب آلو و تمرهندی و عناب و استعمال اغذیه ترش باشد و ماء الشعیر شیرخشت
صفت آن آرد جو کشنیز تر برگ بید و خرفه و عنب الثعلب و صندل سرخ نموده یا آنچه میسر آید
طلا نمایند جلابی نافع درین قسم صداع صفت آن قند سفید ده درم و هفت قاشق آب حل کرده و
آب درد و دو قاشق گلاب داخل کرده سرد نموده بیاشامند و اگر حدوث صداع از صفرا باشد علامتش
تلخی دهن و زردی و درد و شدت درد و گرمی سر و زردی روی و تشنگی و خشکی بینی و دهان
نقوع نافع درین قسم جهت تلیین طبیعت صفت تمرهندی یک اوقیه آلو بخارا ده دانه شب بخیسانند
صبح صاف نموده شربت بنفشه یا شربت نیلوفر ده درم داخل کرده بیاشامند غذا ماش و برنج یا اسفاناخ
و آب تمرهندی و شیره مغز بادام شیرین نقوع دیگر انواع از اول صفت تمرهندی یک اوقیه
آلو سیاه آلو بخارا از هر یک ده دانه شب بخیسانند صبح صاف نموده ترنجبین و شیرخشت شراب سماق
از هر یک پانزده درم حل کرده صاف نموده بیاشامند نقوع دیگر ... سال ...

ده درم شب در یک پیاله آبجوره خیسانده صبح صاف نموده شیرخشت پانزده درم دران
حل کرده بیاشامند طلای هرگاه بعد از تنقیه اثر آن باقی باشد طلا نمایند نافع است
صندل سرخ و صندل سفید با گشنیز تازه سوده بر سر طلا نمایند پاشویه که در وقت هیجان
[illegible] نافع است برگ بید گل بنفشه گل خطمی سفید [illegible] عنب الثعلب اکلیل الملک جوشانیده
پاها را از زانو تا قدم بشویند و کیسه بمالند باید که از بالا به زیر مالیده باشد و در سر صداع
شدید بلکه برای جمیع امراض حاره نیز این پاشویه کامل النفع است همچنین در حمیات وقتیکه
جوشش سر باشد لعوق علوی خان فرموده اند و صداع صفراوی را نافع است عناب ده دانه
سپستان [illegible] از هر یک پانزده دانه گل بنفشه سه مثقال مجموعه را در هشتاد درم آب
بجوشانند فلوس خیار شنبر ترنجبین هر یک هشت درم دران حل کرده صاف نموده روغن بادام
شیرین یک مثقال داخل کرده قدری گلاب اضافه نموده بیاشامند و در نسخه دیگر سپستان اصفهانی
ده دانه و در لعوق داخل است لعوق هلیله که مسهل صفرا بود و صداع حار صفراوی را نافع است
پوست هلیله زرد ده درم در پنجاه درم آب آلو خیسانده پس در هاون سنگی از دسته بمالند
تا آب آلو قوت هلیله را بگیرد پس صاف نموده ترنجبین پانزده درم دران حل کرده صاف نموده
بیاشامند و اگر بعوض آب آلو آب تمر هندی [illegible] مسهل صفرا [illegible]
در صداع صفراوی پوست هلیله زرد [illegible] سنای مکی از هر یک یک اوقیه کوفته
به روغن بادام شیرین یک مثقال [illegible] ساخته با آب گرم فرو برند [illegible]
نطول نافع برای این قسم گل [illegible] پوست خشخاش نیم کوفته عنب الثعلب
اجزای مساوی در آب پخته صاف نموده [illegible] نیم گرم کرده بر سر ریزند و اگر صداع
از غلبه بلغم باشد علامتش گرانی سر [illegible] دهان و [illegible] و عدم حرارت سر و سفیدی
و غلظت بول [illegible] است [illegible] مستعمل درین قسم تا زمانیکه اثر [illegible] ظاهر شود
[illegible] ماء الاصول پنجاه درم با شربت [illegible] از هر یک یک اوقیه با ماء الاصول
و روغن [illegible] با ماء الاصول پنجاه درم با [illegible] اوقیه [illegible] افتیمون بیاشامند نسخه ماء الاصول
بیخ [illegible] بادیان پوست بیخ کرفس [illegible] سنبل الطیب [illegible] انیسون مصطکی از هر یک [illegible] بجوشانند

وصاف کرده مقدار بیست تا تنگ مثقال یا دو مثقال روغن حب الخروع بیاشامند و چون ماده
نضج یابد ایارج فیقرا در ان بما الاصول یا روغن حب الخروع بیاشامند و بعد از نضج کلی ماده حب صبر
و حب ایارج برای اخراج ماده تجویز داده میشود نسخه حب ایارج مستعمل درین قسم ایارج فیقرا
یکدرم تربد سفید یکدرم و نیم شحم حنظل هشت درم سقمونیا افتیمون از هر یک یکی انگ کوفته بیخته بگلاب
سرشته حب سازند شربت یک مثقال حب صبر سقوطری چهار درم پوست بلیله کابلی
یکدرم و ثلث درمی مصطکی یکدرم گل سرخ افتیمون کثیرا از هر یک دو ثلث درمی زعفران ثمن درمی
کوفته بیخته بآب حب سازند شربتی دو مثقال روغن قسط که طلا کردن درین صداع مفید است
قسط تلخ چهار مثقال بابونه فلفل عاقرقرحا فرفیون از هر یک سه مثقال جندبیدستر دو مثقال این
اجزا را نیم کوفته در دو پیاله آب بجوشانند تا نصف ماند بعد از ان صاف نموده هشتاد مثقال
زیت یا روغن کنجد داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند روغن فرفیون که بالیدن
بر سر درین صداع نافع است فرفیون چوب دهن کنی از هر یک دو مثقال جندبیدستر عاقرقرحا از هر
یک مثقال نیم کوفته در یک پیاله آب جوی بجوشانند چون نصف ماند صاف نموده زیت یا روغن کنجد
چهل مثقال داخل کرده چندان بجوشانند که آب رفته روغن بماند پس در شیشه کرده نگاه دارند صداع
سوداوی اگر صداع حادث شود علامتش گرانی سر از بلغمی کمتر و خشکی دماغ و بدن و تیرگی رنگ و باریکی
و لطوبت نبض و فکرهای فاسد و تیرگی قاروره علاجش نضج ماده باید و گل بنفشه اصل السوس تخم خطمی گل سرخ
از هر یک سه درم جوشانیده صاف کرده شربت گاوزبان و شربت بادرنجبویه از هر یک یک اوقیه
داخل کرده بیاشامند زمانی که ماده نضج یابد و علامت نضج ماده غلظت و رنگینی قاروره است
پس مطبوخ افتیمون استفراغ سودا کنند غذا آش با گوشت بزغاله و یا مرغ فربه حب ایارج
مسهل سودا مستعمل درین قسم صداع نسخه آن افتیمون غاریقون سپید از هر یک یک درم بسفایج فستقی
سه درم ایارج فیقرا اسفند درم ملح دو درم و نیم بلیله سیاه چهار درم لاجورد مغسول دو درم
کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم طلا درین قسم گل بنفشه گل بابونه گل خطمی کوفته
بآب بیخته روغن بنفشه و بادام و روغن بابونه و روغن نرگس با هم ضم کرده بر سر بمالند نفع کند
و اگر از گرمی ساده مانند راه رفتن در آفتاب و خوردن چیزهای گرم و غیر آنها از اسباب سخونه علامتش

تقدم سبب با وجود سبب و گرمی سر ضماد بعد از تلیین طبیعت که بعد اسهال برسد صندل آن آرد جو
کشنیز تر و خبازی کوفته بر سر ضماد کنند اطبا درین صداع از ادویهٔ قابضه چون صندل و برگ بید
و مامیثا ضماد می نمایند و مکروه میدانم آنها را و اگر از حدوث سردی سازج باشد مثل برودت هوا
و غذاها و دواهای سرد علامتش تقدم وجود سبب و سردی ملمس ضماد نافع برای این قسم صداع بابونه
اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش کوفته بیخته بآب بپخته روغن خیری داخل کرده بر سر ضماد نمایند اگر
صداع بادهای غلیظ باشد علامتش تمدد و سست ضماد مستعمل حضرت قبله گاهی صاحب آرد جو گل بنفشه
گل نیلوفر گل خطمی سفید صندل سفید از هر یک یک استار کوفته بگلاب اندک روغن گل سرخ و سرکه سرشته
بر سر ضماد نمایند دوا معمول قدوة الاطبا والد ماجد در صداع حاره ساده عناب خراسانی نه دانه
در عرق بید مشک بیست و پنج مثقال بخیسانند صبح عرق منقوع عناب را گرفته در تخم خرفه خشخاش
از هر یک یک مثقال در آن شیره کشیده طباشیر سفید یک دانگ گرفته بر آن پاشیده بیاشامند
و بسا باشد که عوض کرده شود تخم خرفه تخم خشخاش تخم کاهو و تخم خیارین مقشر از هر یک مثقال اگر عوض
کرده شود منقوع عناب بشراب نیلوفر یا شراب بنفشه یا شراب خشخاش در شدت وجع نیز معمول است
و مقدار شربت هر یک ازین اشربه یک اوقیه است نقوع ملین طبع منقول از ابن سرافیون
معمول حضرت سید سند در صداع حاره ساده هرگاه بوده باشد احتیاج تلیین طبیعت افتد آلوی سیاه
آلو بخارا عناب از هر یک ده دانه تمر هندی یک اوقیه مویز طایفی پانزده دانه بآب گرم بخیسانند
فلوس خیارشنبر ترنجبین خراسانی از هر یک ده مثقال حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
یک مثقال داخل کرده بیاشامند و اگر ماده صفراوی باشد با بخارات حاره دو مثقال پوست هلیله زرد
دو مثقال آمله منقی در نقوع داخل کرده غذا اشوربا ماش و برنج کدو و اسفاناخ و کاهو و امثال
آن باشد و اگر تب نباشد گوشت بزغاله یا گوشت خروس بچه داخل کنند و از سردی ساده
مثل سرد بوده هوا و خوردن و از چیزها سرد اگر از صداع حادث شود علامتش تقدیم این اسباب
و سردی ملمس علاجش آنچه گذشت در بلغمی و سوداوی الاسهل ضماد نافع از برای این قسم
بابونه اکلیل الملک اسطوخودوس مرزنجوش سنبل سعد تمام کوفته بآب بپخته خیری روغن داخل کرده
نیم گرم بر سر ضماد کنند و از بادها غلیظه که در سر محتبس شوند اگر صداع حادث شود علامتش

تمدد سر ست و آواز ها در سر و گوش و انتقال درد از موضعی بموضعی و ضربان و عدم گرانی سر
علاجش پرهیز از چیزهای نفاخ و نطول از بابونه و شبت و اکلیل الملک و قیصوم و سعوط از جند بیدستر
و فرفیون که در روغن بابونه داخل کرده در بینی چکانند و شمومی سازند از زعفران و مشک و صعتر
و سنبل و عنبر و پیوسته بوی میکنند و طبیعت را نرم گردانند و علاج باقی انواع صداع انچه از شرکت
معده یا عضو دیگر یا ضعف دماغ یا از بسیاری مجامعت و غیر آن بود از علامات مذکور بیرون
نیست شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست یا چپ و اقسام علامات و معالجات
بدستور صداع ست سرسام بلفظ پارسی که معرب کرده اند از سر و از سام که بمعنی آماس ست
در اینجا عبارت ست از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ و از خون میباشد و این را بزبان
یونان قرانیطس تفاقات گویند علامتش تب دائمی و گرانی سر و سرخی چشم و بدوی رفتن آب
از چشم و صداع و گفتن هذیان و خندیدن و درستی و سرخی زبان مائل بسیاهی و عظم نبض
علاجش فصد قیفال و بقدر قوت و احتمال خون برداشتن و نرم داشتن طبیعت بلعاب
و آلو و ترنجبین و بنفشه و تخم سنبهای و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم بشبل عناب
و بنفشه و تخم سنبهای و روغن گل و اندکی سرکه در سر مالیدن و حقنه نرم بشبل عناب و بنفشه و نیلوفر
و آلو بخارا و ترنجبین کردن و از صندل و خشخاش تر و گلاب طلیه ساختن غذا آب جو و عدس و اسفاناخ
و در وقت هذیان پاشویه کنند و پای را مالند و ببندند و از صفرا میباشد و این را قرانیطس خالص
گویند علامتش تب تیز و بیخوابی و سبکی سر و خشکی چشم و بینی و دهان و زردی روی و زبان و خشونت
نبض و خشک و بدخوئی و هذیان علاجش بدستور صداع صفراوی و از سودا میباشد علامتش
ترش روئی و بیخوابی و خشکی دهان و بینی و صداع و تب ضعیف و گریه و بیم و دور ربع تغیرات علاجش
بطریق صداع سوداوی و از بلغم میباشد و این را لیثرغس میگویند علامتش صداع و تب نرم
و بسیاری آب دهان و خواب و گرانی و کسالة تا غایتی که از چشم گشادن و دهان برهم نهادن
کاهلی و کسالة نماید و نسیان از لوازم این مرض ست و لهذا این مرض را نسیان گویند علاجش
حقنه در اول و مالیدن و بستن اطراف و شربتی نافع گاوزبان پنجدرم بادرنجبویه سه درم
پرسیاوشان دو درم بنفشه پنجدرم بیخ سوسن تراشیده یکدرم قند پنجاه درم خوردنی

در صباح و یکبار دیگر در آخر روز با آب گرم میدهند و بعد از چهار و نیم ملتی دهند نسخهٔ آن سنامکی
پنج درم اسطوخودوس دو درم تربد سفید مجوف تراشیده دو درم بادرنجبویه دو درم گاوزبان
سه درم گل سرخ سه درم گلقند ده درم غاریقون ماش سفید پنج درم غذا در ایام اول تا انتهای مرض
آب نخود و ماش انداخته و در انحطاط نخود و مرغ انداخته سدر آنست که بوقت برخاستن چشم
تاریک شود و دوار آنست که چنان نماید که چیزها گرد و دوران میکنند علاجش اگر در معده غثیانی
بود قی کنند و هر خلط که برآید مناسب آن ایقاع نفی که بهد و در صداع آن خلط معلوم شده و در امراض
معده نیز خواهد آمد عمل نماید و اگر معده و نفس مانع بود علامت خلط غالب علاجش هم بدستور
که در صداع گذشت **سبات** خوابی بود و در کمیت دراز و کیفیت قوی علاجش اگر تب عارض گردد
علاج تب بود و زوال آن بزوال تب بود و اگر تب نباشد از برودت و رطوبت بود بدستور
صداع تدبیر فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم پیچیدن و باز گشادن و باز بستن و نعره زدن
بوجهی آرد و جو بیدار کردن و در هر دو قسم سهر بیخوابی مفرط ست از سردی و خشکی ساده یا باده
که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساده یا با ماده که صفرا باشد علامت و علاج در صداع گذشت
و از رطوبت بورقیه میباشد علامتش مرکب از علامات بلغم و صفرا و شوری دهان علاجش مرکب
از علاج هر دو قسم و حمام که عرق نشود و آب بسیار ریختن و بروغن بادام و کدو و بنفشه در بینی
و گوش مالیدن کف دست و پای و صدغین و حوالی آن و نافع همه اقسام سهر را مفید است
نسیان فراموشی بود از سردی و خشکی و از گرمی ساده یا در غلبه صفرا بر مقدم دماغ
میباشد علامت و علاج بدستور سابق ست و روغن سوسن را مالیدن بر نسیان حادث
از سردی و خشکی را نافع ست **ایارج فیقرا** استفراغ بآن نافع ست از برای نسیان بلغمی
ضماد برای بلغمی خردل سوده بعسل سرشته ضماد بر سر نمایند شموم نافع از برای این قسم
نسیان اشق را حل کرده جند بیدستر کوفته بآب سرشته بشکل شمامه ساخته دائم ببویند **حمق**
و **رعونت** از نقصان یا بطلان فکر میباشد معجون بلادر نافعست برای این مرض وقتیکه
از ماده سرد و تر و بلغم باشد صفت آن فلفل دراز فلفل قسط تلخ وج ترکی شونیز از هر یک ده مثقال
سنبل الطیب جنطیانا زراوند مدحرج حب الغار جند بیدستر شیطرج خردل از هر یک پنج مثقال

مجموعه را کوفته بیخته با دو صد و پنجاه مثقال عسل مصفی و ده مثقال روغن گردگان و چهارم عسل
بلادر سرشته گلولها سازند هر یکی یک درم و شربتی یک گلوله تا غذای گوشت در خوردن معجون بلادر هیچ
قسم گوشت جائز نیست معجون مرضی ست که باطل شود حس و حرکت مریض حقنه نافع برای
مرض که اخراج سودا کند صفت آن سنا مکی پنج مثقال بسفایج فستقی نیم کوفته سه مثقال گل بنفشه
بادیان پرسیاوشان بابونه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال سپستان سی دانه همه را کوفته
در یک من آب بجوشانند تا بنصف رسد صاف نموده شکر سرخ فلوس خیار شنبر از هر یک
ده مثقال دران حل کرده صاف نموده روغن بابونه ده مثقال داخل کرده نیمگرم بدو دفعه
حقنه نمایند. مالیخولیا بمعنی خلط سیاه است و این بیماری باسم سبب نام نهاده اند پس
اگر سودا دموی بود علامتش سرخی رنگ مائل بسیاهی و سرخی چشم و خنده و فرح و عظم نبض
و سرخی قاروره مطبوخ منضج درین قسم بعد از فصد اکحل و تعدیل غذا مانند شوربا ناشکل
از گوشت بزغاله و بره صفت آن عناب خراسانی ده دانه گاوزبان تخم کاسنی بادرنجبویه
از هر یک دو مثقال جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی یک اوقیه داخل کرده صاف نموده
بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج ماده که اثر آن از قاروره ظاهر میگردد استعمال
کرده میشود صفت آن عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد شاهتره سنا مکی از هر یک
پنج درم هلیله سیاه گاوزبان بسفایج فستقی نیم کوفته افتیمون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم
جوشانیده صاف نموده فلوس خیار شنبر ده درم تمر هندی دو سیر قند سفید یک سیر ترنجبین
دو سیر دران حل کرده صاف نموده بیاشامند و اگر ده مثقال شیرخشت خراسانی اضافه نمایند
اقوای گردد و اگر سببش سودای صفراوی باشد علامتش کثرت اضطراب و غضب
و زردی روی و بدخوئی و جنگ و بیخوابی و حرارت بدن خصوص سر و زردی قاروره است از شربت
شراب لیمو و شراب نارنج و شراب غوره و شراب زرشک با عرق گاوزبان بنوشند شراب
منضج و مسهل درین نوع گل بنفشه گل نیلوفر گل گاوزبان از هر یک هفت درم آلوی سیاه
پنجاه عدد تمر هندی سی درم خبازی سه درم جوشانیده صاف نموده قند سفید یکصد و پنجاه درم
داخل کرده بقوام آرند و هر روز پانزده درم باب گرم بنوشند مطبوخ مسهل که بعد از نضج

مستعمل ست عناب خراسانی چهل عدد پوست هلیله زرد شاهتره سنا رکی از هر یک پنجدرم افتیمون مصری
چهار درم گاوزبان گل سرخ از هر یک چهار درم تمر هندی نه مثقال جوشانیده صاف نموده شیرخشت ترانگبین
ده مثقال دران حل کرده صاف نموده بیاشامند طلای نافع ست روغن کدو و شیر دختر در هم کرده
بر سر بمالند و اگر سببش سوداوی باشد علامتش حب وحدت و سکونت و کثرت تریح گریه است
جلابی نافع بعد از فصد اگر ضروری باشد و مالیخولیا نباشد صفت آن گاوزبان گل بنفشه تخم خطمی
سفید از هر یک سه درم بادرنجبویه گل سرخ از هر یک دو درم پرسیاوشان بیخ سوسن اصل السوس
از هر یک یکدرم جوشانیده صاف نموده قند سفید و حل کرده نیم گرم بیاشامند جمله یک شربت ست
مطبوخ مسهل که بعد از نضج ماده مستعمل ست صفت آن عناب سپستان از هر یک چهل دانه
هلیله سیاه پنجدرم بسفایج فستقی اسطوخودوس افتیمون افریطی از هر یک سه درم گاوزبان گل سرخ
بادرنجبویه از هر یک پنجدرم سنا رکی هفت درم جوشانیده صاف نموده ترنجبین ده مثقال دران
حل کرده صاف نموده غاریقون سفید یکدرم سوده سرد از نموده نیم گرم بنوشند و آخر روز بجهت
تقویت قند سفید با شراب گاوزبان یا گلاب و تخم بالنگو بدهند و اگر سببش سوداوی بلغمی باشد
علامتش کسالت و لینت نبض و [illegible] رطوبت بینی و دهان ست جلاب نافع درین قسم
گلنگبین با گلقند دو درم عرق گاوزبان و عرق بادرنجبویه هر کدام که باشد بیست و پنج مثقال حل کرده
صاف نموده نیم گرم بنوشند و بعد از نضج مطبوخ مسهل مذکور در سوداوی بدهند و غذا نخود آب
گوشت صرع مطلب بادارچینی و زعفران بخورند صرع مرضی ست و در لغت بمعنی افتادن و نزد اطبا
[illegible] ناقص ست در بطون دماغ از بلغم یا سودا یا خون و یا از صفرا و این نادر ست علاج صرع بلغمی
و سوداوی استفراغ ماده است بحبوب قوقایا و مطبوخ افتیمون حب نافع از برای صرع بلغمی خصوص
آن صرعی که بمشارکت معده باشد صفت آن ایارج فیقرا پوست هلیله کابلی غاریقون سفید از هر یک
یکدرم کوفته بیخته با آب حب سازند جمله یک شربت ست ضماد نافع برای این قسم صرع که بمشارکت
معده باشد صفت آن سنبل الطیب فقاح اذخر مصطکی کوفته بیخته بشراب ریحانی سرشته بر معده
ضماد نمایند کمادی که از برای صرعی که بمشارکت عضوی بعید باشد چون انگشت دست و پا اول مرتبه
با اثر ازان موضع را مضبوط بسته پس سبوس گندم و نمک گرم کماد نمایند آن موضعی را که از آنجا

بخار به دماغ متصاعد میشود و عطوس نافع از برای صرع صفت آن اسطوخودوس شونیز فندق هندی
که آنرا ریته گویند و زرنیخ اجزا مساوی کوفته بیخته به بینی بدمند تا عطسه آورد و از چیزهایی که بالخاصیت
مفید است دماغ را با گوشت آنکه با سرکه بخورند و همچنین است سم گورخر که بسوزند و بخورند کابوس
علتی است که چون مردم بخواب شود چیزی گران تصور کند که بر سینه افتاده است و این علت مقدمه
صرع است و سکته و جنون است حب نافع که برای جمیع این علل صفت آن ایارج فیقرا غاریقون
افتیمون شحم حنظل نمک هندی پنج درم با وزانی که رای طبیب مصلحت داند جمله یک شربت است و غذا
باید که لطیف باشد سکته سده است در بطون دماغ و با آن تعطل میگردد حس و حرکات جمیعه و
تنفس میشود و بسا باشد که تنفس نیز بغایت ضعیف میگردد که احساس کرده نشود و درین حال مشتبه
میگردد مریض بمرده پس باید که در تشخیص نظر کرده شود اگر عکس ناظر در چشم ظاهر گردد زنده است
والا مرده و این از دم و بلغم حادث میگردد و آنچه از دم باشد علامتش سرخی روی و پری رگهای
و گرمای بدن است حقنه نرم درین مرض بعد از فصد قیفال و حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم باشد
علامتش سفیدی رنگ و سایر علامات بلغم و تقدم اسباب مولد بلغم است مثلی که در حال در گلوی وی
ریزند صفت آن زیره کرمانی بادیان از هر یک سه درم در آب جوشانیده صاف نموده عسل یا نبات
داخل کرده و جور نمایند و حقنه کنند آنرا حقنه که سنا مکی و قنطوریون و قیصوم و شحم حنظل و نمک بوره
داخل نمایند صفت آن حقنه حاده که سکته بلغمی را نافع است افتیمون اقریطی شحم حنظل از هر یک یک
بسفایج فستقی دو مثقال بوره دشتی یک ستیر جوشانند و بپالایند و پنجاه درم آب آنرا گرفته ده درم
روغن بابونه داخل کرده حقنه نمایند و اگر درین حقنه دو درم بوره ارمنی و یک مثقال نمک هندی و دو درم
انگادمه داخل نمایند اقوی میگردد و چون تابه را گرم کرده بالای طاقه بریده ی که زیرش نهند گذارند
که اثر گرمی بلکه احراق بسر رسد درین قسم نافع است فالج و استرخا و فالج در عرف اطبا بطلان حس
و حرکت نصف بدن است سوای راس و اگر تا نصف راس باشد فالج و لقوه است و سبب فالج
فرو ریختن فضله رطوبی بود از بطون دماغ با عصاب جانب پس و منع کند قوت حس و حرکت را از
نفوذ دران یا نفوذ کند اما اعضا متاثر نشود بسبب فساد مزاج بسردی و تری و گاه باشد که افعال
طبیعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس در عضو ضمور ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوای راس را فرا گیرد

بطلان حرکت آنرا [illegible] گویند و اگر بطلان حرکت مخصوص یک عضو باشد آنرا استرخا نامند
علاج ماء العسل تا چهارم باید که بران عوض آب و غذا اقتصار نمایند جلابی که بعد از چهارم تا پانزدهم
برای نضج باده هر روز داده می‌شود صفت آن را زیانه انیسون از هر یک دو درم بادرنجبویه سه درم
در پانزده آثار آب بجوشانند تا به نصف رسد پالایند و ده درم گلنگبین عسلی دران حل کرده صاف نموده
بنوشند و غذا نخود آب با شیره حب القلقل و اندکی دارچینی و زعفران بخورند و عوض آب گلاب
و عرق بادرنجبویه بخورند تا پانزده روز همین وجه بگذرانند و بعد از پانزدهم حقنه که در سکته ذکر شد
دو سه بار حقنه نمایند پس از استعمال حقنه و استفراغ بلغم تلیین بحب نمایند صبر سقوطری پنج درم تربد
تربد سفید غاریقون از هر یک سه درم ملح هندی یک درم کوفته بیخته حب سازند شربتی دو درم و نیم و در ایام
نخود آب گنجشک و کبوتر و کبک بعد از ان در گوشت دارچینی و زعفران و قرنفل و صعتر و زیره و فلفل را
انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج بود بسبب آنکه دل و دماغ با هم مقاومت کنند
پس آن وقت که رطوبت از دماغ فرود آید مقاومت نماید حرارت دل و جگر غلبه کند پس در این حال
تسکین حرارت کنند بشراب لیمو و عرق گاوزبان و غذا نخود و برنج با آب لیمو و شراب سیب [illegible] و
توان داد و باشد که حرارت چندان مستولی شود که آب جو باید داد و چون حرارت تسکین یابد باز
بمعالجه فالج پردازند گلنگبین مستعمل در فالج و سائر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج و تمدد بلغمی و استسقاء
و سوء القنیه مفید است صفت آن برگ گل سرخ تر را قیمه کرده یک من عسل مصفی را بقوام آورده چهار
گل مذکور را بآن بیامیزند و چهل روز در آفتاب نهند و اما استرخا در عرف حالتی است مثل فالج
در عضوی از اعضا پس استرخا بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و از این جهت گفته اند که فالج استرخا
نصف بدن است در طول و نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است در عرف و لغوی [illegible]
و نزد یک بعضی هر دو لفظ مترادف اند و استرخا یک انگشت فالج گویند و سبب استرخا بر بدن
عصب در عرض میباشد و این علاج پذیر نیست و ورم [illegible] میباشد علامتش درد و تمدد و سبب
علاجش فصد و در ابتدا صندل و قرنفل و گشنیز تر و برگ خرفه [illegible] جمع یا بعضی و گلاب طلا کنند
و در تزاید آرد جو خبازی و در انتها گل خطمی سرخ و بابونه ضماد نمایند و بعد فصد جرأت نمایند تا غلبه خون
مستولی نشود و سقطه و ضربه میباشد اگر حادث شود و بعد از آن و فصد قابل علاج نباشد [illegible]

بریاره شدن عصب و اگر بعد از دو سه روز عارض شود دلیل بر ورم عصب و ریختن ماده
بدان باشد تنقیه کنند و داروهای محلل مقوی بر موضع ضربه نهند چنانچه در موضع خود بیاید
ضماد نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه صفت آن گل ارمنی سه درم برگ مورد
گل سرخ از هر یک پنج درم سنبل الطیب دو درم ماش پوست درم باب برگ مورد سرشته
ضماد نمایند ضماد نافع از برای فالج و استرخا بسبب ضربه و سقطه وقتی که بسبب ضربه ضرری
پیدا شود صفت آن عدس مقشر ده درم گل ارمنی صندل سفید و فوفل از هر یک ده درم سرشته
ضماد نمایند ضمادی که بجهت ضربه و سقطه که بسبب فالج و استرخا باشد وقتیکه ضربه و سقطه حادث
شده باشد پس بنفشه و عدس مقشر و گلنار پارسی کوفته بیخته بروغن گل و گلاب سرشته ضماد نمایند
و گاه سبب استرخا سوء مزاج بارد رطب ساده باشد علامتش آنکه بتدریج حادث گردد و دیگر علامات
نباشد علاجش تبدیل مزاج و گاه باشد که فالج عارض گردد و از جهت ماده که بعضی اعضا بسبیل
بحران دفع کند و بیشتر این در قولنج واقع شود و علاج مناسب این آنکه مالیدن روغنها کنند
که گرم نباشد بسیار و تقویت عضو کند که ماده را از و منع کنند مثل روغن بابونه و اگر روغن گل
و روغن قسط برابر با هم جمع کرده بمالند بهتر باشد تشنج انقباض عضویست و در هم کشیده شدن
آن چنانچه در انبساط و بکشادن عاجز آید اگر سبب تشنج بلغم باشد علامتش آنکه دفعتاً حادث شود
و دیگر علامات بلغم علاجش تنقیه بلغم و دهن فرفیون مالیدن بآن بعد از تنقیه بلغم بسیار نافع
از برای این قسم تشنج ضمادی نافع از برای تشنج بلغمی صفت آن جندبیدستر فرفیون سوسن
موم زرد و روغن یاسمین گداخته همه را در هم کرده ضماد نمایند و باید که صاحب تشنج بلغمی را گوشت با
طعام کم خورانند و ماء العسل دهند و بعد از سه روز نخودآب با کامه و خردل و صعتر و روغن گاو دهند
و از گوشت کبک و گنجشک و تذرو و مانند اینها ماء اللحم ساخته دهند و اگر تشنج بسبب یبوست باشد
علامتش تقدم اسباب یبوست مثل تبهای سوزنده و اسهال و گرسنگی و رنج بسیار است
و این تشنج در کودکان و جوانان نادر است و انواع مرطبات از اغذیه و اشربه و طلاها
مفید است ضمادی نافع برای تشنج بسبب ورم عصب چون استعمال کرده شود و بعد از فصد و حجامت
ساختن و تلیین طبیعت به شیرخشت صفت آن صندل و فوفل سوده بگلاب سوده بر موضع ورم

ضماد نمایند عطوس نافع از برای لقوه و تمدد و تشنج بلغمی صفت آن جندبیدستر کندش خردل
اجزا مساوی کوفته بیخته در بینی دمند و از چیزی موذی نیز بپاشد مثل گزیدن کژدم بر عصب
و رسیدن جراحتی با خلط حادی بعصب و ازین قبیل است تشنجی که سبب [illegible] کنند
و تشنج که از دیدان باشد مناسب هر یک معالجه کنند و کزاز تشنج عصب بود از هر دو جانب
و کزاز را بعضی اطلاق می‌کنند بر تشنجی که اشد از عضلات چنبر گردن کنند و بجانب پس کشد یا پیش
یا بهر دو جانب و بعضی کزاز را بر اطلاق تمدد اطلاق کرده اند و بعضی مخصوص گردانیده به آنکه سبب
برودتی مجمد بود از داخل یا خارج که در یک جانب باشد یا بهر دو علامات و علاج آن مثل تشنج است
رعشه مرضی است که حرکات ارادی با ثبات آزادی مختلط باشد و سبب آنکه در جانب [illegible] بود
جلابی نافع از برای رعشه که از سوء مزاج بارد و ساذج یا مادی باشد صفت آن افسنتین بادیان
از هر یک پاسه درم جوشانیده گلنگبین عسلی ده درم در آن حل کرده صاف نموده بنوشند غذا
نخود آب یا شیره حب القرطم و گوشت گنجشک و کبوتر یا گوشت آهوی که مطیب بدارچینی و فلفل
و زعفران باشد و اگر مادی باشد تنقیه بلغم نمایند و اگر از خمر باشد علاجش ترک شراب است
طلای نافع از برای این قسم رعشه صفت آن روغن گل سرخ روغن مورد سرکه انگوری
درهم مخلوط کرده بر دست بمالند لقوه این مرضی است که روی از یک جانب فرو کشیده شود
بجانب دیگر میل کند و سبب این شاید که تشنج آن جانب باشد که بدو میل کرده یا استرخای
آن جانبی که از و میل کرده تا هفتم علاج آن از تنقیه دادن ماء الاصول دوا هم [illegible] جایز نیست
در رطوبی و یبسی مطلقا جائز نیست و درین ایام نخود آب و شیره حب القرطم و ماء العسل [illegible]
نمایند و بعد هفتم در مادی اول نضج ماده کنند با ماء الاصول پس تنقیه کنند بعده دوای مسهل
حلو چاره دهند و غرغره و سعوطات را تاثیری عظیم است بعد از تنقیه ضمادی نافع از برای
لقوه گوشت ثعلب یا آهو یا کفتار یا گاو کوهی آنچه میسر آید بکوبید و در روغن زیت داخل کرده [illegible]
ضماد نمایند دوای نافع از برای لقوه سعتر [illegible] خشک [illegible] کوبیده [illegible] سرکه انگوری [illegible]
[illegible] و زیر ابرو و پیشانی بمالند استعمال آن [illegible] طلای نافع خردل سوده با سرکه [illegible]
[illegible] طلا نمایند اختلاج حرکت مرضی باشد از بدن بخلاف عادت [illegible] گویند که [illegible]

عضو تب می پرد واگر اختلاج از ریح غلیظ بود متولد از بلغم باشد کما و نماید آن عضو را بسیار گرم کنند و
ونمک یا روغن فرفیون و روغن قسط بعد از آنکه آن عضو را بخرقه خشنی مالیده باشند که سرخ
شده باشد طلا نمایند واگر این تدبیر نافع مرض نبود تنقیه بلغم نمایند بایارج مقوی [illegible]
واز چیزهای غلیظ و نفخ پرهیزند واگر اختلاج کسی اول کم شود و بعد از آن دائم شود و هم [illegible]
صرع بود تنقیه بلغم نمایند زکام و نزله فرود آمدن فضول [illegible] از دماغ بجانب بینی
آنرا زکام گویند و آنچه بجانب گلو فرود آید نزله خوانند و بعضی طبیبان فرق نکرده اند اگر از گرمی
باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم است و تقدم مسخنات دماغ در مثل
آفتاب مقام داشتن و خوردن دواها و غذاهای گرم و مثل آنها و گاه باشد که از حرارت جمیع
بدن بود علاجش اگر امتلائی باشد فصد و اسهال نمایند و [illegible] بعد از تنقیه و در [illegible]
شراب عناب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند و غذا ماء الشعیر باشد و پاشویه و استنشاق [illegible]
واگر از سردی بود علامتش گرانی سر و کدورت حواس و کسالت و راحت یافتن بچیزهای که سر را
گرم نماید و تقدم اسباب خارجی مثل آب و هوای سرد که بسر رسیده و اگر غلبه خلطی باشد علامات آن
معلوم میگردد پس اگر مادی باشد تنقیه کنند و در سوء مزاج ساذج [illegible]
اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد مضر است و در آخرش نافع و در زکام حار در اول
و آخر مفید باشد و نزله گرم را شراب خشخاش و [illegible] نافع است
غذا و نیز صفت آن بنفشه خشک پنجدرم اصل السوس [illegible] درم [illegible] مثل آب
بجوشانند تا به نصف رسد بپالایند و [illegible] درم گلقند در آن حل کرده [illegible]
یک شربت است حب لطیف از برای نزله صفت آن [illegible]
یکدرم کوفته بعسل خیارشنبر بقدر کفایت سرشته حبها سازند جمله یک شربت است حب نافع
سعال حادث از نزلات بلغمی این حب بلغم غلیظ را برآورد صفت آن رب السوس را [illegible]
[illegible] یکدرم [illegible] پنجدرم [illegible]
[illegible] که چون [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible]

بینی گشاید بخوری بجهت گشودن بینی در زکام صفت آن باقلا را بسرکه ترکرده خشک نموده
در آتش اندازند و سر بر بخار آن بدارند بخور دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن سپوس گندم
را بسرکه تر کرده بر آتش اندازند و سر بر بخار آن بدارند بخوری دیگر که چون بینی گرفته باشد و از
دهان باید نفس کشید فی الحال بگشاید صفت آن شلغم را سیراب سازند در تحلیل و فلفل اندازند
چون پخته شود سر را بالای آن بدارند و ردائی بر سر داشته باشد تا بینی بگشاید ولیکن به احتیاط
کنند و رانیک بپوشند که ناگاه باد نرسد و زحمت زیاده نشود غرغره که منع ریختن نزله بگلو و سینه
کند صفت آن گلنار فارسی حب الآس پوست خشخاش سفید عدس کشنیز خشک گزمازج
مجموع را در دو پیاله آب بجوشانند چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند باب
دوم در امراض چشم بدانکه چشم مرکب از هفت پرده و سه رطوبت است عزیزترین
اشیا از طبقه که مماس اخوان است منظوم ساخته قطعه کرد آفریدگار تعالی به صنع خویش
چشم را بهفت پرده و سه آب منقسم و صاحب بشیشه که زجاجی و پس جلیدی و پس عنکبوتیه
و بیض عنبیه قرنیه و ملتحمه رطوبات زجاجیه و جلیدیه و بیضیه است و قوت بینائی در رطوبت
جلیدیه است باقی رطوبات و طبقات خوادم و مساعدات وی اند رمد ورم ملتحمه است اگر از
خون باشد علامتش سرخی چشم و گرانی و ورم و امتلاء عروق چشم و بسیاری وسخ است علاجش
فصد قیفال از جانب ورم است و اگر در هر دو چشم باشد از هر دو دست فصد کنند و حقنه ملینه و
تلیین طبیعت بشراب عناب و آلوی سیاه و گلقند است و شیاف ابیض بسفیده تخم مرغ
با شیر دختر سوده در چشم چکانند یا بر پشت چشم طلا نمایند ضمادی نافع صفت آن صندل
سرخ سوده کشنیز سبز برگ عنب الثعلب خرفه تر مجموع را کوفته بر پیشانی و چشم ضماد نمایند
و غذا مسور ماش بشیره بادام شیرین با روغن گاو یا روغن گوسفند و اسفاناخ چاشنی
داده تر بهندی و شکر یا برگ خرفه و کدوی تر یا پالک یا روغن کدوی تازه پخته چاشنی داده تر کرده
و زیره بخورند و زرده تخم مرغ نیم برشت اگر قبض طبیعت نباشد بخورد و اگر رمد از صفرا باشد علامتش
آنست که آماس و سرخی و وسخ از دموی کمتر بود و درد و سوزش و ضربان بیشتر علاجش آنست
که اگر مانعی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از دموی گیرند خون را پس اسهال نمایند به طبیخ هلیله

یا مطبوخ خیارشنبر و اگر دو درم پوست هلیله زرد و یک درم کشمش کوفته با آب گرم دهند
خوب باشد ضمادی نافع از برای این قسم صداع رمد لعاب بهدانه لعاب بزر قطونا شیر دختر
سپید را در هم آمیخته پارچه را بآن تر کرده بر چشم گذارند و اگر رمد یابس باشد طبیعت را
نرم نمایند بشیرخشت حل کرده در گلاب و گشنیز خشک یک درم با آب خیسانیده و نبات سفید
ده درم داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر رمد از بلغم باشد علامتش عظم ورم و بسیاری
آب ریختن از چشم و درد و سرخی اندک و گرانی و وجع بسیار باشد پلکها را به لعاب حلبه شسته
و تخم کتان و لعاب گل خطمی سوده در چشم چکانند ضماد نافع در این قسم صبر سقوطری حضض مکی
زعفران با آب سوده بر چشم ضماد نمایند و غذا نخود آب با شیره حب القرطم نخود و جلاب
نافع از برای نضج ماده این قسم رمد صفت آن بادرنجبویه رازیانه از هر یک دو درم سعتر گل بنفشه
از هر یک سه درم اصل السوس یک درم جوشانیده بپالایند و گلقند آفتابی ده درم در آن
حل کرده صاف نموده بنوشند و این جلاب یک شربت است و اگر گلقند نباشد و بعلی گل سرخ
دو درم بیفزایند بجای گلقند قند سفید ده درم داخل نمایند و چون اثر نضج از قاروره ظاهر گردد
اسهال بحب صبر و ایارج فیقرا کنند و اگر رمد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی
و خشکی و تیرگی رنگ و وجع ناخوش اندک سرخی ملتحمه بود گاه باشد که سرخی در ملتحمه نباشد اما پلک چشم
البته باشد جلاب نافع برای این قسم رمد صفت آن گاوزبان پرسیاوشان سعتر بنفشه بادرنجبویه
از هر یک سه درم جوشانیده صاف نموده گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده صاف نموده
بنوشند و بآن مداومت کنند تا اثر نضج در قاروره ظاهر شود و پس تنقیه نمایند بمطبوخ افتیمون
لیکن شیاف بهوتا با لعاب گل خطمی که بشیر دختر گرفته باشند سوده در چشم چکانند در ابتدا
و انتها شیاف و نبات چون بچشم کشند و غذا آش نخود مدهنه بره و اسفاناخ بروغن گاو پخته
بخورند و مزوره از دنبه و شوربا ساختن و سکه گاوی با نان خوردن بهتر و اگر رمد از باد و تغلیظ باشد
علامتش تمدد آن بی گرانی و سیلان رطوبت باشد و گاه باشد که بسبب تمدد سرخ شود و ضماد نافع
از برای رمد ریحی صفت آن بابونه و شبت صعتر و اکلیل الملک حلبه قوتنج و صندل
در آب جوشانیده بخار آن بیارند و آب آن نیز فاتر نمایند و ثفلش را ضماد نمایند

گر انزروت و گلی گوشند نافع بود و برای رمد صفت آن بوره زیره سفید شکر تری اجزا مساوی کوفته
در پارچه کتان نازک بسته بر چشم و گرد آن بگردانند و اگر وجع و سرخی زیاده بود اجزای مذکور را
با آب سوده بر شنوبر چسبانیده بر چشم نهند پوتلی دیگر از تالیفات اطبای هند نافع از برای رمد صفت آن
زرد چوب سوده زاج سفید و سنگ فلفل سفید از هر یک [illegible] افیون همه را کوفته [illegible] آمیخته در پارچه بسته
بند مقدار دو سه ماشه با آب تر کرده بر دور چشم بگردانند و صاحب مطلق رمد را باید که از دود و غبار
و باد گرم و روشنی و سفیدی و بر یک چیز نگاه کردن بسیار و آنکه غذا از آن تولید سودا و مجامعت
بسیار احتراز نماید و از گرسنگی مفرط و امتلا خصوص در عشا و از چیزهای بخارناک مثل سیر
و پیاز و کرنب و شوربها و ترشیهای بسیار تند و بیداری و خواب مفرط اجتناب نماید طرفه
نقطه سرخیست بر سفیدی چشم بسبب گشودن رگی از ملتحمه خون کبود یا فاخته خاصه آن خون
از زیر پرخون برگشته بیرون می آید در ابتدا گل ارمنی بآن ضم کنند و در انتها آب اکلیل الملک
با لعاب حلبه سرشته بآن ضم کنند بر چشم بچکانند و اگر انزروت سفید و کشنیز خشک در گلاب
خیسانیده در چشم چکانند نافع است و اگر بعد از [illegible] نافع است سبل غشاء است
که بر سطح ملتحمه متولد شود از اجسام غریبه که مشابه رگها باشد و بر غشاء رقیق [illegible] یافته گردد علاج
فصد کردن و مسهل دادن و شیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و شیاف [illegible] در چشم کشیدن
نافع و اگر غلیظ باشد باید برداشت جرب علتی مرضی است که پلک چشم درشت و سرخ شود
با خارش و آب ریختن و چسبش و دانه های خورد که سرهای او سفید باشد پوست [illegible] ازان
جدا گردد یا دانه ها باشد بصورت دانه انجیر شیاف احمر لین و شیاف سماق کشیدن در چشم
بعد از فصد قیفال و اسهال بقرص بنفشه نافع است و در نوع آخر شیاف احمر حاد و شیاف [illegible]
در چشم کشیدن بعد از فصد و تنقیه نافع است جساء الاجفان علتی است که پلک چشم سخت شود
چنانکه وقتیکه از خواب بیدار شود چشم نتواند گشاد تا زمانیکه دست بمالد ضمادی نافع از برای
این علت صفت آن گل بنفشه و گل خطمی را [illegible] ضماد نمایند دیگر بخارات گرم چشم را [illegible]
[illegible] سود دارد سلاق مرضی است که پلک چشم غلیظ شود و خارش [illegible] باشد و [illegible]
در ابتدای حدوث این مرض سماق را در گلاب خیسانیده در چشم بچکانند ضماد نافع از برای سلاق

ورزیان اتید اصفت آن برگ خرفه تر برگ کاسنی تر کوفته روغن گل سرخ داخل کرده
ضماد نمایند طلای که بهترین منفعت دارد سفیدهٔ تخم مرغ و روغن گل سرخ مخلوط کرده بر پلک چشم
طلا نمایند و اگر سلاق و بیضه و غلیظ باشد فصد و حجامت کنند بعد آن مطبوخ هلیله بدهند
و سر بخار آن بدارند و شیاف احمر لین و شیاف ابیض در چشم کشند و ضمادی که در این حال
عدس مقشر تخم انار کوفته پخته سرشته ضماد نمایند کحل سپش که بهترین کحل سرخ باشد
غرغره نافع چون استعمال کرده شود و بعد از تنقیه با ایارج فیقرا صفت آن عاقرقرحا مویزج
سپندان جوشانیده صاف نموده آنگاه سرکه داخل کرده غرغره نمایند و چشم را با آب شور و آب
شب یمانی بشویند شعر زائد و شعر منقلب بعد از تنقیه موی را بر کنند و خون خارپشت
بر آن موضع طلا نمایند و کندن پلک و داغ نمودن و سوزن گذرانیدن چنانکه کحالان و اهل
هند است غرب زخمی است که در گوشهٔ چشم از جانب بینی ناسور شود و هرگاه دست
بر پلک زیرین نهند چرک بیرون آید علاجش فصد قیفال اگر خون غالب بود و اسهال
اقراص بنفشه پس شیاف غرب در ناسور چشم کشند صفت آن صبر سقوطری کندر
انزروت سفید دم الاخوین سرمهٔ صفهانی شب یمانی [illegible] از هر یک یک درم زنگار
ربع درم شیاف ساخته با آب سوده بر موضع ناسور بچکانند شیاف غرب دیگر
صفت آن زهره گاو یک درم روغن بلسان با آن مخلوط کرده خشک نموده شیاف سازند
و این شیاف از برای ابتدای نزول الماء و انتشار و بیاض را نیز نافع است و این هر دو
شیاف را بعد از آنکه غرب را از چرک پاک کرده باشند بکار برند و دوا [illegible] نمایند اگر بآن کفایت
کرده نشود والا بعد طلا موضع غرب را داغ کنند قرحه [illegible] چشم اگر چرک دار [illegible] باشد بکار
با شیر دختر بشویند و شیاف کنند بیاض چشم سفیدی است که بر قرنیه ظاهر شود اگر بعد از
قرحه واقع شده باشد تمام زائل نشود و اگر بعد از رمد و صداع و شقیقه عارض شود بعد از زوال
سبب آن جرم صغیر و جرم کبیر و [illegible] مشغلی بچشم کشند بعون الله تعالی نافع است دمعه
یعنی پیوسته پرآب شدن چشم و سیلان آن [illegible] و دوا اینکه بعد از تنقیه اگر بدن ممتلی باشد
بچشم کشند صفت آن سرمهٔ صفهانی و توتیای کرمانی مساوی کوفته بیخته مدام در چشم کشند

وازمیوه و شوربها پرهیز کنند و شربت شفا در شراب عناب انفع ست نزول آب رطوبتی
غریبه باشد که در طبقه جلیدیه میان رطوبت بیضیه و جلیدیه قرنیه بایستد و مانع دیدن باشد علامتش
هرگاه در پیش چشم خیالات مثل پشه و مگس و موی پیدا آید پس نزول آب شود ولیکن این خیالات
از بخارات معده نیز پیدا باشد پس اگر در هر دو چشم و اگر نباشد بوقت امتلاء معده زیاده شود و بوقت
گرسنگی کم گردد از بخارات معده است ایارج فیقرا و تنقیه بآن در ابتدا مفید است غرغره کردن
بعد از فصد یا سلیق و شربها و مرارات گشنیدن و از شوربها و میوه ها و حموضات و لبنیات
پرهیز نمایند و قلیه و کباب و نخود و ... کار خورد و در تشنگی صبر نمایند و اگر مستحکم شود و منع دیدن
نماید کند قدح باید کرد و آبی که قابل قدح بود سفید رقیق صافی باشد مانند آنکه طلوع و جراح آب بسیار
کشند و آنچه قابل قدح نیست سمابی و زرشتی و جصی و ... رقیق که هنوز بکمال نرسیده
و سیاه ... قابل قدح گردانیدن ممکن است و گفته اند که هرگاه شش ماه بگذرد و بر خیالات
مذکوره خوف از نزول آب نباید داشت شفا یعنی شبکوری ایارج و تنقیه بآن و دار فلفل
را با ... که از جگر تیره که کار در بریان کشیده باشند و بر رون آتش نهاده باشند تا آن آب بیرون
آمده باشد بسایند و در چشم کشند شبکوری را زائل کند جهر یعنی روزکوری آن رقت و قلت روح
باصره بود علاجش ... و تنقیه ... بود و مثل شراب عناب و شراب تفاح و هریسه گوشت کاو
ضعف باصره دوای هندی نافع افزایش روشنی چشم و تقویت باصره صفت آن ...
توتیای هندی ... زعفران سنگ بصری ... از هر یک جزوی کوفته بیخته کحل سازند باب
سوم در امراض اذن وجع اذن قسم اول نافع از برای درد گوش حادث از گرمی
لعاب اسپغول و لعاب ... نافع باد ضماد نافع از برای این قسم درد گوش
صفت آن عنب الثعلب برگ کاسنی تازه برگ خرفه کوفته از بیرون گوش و حوالی آن ضماد
نمایند قطور نافع از برای درد گوش از سردی صفت آن دهن لوز مر یا روغن شبت یا دهن
فجل که در آن جند بیدستر و مرمکی حل کرده باشند نیم گرم در گوش چکانند و گوش را بر بخار آب گرم
بدارند و گوش را بر زیت گرم ... ضماد نافع درین قسم درد گوش صفت آن گل بابونه گل خطمی
... اکلیل الملک ... قروح اذن ... علامت آن

تنقیه سر ... اذان ست و ... ماده اگر ... باشد مرهم ابیض بروغن گل رقیق کرده
بچکانند و اگر ... بوده باشد مرهم ... یا باسلیقون اندازند و ... جهت تسکین ...
بخورند و اگر کرم در گوش پیدا شده باشد علامتش خاریدن گوش بود و احساس حرکت آن
... تا بیرون آمدن علاجش ... و اخراج آن کرم بود ... نافع آب برگ شفتالو و آب برگ آلو
بچکانند ... دیگر ... فتیله ... صفت آن
... فتیله با آن آلوده در گوش نهند این ... تدبیر کشتن کرم بود بعد از آن
... تا بیرون افتد یا بگوشت ... بیرون آورد و دوای طنین یعنی آواز گوش
... نافع بعد از تنقیه دماغ با آنچه مناسب ... اکلیل الملک ... شبت ...
... آن ... روغن ... شبت در گوش چکانند و اگر
از ... بود تنقیه ... کنند ... کشنیز نمایند و اگر خشکی
و ... بود استعمال مرطبات دماغ ... نمایند ... روغن کدو و روغن بنفشه
بادام در گوش بچکانند ... دخول جانور و آب
در گوش ... کرم ... دخول آب در گوش ... پای
که جانب آن گوش بود بایستند و گوش را بکف ... نهاده چند بار بر جهند تا آب بیرون
آید یا ... در گوش نهند ... که خشک باشد بگیرد و یک طرف آن را در گوش
نهد و طرف دیگر ... استعمال سازند تا ... آب از گوش ... طرش یعنی گرانی آنکه
... یا ... بود از پیری یا از ... بواسطه ضربه یا سقطه قابل
علاج نیست و آنچه ... بواسطه ... دماغ علاجش مسهل صفرا ...
... طرش روغن گل
... روغن ... در گوش بچکانند و روغن ... یا روغن
یا روغن بادام شیرین بچکانند و شراب آلو و شراب نیلوفر و شراب بنفشه و شراب تمر هندی
بنوشند و آنچه از ریختن اخلاط غلیظه با آلت سمع باشد علاجش ... است ...
... یا ... یا روغن بادام تلخ و زیت و روغن ... در گوش ...

[illegible]

در گوش چکانند دوای مجرب سعوط از برای اکثر امراض اذن صفت آن بابونه اکلیل الملک
مرزنجوش زوفای خشک پوست خشخاش عنب الثعلب اسطوخودوس افسنتین اجزا
مساوی در دیگ کرده آب بر روی آن کنند و سر آنرا محکم بگیرند که در وقت طبخ بخار آن بدر نرود
پس بجوشانند با آتش ملایم و چادری بر سر گرفته دیگ را در زیر چادر برده سر آنرا برگیرند و سر گوش را
به بخار آن بدارند تا عرق آید پس دیگ را بر آورده چادر را بر خود بپیچند و صبر کنند که عرق بطرف شود
و اگر ماده این مرض خلطی سوداوی داشته باشد وزن یکی از ادویه داخل نمایند و آنچه
از افتادن چیزی در گوش بود علامتش آنکه روغن بادام در گوش چکانند و عطسه زنند و بینی
بگیرند تا بیرون آید و آنچه از ثؤلول و گوشت زائد شود علامتش بدین سنت اگر ممکن باشد

باب چهارم در امراض الف رعاف یعنی خون آمدن از بینی اگر در بحران باشد

منع جایز نباشد الا بوقت افراط و آنچه از امتلا و غلبه خون باشد بیشتر منع نباید کرد تا پری رگها
و سرخی و گرانی بدن زائل نشود و آنچه از حدت و تیزی خون باشد علامتش آنست که
اندک آید و خون رقیق و با حرارت بود علاجش بعد از فصد قیفال سکنجبین و لعاب اسپغول خون شربت
عناب یا آب نیلوفر و از چیزهای گرم پرهیز کردن و آب سرد بر سر و پیشانی ریزند طلای
نافع برگ امرود و برگ بید و برگ سفرجل کوفته بسرکه سرشته بر پیشانی بمالند یا پنج سبر که
سرشته بر سر طلا نمایند ذروری که چون در بینی دمند خون باز دارد صفت آن گل انار فارسی
مازوی سبز افیون کندر آس کافور قیصوری و دم الاخوین کهربا کوفته بخته در بینی دمند
بشویند و قدری از آن در بینی فتیله کرده در بینی نهند و اگر فتیله تکمیلی با آب بادرنج
ترکرده یا اسپاپی دوا تر کرده از ذرور مذکور بدان پاشند و در بینی نهند خون آمدن
بند کند و چون سرگین تازه خر بفشارند و آبی که بیرون آید در بینی چکانند بازوها را محکم ببندند
و حجامت بر جگرگاه نهند اگر رعاف از جانب راست باشد و بر سپرز نهند اگر از جانب چپ بود و کف پا
و نشین و بستن پنج آن منع رعاف کند خشکی بینی یا از حرارت و یبوست مفرد باشد یا از
خلط لذاع که دران حرارت اثر کرده باشد و خشک و بسته شده باشد و آنچه از گرمی و خشکی بود
از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و بیخوابی و ریاضت و مجامعت اجتناب نماید و روغن

ودهن کدو و روغن بادام چرب کنند و خیار سبز و انه خورد و بوی کردن کشنیز تر نافع بود و اگر از خلط
لزج باشد بقرص بنفشه تنقیه کنند نتن الانف غرغره که بعد از تنقیه بحب ایارج و حب
نافع ست صفت آن خردل کوفته به سکنجبین حل کرده غرغره نمایند و هر صبح بینی به بول شتر
بشویند نشوق نافع مرکی آب فوتنج و آب بادروج سوده استنشاق نمایند عطسه و عطسه بسیار
از گرمی دماغ باشد باید که از گرمیها پرهیز نمایند و از دود و غبار و حلاهای خشخاش بر پیشانی
و سر مالند و بوهای خشک مثل کشنیز تر و صندل ببویند قروح الانف مرهمی بجهت
قروح رطبه بینی مرداسنگ سفید آب قلعی اقلیمیای نقره از هر یک یک درم کوفته بموم سفید
یک مثقال بروغن گل سرخ پنج مثقال گداخته ادویه را با آن ممزوج کرده استعمال نمایند
و اگر بدن ممتلی باشد فصد کنند مرهمی بجهت قروح یابسه بینی مغز قلم گاو بروغن بنفشه گداخته
اندک اندک لعاب بهدانه داخل کرده بر هم زنند و چون دیگر نشرب از لعاب بهدانه نکند
بکار برند باب پنجم در امراض فم و حلق بثور الفم بیشتر از خون و صفرا بود علاجش
فصد و اسهال بمطبوخ هلیله است مضمضه نافع بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب
و آب کاسنی تازه و آب کشنیز تر و آب سماق و آب شاهتوت و اندکی سرکه انگوری مضمضه
نمایند و ذرور نافع تخم خرفه طباشیر بنفشه سماق گل سرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته
در دهان بپاشند تغیر بوی دهن آنچه از حرارت معده بود علامتش کم شدن بوقت
تناول غذا و شستن دهان بود علاجش هر صبح آب آلو و آب زردآلو و آب زرشک
که همه را در آب خیسانیده صاف نموده باشند بخورند و از چیزهای گرم پرهیز نمایند و اگر از بلغم
عفن در معده باشد علامتش آنست که بشستن دهان و طعام خوردن زیاده شود و ساکن
نگردد علاجش تنقیه معده با اسهال و قی ست و زنجبیل پرورده در دهان گرفتن و مداومت
باطریفل کشنیزی نمودن نافع ست و اگر از فساد لثه و عمور باشد بسبب فرود آمدن رطوبت
فاسده و عفن از سر مضمضه نافع بعد از تنقیه دماغ با ایارج فیقرا برگ مورد و گلاب و سرکه که
مورد و درو جوشانیده باشند حل ساخته مضمضه نمایند و حب مسک در دهان نگاه دارند و اگر
از فساد لثه و عمور و عفونت آن و دوام ترشح خون از علامتش باشد بفصد قیفال و اسهال [illegible]

نمایند و مضمضه نافع درین قسم برگ مورد گل سرخ سماق با آب و گلاب جوشانیده و صاف نموده
مضمضه نمایند و ترک شیرینی کنند و اگر بخر از فساد دندان کرم خورده و سیاه شده باشد و بشستن
و پاک داشتن و سنون خوشبو و در دهان گرفتن دفع نشود دندانها را بکنند اورام شفتین یعنی ورم
لبها علامت هر خلطیکه باشد پس استفراغ آن کنند ضماد نافع از برای اورام سفته از خون و صفرا اقاقیا
آرد عدس کشنیز تر کوفته بلعاب اسپغول سرشته ضماد نمایند ضماد نافع از برای ورم بلغمی
و سوداوی صفت آن بابونه اکلیل الملک گل خطمی سفید بزرکتان تخم مرو ضماد نمایند اورام لثه
و عمور یعنی آماس گوشت دندانها و عمور جمع عمر است یعنی گوشت میان دندانها اگر از حرارت
باشد علامت آن شناسد اگر دموی بود فصد قیفال کنند و اگر صفراوی باشد مطبوخ هلیله زرد
دهند مضمضه که درین قسم مفید است آب عنب الثعلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ
کاسنی مخلوط کرده مضمضه نمایند و هرگاه از برودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لون ورم
و سردی است که بر زبان محسوس شود مضمضه نافع درین قسم صفت آن عسل مصفی بلعاب حلبه
حل کرده روغن گوسفند و روغن مصطکی داخل کرده مضمضه کنند دامیه یعنی آمدن خون از بن
دندان اگر از غلبه خون باشد فصد کنند و اگر از حدت خون باشد بمطفیات مثل شراب عناب
مضمضه نمایند نافع بود و بعد از فصد و اسهال آب عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب کشنیز تر
و آب سماق و آب شاه توت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند و فروری نافع تخم خرفه سرخ بفشه
سماق گل سرخ آرد جو عدس مقشر اجزا برابر کوفته بیخته در دهان بپاشند و مثل شراب عناب
و شراب زرشک و آب غوره نوشند و عدس پخته غذا کنند سنون نافع از برای این قسم
صفت آن کزمازج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گل سرخ پوست انار ترنج شاخ گوزن سوخته
کوفته بیخته سنون نمایند که بعون الله تعالی نافع است استرخای لثه سبب رطوبت علامتش
آب از دهان رفتن و احساس سردی لثه و لرزیدن دندانها در وقت سخن گفتن است سنون
نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی و تری صفت آن قرنفل مصطکی سعد کوفی تخم سنبل
گل سرخ گلنار فارسی سنبل الطیب جوز السرو اجزا مساوی کوفته بیخته بر بن دندانها بپاشند
کندی دندان اگر از حرارت باشد علامتش آنست که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلبه خون بود

فصد و حجامت کنند و اگر از صفرا بود مطبوخ هلیله دهند مضمضه نافع از برای درد دندان
از گرمی صفت آن عنب الثعلب بزر البنج پوست خشخاش با آب جوشانیده صاف نموده
سرکه و گلاب و روغن گل ضمیمه داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین نیابد بهتر والا قدری افیون
بر موضع درد نهند و قدری موم بالای آن نهند و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع ست آن را
فوتنج صعتر عاقرقرحا بزر البنج در آب جوشانیده صاف نموده مضمضه نمایند و قدری عاقرقرحا
در دهان گیرند اگر تسکین یابد بهتر والا قدری برشعثا بخورد و بر موضع درد نهند و باید دانست
که هرگاه گوشت بن دندان که آن را لثه گویند آماس داشته باشد و پیش از آن سست شده باشد
و دائم قبول ماده میگیرد و از آن خون می آید برکندن دندان درین صورت مضر ست و اگر
لثه قوی و آماس نداشته باشد و درد و درازی دندان بود و سوراخ و تنگی در آن پیدا
شده باشد برکندن آن مفید ست و اگر درد مخمور بود گاهی بکندن دندان تسکین یابد بجهت
تحلیل ماده و گاهی نیابد و گاه باشد که سبب درد دندان دود بود یعنی کرم که در بیخ دندان تولد کند
بخوری نافع از برای درد دندان تخم گندنا تخم پیاز بزر البنج کوفته با پیه بز یکجا بر آتش نهند
و دهان را به بخار آن بدارند و اگر خواهند که دندان را بکنند بی آنکه آهن بدندان رسانند
قدری عاقرقرحا را یکماه در سرکه یکساله اندازند که تا مثل خمیر شود بر دندانها نهند و دندانهای
صحیح را محافظت نماید که بدندان نرسد ضرس یعنی کندی دندان برگ زرد آلو و خرفه
و برگ صرفه بخاید که زائل میگردد و موم با مغز بادام نیز همین عمل نماید و صعتر و بادرنج و نمک
و روغن مالیدن هم مفید بود و مضمضه بشیر تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن چیزها
سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد بآن برسد درد کند زرده تخم مرغ گرم و نان گرفته
دندان نهد چند کرت و چنان گرم که اثر گرمی آن آب از چشم بیرون آید صریر الاسنان
فی النوم یعنی دندانها بهم زدن در خواب روغن قسط بر گیجگاه بمالند و بابونه و قیصوم ضماد کنند
تحرک الاسنان یعنی جنبیدن دندانها آنچه از پیری بود قابل علاج نیست و آنچه
اندر طول مرض باشد یا از کثرت رنج و ریاضت بی آنکه گوشت لثه را آفت و نقصانی رسیده باشد
علاجش غذاهای مرطب و مسمن ست چون گوشت بزغاله و بره و مرغ فربه و مسمن قالیتی کار و غذا

مضمضه

ضرس

صریر الاسنان

تحرک الاسنان

لسان

اورام لسان

مضمضه

غرغره

واانچه از استرخاء الله باشد علاجش گذشت سعوط نافع از برای حرکت وندا انها بسبب انقصان الشم
صفت آن کنند کرسنه زراوند مدحرج دم الاخوین ابیسا کوفته بیخته بربن دانها بپاشند و اگر
از ضربه و سقطه بود علاجش استعمال سعوط بارد قابض ست **انشقاق لسان یعنی شگافتن**
زبان این مرض از حرارت وخشکی دماغ بیباشد علاجش بزرقطونا وبهدانه وبرگ خرفه در دهان
گیرد و با درنگ را بپزند و در بهم مالند وکف که از انجا بر آید بر زبان بالند و اگر از اخلاط معده باشد معده را
پاک گردانند واز غذا های گرم وخشک اعراض نمایند وتعدیل معده کنند **اورام لسان** اگر
از خون باشد علامتش سرخی زبان ودرد با تمدد وباقی علامات غلبه خون ست مضمضه نافع
درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از فصد واخراج خون وتلیین طبیعت صفت آن آب
عنب الثعلب آب کاسنی تازه آب خرفه تر آب کاهو تر آب شاه توت مضمضه نمایند واگر
صفرا باشد علامتش زردی زبان وسوزش وشدت درد ست وبسا باشد که زبان با وجود
ورم چه شش کند مضمضه که در ورم دموی مذکور شد بعد از اسهال صفرا بمطبوخ هلیله نافع ست
واگر از بلغم باشد علامتش سفیدی ورم وکثرت لعاب دهان ست مضمضه نافع درین قسم
بعد از حقنه نمودن بحقنه که دران قرب حب شحم حنظل باشد صفت آن صعتر سوده با ماء العسل
مضمضه نمایند واگر از سودا باشد علامتش سیاهی وخشکی ودرشتی زبان ست مضمضه نافع درین قسم
چون استعمال کرده شود وبعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن آب انجیر زرد لعاب
گل خطمی به روغن بنفشه مضمضه نمایند او جلیع لهاة یعنی ورم ملازه یعنی کرک نامند
اگر از خون باشد علامتش سرخی وآماس ودرد گلو وباقی علامات خون باشد باندک درد سے
زیرا که حس ملازه کم بود مضمضه وغرغره نافع درین قسم بعد از فصد قیفال صفت آن سماق
بسرکه وگلاب خیسانیده صاف نموده غرغره نمایند واگر از صفرا باشد علامتش حس بود یعنی
مثل سوزن دران موضع فرو بردن وبسیار حرارت وخشکی دهان ودرد زیاده غرغره نافع
درین قسم بعد از تلیین طبیعت باب آلوی سیاه وتمر هندی که شیر خشت دران حل کرده باشند
صفت آن آب کاسنی تازه وآب عنب الثعلب آب خرفه تر ورب شاه توت دران حل کرده
غرغره نمایند واگر از سودا باشد علامتش کمی وصلابت ورم وسیاهی رنگ ست غرغره نمایند

غرغره

غرغره دیگر فلوس خیار شنبر با آب عنب الثعلب حل کرده صاف نموده غرغره نمایند
واگر از بلغم باشد علامتش نرمی آماس و سفیدی رنگ آن و درد بغایت اندک ست غرغره
نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته با کامه و گلاب و سکنجبین حل کرده غرغره نمایند واگر
از سودا باشد علامتش محکمی و صلابت ورم و سیاهی رنگ است غرغره نافع درین قسم چون استعمال
کرده شود بعد از اسهال سودا بمطبوخ افتیمون صفت آن صعتر حلبه برگ عناب انجیر زرد تخم خطمی
در آب جوشانیده صاف نموده با کامه و گلاب و خل کرده غرغره نمایند استرخای لهاة یعنی

استرخای لهاة

فرود آمدن ملازه اگر از سردی و تری باشد بانچه در درد لهاة بلغمی مذکور شد علاج نمایند و مازو
و نمک و شب یمانی و برگ مورد سوده ملازه را بدان ادوار دارند و گاهی سر شیشه و سبوس گندم را بسرکه شسته
بر یافوخ طلا نمایند و بعضی علاج این قسم را ببریدن گفته اند تا بریدن خالی از خطر نیست خناق

خناق

عسر النفس ست که بسبب ورم حلق و مری بلع ست و خناق یا بسبب ورم لوزتین و عضلات اطراف لوزتین
و عضلات بیرون ست و این قسم را خناق مطلق گویند پس این آماس اگر از خون باشد علامتش
سرخی روی و سرخی رگهای زبان و علامات غلبه خون بر تمام بدن باشد غرغره نافع درین قسم
چون استعمال کرده شود بعد از فصد قیفال و حجامت ساقین و تلیین طبیعت بحقنه نرم صفت آن
رب شاه توت و آب گشنیز تازه و گلاب و سرکه حل کرده غرغره نمایند و چون ورم متغیر شود و ورم
نرم گردد انگشت با آلتی بران بمالند تا بگشاید و اگر صفرا باشد بهتر غرغره نمایند بعد از فصد و تلیین طبیعت با نقوع
عناب و زرد آلو و تمر هندی و بنفشه و در ان شیر خشت خراسانی حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از بلغم باشد
علامتش تهیج روی و چشم و سفیدی رنگ و بسیار رفتن لعاب دهن و درد اندک و شدت تنگی
حلق و شوری طعم دهان ست غرغره نافع درین قسم بعد از حقنه حاده که در ان تربد و شحم حنظل باشد
صفت آن عسل مصفی با آب کامه حل کرده غرغره نمایند دیگر صفت آن رب الجوز با آب طبیخ انجیر زرد
حل کرده غرغره نمایند غرغره دیگر سکنجبین عسلی یا سکنجبین عنصلی با آب ترب حل کرده خردل سوده
و خل نموده غرغره نمایند و اگر از سودا باشد علامتش محکمی و تمدد و صلابت ورم و تیرگی و سیاهی
رنگ و قلیل مایل برنگ سیاه و خشکی و ترشی دهان ست و غرغره ها که در بلغمی ذکر شد درین قسم
نیز نافع ست چون استعمال کرده شود بعد از فصد باسلیق و حقنه متوسط میان حاد

ولیکن وسبب خناق ورم عضلات بیرون حلق ست یا بیرون رفتن مهرهای گردن از موضع خود بسبب ضربه وسقطه یا بواسطه مواد یا ریاح غلیظه که درمیان مهرها درآید یا تشنجی که در عضلات حادث گردد واین را **اختناق کلبی** گویند واز این خناق مطلق مراد نباشد علامتش آنست که مریض قادر بر حرکت سر نباشد بجهتی از جهات وبر گشادن دهان البته قادر نبود ووقتیکه از بیرون رفتن مهرهای گردن باشد از جای خود واگر از ورم عضلات خارج بود گاه باشد که توان دهان گشاد پس اگر از ورم عضلات باشد تنقیه نمایند بفصد وحقنه وتوسط ضماد ونافع از برای خناق حادث از بیرون رفتن عضلا از موضع چون استعمال کرده شود وبعد از فصد وحقنه متوسط ودر فقرات بمواضع خود وصفت آن ضماد مغاث بغدادی کندر هندی مصطکی رومی اقاقیا صبر سقوطری سنبل گاهی کوفته با آب برگ مورد وروغن گل سرخ سرشته ضماد نمایند وخناقی که از ورمی باشد در عضلات از هر دو جانب حلقوم که فرو بردن آب وطعام از آن عضلات میباشد ودر عضلاتیکه بر دهن مری وحلقوم واندرون مری نهاده باشد علامتش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب وطعام واگر جهد کند از بینی بیرون آید وسخن نتواند گفت وچشمها میل به بیرون کرده بلند شده باشد وآب از دهان سیلان کند وگاه باشد که سرخی ورمی هلالی از گوش تا گوش وپیش حلقوم بکردار طوقی پدید آید وآن مرض را باین سبب ذبحه گویند وغرغره نافع چون استعمال کرده شود وبعد از فصد وقیفال واخراج خون اندک تا قوت باقی ماند بعده حقنه نرم کنند صفت آن ربشاه توت با آب عنب الثعلب حل کرده غرغره نمایند واگر قوت بود بار دیگر فصد کنند واگر مریض احتمال کند تا سه بار اعاده فصد میتوان کرد **دخول العلق فی الحلق** اگر دیده شود بگیرند بآهستگی ورفق وبیرون آورند واگر بجهت ناطور اخراج علق متشبث بحلق چون دور باشد ونتوان دید صفت آن خردل نمک سوده بسرکه داخل نموده غرغره نمایند وبعد جرعه جرعه بنوشند تا بیفتد تدبیری بجهت اخراج علق زبانی طویل صبر عطش کنند وبحمام رفته در پیش دهان قدری آب ناموس نهند تا آن میل کند وبسوی آن بیرون آید

باب ششم در امراض حنجره وقصبه ریه وریه وحجابات صدر وجنب وعضلات وجنب وقلب

بحت الصوت آن را بفارسی گرفتن آواز گویند واین مرض از فرود آمدن نزله بقصبه شش میباشد علامتش احساس ... ی وسوزش ودغدغه درین موضع ست پس باید که منع نزله کند بخوردن شراب خشخاش

غرغره کردن منع نزله کند صفت آن پوست خشخاش شیر البنج عدس گلنار فارسی گل سرخ در آب
جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند واگر این ادویه را کوفته بیخته خشک بپاشند نیز نافع است
و یا از سوء مزاج حنجره میباشد و این اکثر در تبها میباشد و از تناول چیزهای گرم و خشک
و تشنگی با فراط و در هوای گرم علاجش نوشیدن ماء الشعیر و ماء عناب و آب هندوانه و آب انار شیرین
و شراب بنفشه با لعاب بهدانه و لعاب بزرقطونا و لعاب خبازی و آب عناب است و یا از سوء مزاج
بارد حنجره می باشد و بیشتر حدوث آن از خوردن یخ و برف با فراط و تنفس در هوای سرد و هوا که خنک باشد
حب نافع درین قسم چون پیوسته در دهان گیرند صفت آن فلفل خردل زعفران سنبل الطیب ۱۰
قرنفل کبابه و دارچینی از هر یک جزوی صمغ عربی ربع مجموع قند سفید بوزن مجموع ادویه حب سازند
و یا از سوء مزاج رطب حنجره میباشد علامتش عدم احساس بخشونت و درشتی تقدم مرطبات
غرغره نافع درین قسم صفت آن انیسون بادیان صعتر ابرسا پودینه با آب جوشانیده صاف
نموده غرغره نمایند و نافع است این قسم را زنجبیل مربا و عسل و سیاه دانه خوردن و انجیر و پسته بریان
کرده و مویز و یا از سوء مزاج خشک میباشد علامتش آنکه با گرفتگی آواز حدت و صفا اندک
میباشد و درشتی و درد بیشتر و حدوث اینحال از گرد و غبار و دود میباشد علاجش روغن بنفشه تازه
یا روغن بادام یا روغن کدو اندک اندک تجرع کردن و لعاب بزرقطونا با لعاب بهدانه و قند سفید
و نبات خوردن و شوربای مرغ فربه و ماء الشعیر و گوشت بزغاله و بره و اسفاناخ خوردن و از سخن
گفتن احتراز کند و یا از ورم حنجره و قصبه ریه است علاجش حمام معتدل الهوا و معتدل الحار یا
و ریختن آب بر سر کردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت گرم و شوربای حلیم گندم و باقلا و
اسفاناخ و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید یا تخم ریحان و بزرقطونا و پالوده
و یا ترنجبین یا روغن بادام شیرین خوردن نافع است ضیق النفس یعنی تنگی نفس اگر از بلغم
باشد علامتش خرخر در سینه و بسر فه بر آمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت واگر از سرفه بلغم بر نیاید
خوف استسقاست شراب منضج مستعمل درین قسم صفت آن زوفای خشک سه درم انجیر زرد و مویز منقی
از هر یک ده عدد و صعتر بادیان تخم خطمی از هر یک پنج درم ابریسا اصل السوس خراشیده از هر یک
دو درم نبات سفید یکصد و پنجاه درم بدستور شراب سازند شربتی هر روز یک اوقیه بعد از نضج

الفی و اسهال تنقیه کنند و اگر تنگی نفس از سودا باشد دواء المسک حلو نافع ست دواء المسک تلخ
نیز نافع ست و اگر از حرارت دل باشد بواسطه کثرت بخارات علامتش عظم نبض و تشنگی و سوزش
دل ست دوای نافع درین قسم که مسکن حرارت قلب ست باید که استعمال کرده شود این دوا
بعد از فصد باسلیق صفت آن شراب صندل با شراب نیلوفر بعرق کاسنی و عرق گاوزبان
ربو و شیره تخم خرفه مقشر داخل کرده بنوشند طلای که بر سینه بمالند نافع بود صندل سفید با آب گشنیز تر
و آب کاسنی تر سوده بر سر بمالند و اگر از استرخاء عضلات سینه و ضعف حرارت غریزی باشد
علامتش لینت نبض ست و نفس بر مثال کسی زند که گرسنه باشد و تا راست ننشیند و گردن راست ندارد
نفس بر نیاید و اول را نفس بگاه و دوم را نفس انتصاب نامند علاجش علاج فالج ست و روغن قسط
بر سینه مالیدن و اگر از خشکی ریه باشد علامتش باریکی آواز و سرفه خشک و کم شدن آن از خوردن
تر بجا و علاجش خوردن کشک بگوشت بزغاله و بره و مغز کله که شیر بز تازه داخل کرده باشند و قند سفید
سعال با عرق بید مشک عرق گاوزبان و از میوه‌ها هندوانه و انار شیرین و شفتالو بتوان خورد سعال
یعنی سرفه آنچه در ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و سل و ورم جگر باشد علامات آن
مذکور خواهد شد بدانکه سرفه گاهی خشک میباشد و گاهی تر و سرفه خشک آنست که با آن چیزی
بر نیاید و این سرفه از نزله رقیق و نزلات حاده میباشد که پیوست از سرفه فرود آید علامتش
آنست که در وقت خواب زیاده میشود و نیز قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود
بعلاج آن پردازند بهتر و الا خوف سل باشد علاجش منع نزله است بخوردن شراب خشخاش
غرغره نافع درین قسم صفت آن عدس پوست خشخاش گل سرخ بزرالبنج عنب الثعلب گلنار فارسی
جوشانیده صاف نموده غرغره نمایند حب سعال که باد را [illegible] گردانند و منع سیلان کند صفت آن
خشخاش سفید بزرالبنج تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز تخم خیارین کتیرا صمغ عربی افیون زعفران
کوفته بیخته بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند و یک حب در دهان گیرند و چیزی درشت و خشن بر
مالیدن درین قسم نافع ست و نیز سرفه از سوء مزاج گرم و خشک سر و شش میباشد علامتش زیادتی
سرفه در وقت حرکت و گرسنگی و تشنگی و حرارت هوا [illegible] و سرعت نبض و تسکین
یافتن آن در هوای خنک از [illegible] و مثال آن علاجش خوردن کشک [illegible] با مرغ و کدو و [illegible]

و سرفه آشامیدن شراب بنفشه و شراب نیلوفر یا عناب و سپستان و لعاب بزرقطونا و عرق کاسنی
و عرق گاوزبان از سهولها اند شیرین طلای نافع ورید قسم صفت آن صندل سفید سوده برگ خرفه تر
کشنیز تر و تراشه کدو و بگلاب سرشته پیوسته بر سینه بمالند و از سوء مزاج سرد و علامتش نیز پیدا باشد
علامتش ضد آن چیزها ست که در سوء مزاج حار ذکر شد علاجش خوردن گلنگبین ست و عسل از
سهولها انجیر و مویز منقی و مغز پسته یا بادام و غذا ها نخود آب نخود یا باقلا و لوبیا و سطبیب بزعفران و دارچینی
و سینه را بروغنهای گرم چرب نمودن و یا از چیزیهای ترش [illegible] ست و این اثر انواع سعال است
علامتش آنست که از چیزی خوردن [illegible] یا از هوای گرم و خوردن شراب تنها
علاجش فصد باسلیق و خوردن مسهل صفرا ست [illegible] سوء مزاج حار ریه نمودن و یا از خشونت
قصبه ریه است و دود و غبار بسیار گرفتن علاجش اول لعابها و شوربا های چرب و فالوده جات
و سرفه رطب آنست که با آن چیزی برآید و این سرفه یا از امتلای خون و صفرا می باشد علامتش
عظم نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از هوا و آب سرد راحت یافتن و بیشتر با این سرفه
چیزی بر نیاید اما چون گاهی چیزی از وی بر آید از قسم برآورده باشند علاجش فصد باسلیق
ست و آنچه در سرفه گرم گفته شده از اشربه و اغذیه و ضمادها عمل باید نمود و یا از اخلاط غلیظ بلغمی باشد
علامتش خرخر و سینه و برآمدن چیزهای غلیظ علاجش مثل علاج ضیق النفس بلغمی ست و باید دانست
که در سرفه اگر ترشی دهند سرفه را زیاده کند و اگر شیرینی دهند بصفرا مستحیل گردد و دهن تلخ شود پس
شراب نیلوفر که در آن خاصیتی است که بصفرا مستحیل نگردد باید داد بدانکه در بعضی اشخاص مشاهده شد
که ترشی ازاله سرفه آنها کرده پس اگر امتحان کنند بدادن ترشی در بعضی سرفهها که از صفرا بود از صواب
دور نیست نفث الدم یعنی خون برآمدن با سرفه اگر اندک بود و با سرفه اندک آید از حنجره و قصبه
ریه باشد علاجش غرغره با لعابات است و پیوسته گل ارمنی و صمغ عربی در دهان نگاه داشتن
و از گرمی و نعره زدن پرهیز نماید و اگر با سرفه بسیار آید و به رنگ سرخ بود از سینه و اگر بهم رنگ بود از شش
ست و در جمیع اقسام فصد کنند از باسلیق یا اسلیم و شراب حب الآس و قرص کهربا دهند و غذا برنج
و باقلا با شیره تخم خشخاش دهند و اگر ضعف غالب باشد و تب نباشد با مرغ دهند و اگر تب باشد
ماء الشعیر دهند و از سهولها امرود و انار شیرین [illegible] ذات الریه ورم گرم بود در شش از صفرا باشد

باخون یا بلغم شور مشتمل علامتش تپ دائمی و سرفه و گرانی سینه و تنگی نفس و درد از سینه بجانب پشت
و انتفاخ و سرخی روی و چشم و سطبری پلک چشم و تشنگی و خشکی زبان و نبض موجی و شبانت و در
بلغمی سرخی روی و چشم و حرارت کمتر بود ولیکن گرانی و سبات بیشتر باشد علاجش فصد باسلیق
است و تلیین طبیعت بمثل شیرخشت و ترنجبین و خمیرهٔ بنفشه و غذا آش جو از اشربه شراب عناب
و نیلوفر و شراب بنفشه و شراب انارین با عرق گاوزبان وقت غلبهٔ حرارت شیرهٔ تخم خیارین و شیرهٔ
تخم کاهو دهند و در بلغمی پرسیاوشان و تخم خطمی و اصل السوس از هر یک سه درم جوشانیده صاف
نموده یکی از اشربهٔ مذکوره داخل کرده بدهند ضماد نافع در ابتدا ذات الریه صفت آن آرد جو
گل بنفشه کوفته گل خطمی سفید سرشته نیم گرم بر سینه ضماد نمایند و قیروطیکه از موم سفید و روغن بنفشه
سازند بر سینه بمالند و در آخر نیز ضماد مذکور تخم کتان زیاده کرده ضماد نمایند حب سعال که
دائم در دهن گیرند مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین خشخاش سفید مغز بادام شیرین مقشر از هر یک
سه درم گل بنفشه دو درم رب السوس یک درم ترنجبین پاک کرده بوزن مجموع ادویه کوفته بیخته
بلعاب بهدانه سرشته حبها سازند هر یک دو دانگ و سر انگشت بران نهند تا پهن شود بکار برند
سل مرض سل ریش شش بود و لازم آنست حمی او فیه و بعضی کسان باشند که اگرچه شش ایشان
متقرح نباشد لیکن حال ایشان مثل حال مسلولان و ایشان کسانی باشند که مده در سینهٔ ایشان
جمع شده باشد و مجاری نفس را تنگ و ممتلی گردانیده و مجاری دم زدن را تنگ گردانیده و سرفه
صعب و ضعف و لاغری و کاهش بدن پیدا آید و این مرض اگرچه فی الحقیقت سل نیست اما
چون در عوارض شریک است بسل خوانند اما حقیقت که قرحهٔ شش باشد علامتش لزوم تپ دقیه
و سرفه و برآمدن مده بسرفه است و فرق میان مده و بلغم آنست که مده با خون و خشکریشه
بیرون آید و بدبوی بود خاصه اگر بر آتش نهند و اگر در آب اندازند بعد از زمانی در ته نشیند و بدانکه
مرض سل اگر در ابتدا بود و هنوز بحد استحکام نرسیده باشد چنین گفته اند که اگر بحد استحکام رسیده باشد
و شیخ الرئیس گفته که علاج پذیر نیست و طبیب تا کتواند بعلاج او مشغول و از برای تسکین حرارتش
آنست که مدت حیات بصعوبت نگذرد و علاجش در اول هر که خون برآید فصد باسلیق کنند
و خون اندک برآرند و آنچه از خون برآرند چند کرت برآرند پس قرص کهربا مثل حب الاس و مسهل

وتدابیر دق نمایند و بعد آنکه در سل و دق حیله باید کرد که شکم روان نشود که اگر شکم گشاده هلاک شود
قرص مسلول را وقتیکه شکم گشاده باید داد صفت آن گل سرخ شش درم طباشیر گل ارمنی
از هر یک چهار درم کهربا تخم خرفه بلعاب بزرقطونا سرشته قرصها سازند شربتی یک درم با شراب
سفرجل یا با ربوب دهند غذا اسفیدباج با شیره تخم خشخاش و شیره مغز بادام دهند
ذات الجنب و شوصه و برسام بعضی افاضل میان هر یک فرقی کرده اند بیان آنرا
در معالجه زیاده دخلی نیست و این هر سه ورم گرم است در حجاب داخل یا حجاب حاجز یا حجاب
خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج و ورم قسم آخر چون در خارج است محسوس گردد و علامتش
تب لازم و وجع ناخس در پهلو و نبض منشاری یعنی سریع متواتر مختلف الاجزا و در بلغمی
واپیچی و صلابه مشابه منشار و تنگی نفس و سرفه خشک در ابتدا و آخر چیزی برآید علاجش
فصد باسلیق است از جانب وجع ابتدا از دوم یا سوم باز فصد کنند بشرطیکه احتمال مریض و
غذا آش جو یا اسفاناخ دهند و از اشربه شراب عناب و شراب نیلوفر و شراب بنفشه بالعاب
بهدانه دهند و طبیعت را نرم دارند ضماد نافع در ابتدا گل بنفشه آرد جو بلعاب گل خطمی سرشته
ضماد نمایند ذات الصدر ورم حجابی است که سینه را دو بخش میکند اگر در جانب سینه بود
ذات الصدر گویند و اگر در جانب مهره های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصدر
درد بود و درد بادی سینه از ثقبه سیر تا فم معده و عدم قدرت علیل نظر کردن بزمین آسمان
واز تکیه کردن بپهلوها و پشت راحت یافتن و علامت ذات العرض احساس درد میان
هر دو شانه و بر پشت تکیه زده بجانب راست و چپ نگاه نتوان کردن و در وقت سرفه زحمت
بسیار رسد و علاج هر دو علاج ذات الجنب است الا آنکه در اول ضماد بر سینه و در دوم در میان
هر دو شانه باید نهاد خفقان طپیدن دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوء مزاج
ساده یا باخلط یا بادی و علامت سوء مزاجات تکرار ذکر شد و ساذج را به تبدیل و مادی را به تنقیه
و تعدیل تدبیر نمایند و در مبدلات و مسهلات مقوی دل مثل گاوزبان و بادرنجبویه و زعفران
لازم دارند و از تداران بباشد علامت و علاج دران خواهد آمد ادویه قلبیه گرم مشک عنبر عود
بهمنین ابریشم زعفران قرنفل شاهسفرم دارچینی سعد کوفی ادویه قلبیه بارده مروارید صندل

ذات الجنب و ذات الخاصره و برسام

ذات الصدر

خفقان

گل سرخ طباشیر سفید کشنیز خشک سیب نیلوفر کافور ادویه قلبیه معتدل گاوزبان فرخره یاقوت
مرکبات مفرحات یاقوتی بارد معتدل و گرم دواء المسک غشی معطل شدن حس و حرکت است بسبب
ضعف دل و بسبب آن چیزیست که بود موذی که بدل رسد چنانکه در نوبتهای بعضی تپها و از گزیدن
هوام زهرناک و از خوردن زهرها و از فضول بخارات رویه بدنیه چنانکه در اختناق رحم با بخارات
چنانچه ناتن خبیث و امثال آن پیدا شود و از سوء مزاج ساذج یا مادی یا قلت روح و رقت آن
علاجش در آن وقت ریختن آب سرد و بر روی و بوی موافق و خوش بوئیدن و بوئیدن گل
بگلاب تر کرده و دستها و پاها مالیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین بهوش آمدن سبب
معلوم باید کرد و در دفع آن باید کوشید باب هشتم در امراض معده سوء مزاج معده
علامت سوء مزاج گرم ساذج تشنگی و حساره و خفانی و فاسد شدن غذاهای لطیف و اندک گرمی
و خشکی دهان و قلت شهوت طعام است و علاجش استعمال اشربه بارده است مثل شراب زرشک
و شراب غوره و شراب انار و شراب ریباس و شراب صندل و شراب لیمو و نارنج و اغذیه بارده مثل
زرشکیه و سماقیه و حصرمیه و تفاحیه و آب بسیار سرد نوشیدن و علامت سوء مزاج با ماده صفرا
انچه گذشت تلخی دهان و غثیان علاجش بیرون آوردن صفرا بقی و اسهال است اولا بعد از آن
تدبیرات مذکوره و علامت سوء مزاج حار رطب اعتدال از روی طعام و بسیار آب دهان
خاصه وقت گرسنگی و بقی برآمدن صفرا و بلغم یعنی صفرا مخی علاجش قی کردن است و اسهال
بحب ایارج فیقرا و شراب لیمون ده درم در گلقند آفتابی پنج درم سرشته بخورد و نوشادر و پنج درم
در آب سفرجل یک سیر با شراب نارنج یک اوقیه هر صبح ناشتا بخورد و علامت انچه از گرمی و خشکی
بود علامت حرارت است با زیادتی خشکی زبان و دهان و خشکی طبیعت و لاغری بدن و علاجش
خوردن آش جو است با مرغ فربه و گوشت بزغاله و بره و از میوه ها انار شیرین و سیب شیرین و شفتالو
و از اشربه شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت انچه از سردی ساده بود ضعف هضم و دیر
گذشتن طعام از معده و تغیر آن بتیزی و ترشی و بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علاجش ادویه
گرم است و علامت انچه از سردی و تری ماده باشد کمی آرزوی طعام و میل بغذاهای تیز و غثیان
و تشنگی کاذب و آروغ ترش و نفخ و شکم است و علاجش تنقیه معده بقی آب شبت و عسل است

واستعمال بلغم وسداوست بالوشتدار و جوارشات و سکنجبین ع علامت آنچه از سردی وخشکی
یا ماده سوداوی بود بسیار آرزوی طعام ست وضعف هضم وبسیاری نفخ وسوزش معده
وتری دهان پیش از طعام خوردن وبیرون آمدن سوداء الحقی وبزرگی سپرزه علاجش تنقیه
معده است از سوداء بطبوخ افتیمون وقی بجولان [illegible] پس مداومت بمقویات معده وانچه از
سردی وخشکی بی ماده باشد دیر علاج پذیرد و استعمال اطلیه گرم وتر بر معده است وعلامت آنچه
از تری بود بی ماده قلت تشنگی وتنفر از اشربه وامراض ترده وضرر یافتن از آنها وبسیاری آب دهان
وسرعت نزول غذا از معده وعلاجش اطریفل صغیر وقرص گل وعلامت آنچه از سردی معده بی ماده بود
ضعف هضم وبطوء نزول غذا از معده وتغیر آن به ترشی ونرمی طبیعت وبادناکی شکم وبسیاری
شهوت طعام علاجش استعمال جوارشات حاره است وعلامت آنچه از سردی وتری ماده بود
مرکب از علامات سردی وتری مفرد ست علاجش چیزهای گرم وخشک ست وجع الفؤاد
یعنی درد فم معده یا از سوء مزاج ساده است علاجش تبدیل غذا ویا از اجتماع اخلاط ردیه است
علاجش تنقیه است ویا از ورم معده بود علاجش علاج ورم معده است چنانکه بیاید ویا از ریاح
علاجش ترکیب سفوف کندم ونانخواه [illegible] ست وخوردن جوارش کمونی ویا از ضعف معده است
وعلاجش تقویت معده است و حکم گرفتنا وشهوت ست و آن آرزوی خوردن گل ومثال آن
وسببش اجتماع اخلاط فاسده است در معده پس طبیعت مایل بیابد بچیزی که ضد آن باشد
وگاه باشد که آرزوی او بسبب دفع وطلب ضد نباشد بلکه طلب آن حفظ باشد بمشابه ومشاکل خود
وفرق درمیان هردو آنست که آنجا طلب مشاکل ست صحت با آن محفوظ نیست وانجا که طلب ضد است
برای دفع موذی آن [illegible] علاجش تنقیه معده است بقی واسهال وسکنجبین [illegible] آرزو
[illegible] فضلهای مرغوب [illegible] وآن حرکت مواد فاسده
[illegible] باشد که از [illegible] باز گردد وقت قی واسهال وقع شود وگاه باشد که قی نشود
لیکن خالی از تهوع [illegible] چهار نوع میباشد یکی از خوردن طعام بسیار که از
احتمال معده زیاده بود دوم خوردن چیزهای لطیف وسریع الهضم سوم تباهی جوهر ماکول در معده
تباه شدن [illegible] لازم ست [illegible] ازین اسباب اعراض واجتناب

لازم دانند وگاه بود که این بغایت ضعیف شود و نبض ساقط باشد و رنگ مریض مثل رنگ
اموات گردد باشد که تشنج پیدا آید در دست و پا در آن وقت طبیب را باید که نترسد و دست از معالجه
باز ندارد و چهارم در اسباب هیضه سوء مزاج معده است که تغیر دهد غذا را بفساد و صفرا و نیز اگر
سوء مزاج حار باشد علامتش برآمدن صفرا بود بقی و اسهال علاجش قی است بآب گرم و تنقیه
معده است پس شراب انار منقوع و شراب لیمون منقوع و گلاب و رب سفرجل خالص بنوشند
یا معنبر گرداند غذا را سردی و فساد بلغمیه علامتش اخراج بلغم بود بقی و اسهال علاجش آب طبوخ
انیسون و زیره و مصطکی دهند و بگذارند تا شکم [illegible] بیاید و جوارش سفرجل و جوارش عود شیرین
دهند جوع کلبی یعنی زیادتی آرزوی طعام و حرص بر ماکولات چنانکه در طبع کلاب میباشد
و این یا از زیادتی سردی معده میباشد و علامت و علاجش بگذشت یا از بسیاری ریختن سودا
بفم معده میباشد و علامتش آنکه شهوت آب اندک است و ترشی جشا و سوزش و غم فم معده
بسیار و بی صبری بنوبات خوردن و کثرت [illegible] علاجش اسهال سودا است بطبوخ افتیمون
بعد از فصد باسلیق و غذاهای چرب دادن که این مرض بسبب احتیاج تمام بدن باشد بغذا
چنانچه حال ناقهان است و علاجش غذاهای کثیر التغذیه دادن است بکرات و اندک اندک و از
اوخال تنگ محترز باشد و بدن را از تحلیل و طبیعت را از سستی نگاه دارد و گاهی از دیدان میباشد
و ذکر در علاج دیدان خواهد آمد جوع بقری یعنی گرسنگی اعضا و سیری معده پس اعضا بنهایت
بغذا احتیاج باشند و طالب و معده از آن مستنفر و غیر راغب این مرض یا از سوء مزاج بارد فم معده است
که قوت جاذبه را بمیراند یا از نقصان غذا و شدت شهوت را اعضا بغذا علامتش ضعف قوت
و لاغری بدن و بطلان شهوت است و چون دست بر فم معده نهند سردی محسوس شود و در بعضی
اوقات غشی عارض شود و بسیار بود مسافران را که سرمای قوی خورند خاصه اگر پیش از آن
گرسنه بوده باشند و تقلیل غذا کرده این حال عارض گردد و علاجش در حال غشی تدابیر است
که در غشی ذکر شد و معده را [illegible] داشت و تقویت معده مثل ضماد [illegible] از سعد و سنبل الطیب و گل سرخ ضماد
کنند و چون از غشی بیرون آید نان را در آب گوشت ترکرده بدهند و اگر آب گوشت را بطریق [illegible]
گیرند بهتر است بگیرند گوشت گوسفند [illegible] آنرا [illegible] کرده سرخی آنرا [illegible] کنند و در [illegible]

واندکی گلاب بران چکانند و سر دیگ را بپوشند و بر آتش نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت
هنوز خام بود و گوشت را بیفشارند تا آبی که بیرون آید و آنچه بی فشردن برآمده باشد یک جوش دهند
که پخته شود و اندکی نمک دران اندازند و بخورند و یا از خلط یعنی مثل بلغم زجاجی میباشد که بفم معده
و قوت شهوت را بمیراند و این بخلاف بلغمی بود که شهوت کلبی احداث میکند زیرا که آن ترش بود
و فم معده را گیرد و شهوت بحرکت درآرد و اینک سبب غشی گردد بی طعم و لزج و غلیظ و علاماتش علامات
سوء مزاج بلغمی بود و علاجش تنقیه معده و تسخین آن بود و علاج آن قسم خالی از اشکال نیست
زیرا که باستفراغ حاجت بود و گرسنگی اعضا و غشی مانع استفراغ ست و یا حدوث جوع بقری
از ضعف قوی در فم معده و حرارت مفرط در جمیع بدن ست و علاماتش علامات سوء مزاج گرم و
تشنگی و خشکی طبیعت و سقوط قوت و وقوع غشی در وقت گرسنگی ست و علاجش در حال غشی [illegible]
و بعد ازان غذاهای سرد بالفعل و بالقوه و مقوی فم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب
و آب سفرجل و شراب زرشک و شراب لیمون و نارنج و ریباس خورند که به یخ خنک کرده باشند
ترکرده بدهند عطش مفرط یا از حرارت دل و سینه و شش میباشد و علاماتش آنست که از هوا
خنک بیشتر از آب خنک تسکین یابد و علاجش بوئیدن بوهای خنک ست مثل خیار و صندل
و گلاب و برگ بید و اغذیه و اطلیه و ضمادات تازه بکار برند و یا از حرارت معده و علاماتش علامات
حرارت معده است و تسکین یافتن از آب سرد زیاده از هوای سرد و علاجش نوشیدن شیره تخم خرفه
مقشر ست با سکنجبین یا شراب زرشک و از میوها خیار و هندوانه و سیب و مثال آن نماید و یا از
غلظت و لزوجت و شوریای خلط یا غذای چرب باشد که در معده باشد و ماهی شور جالب این عطش
صفت میباشد و علاماتش آنست که هر چند آب خورند تشنگی زیاده شود و چون صبر کنند از آب
تخفیف در اول و چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را کاذب گویند
و علاجش آنست که تنقیه بلغم و اسهال و اگر سبب غذا بود ترک اغذیه موصوفه نمایند و گفته اند
که اگر در عسل و لیمون گرفته آب آن را با نمک سنگ بخورند یا فرصت سیاه بچرا رفع
شود دفع وقوع فواق بیان آن حرکت معده باشد بدفع چیزی از
طبعی و مادی که متعین باشد یا آن حرکت اندفاع و وقوع حرکات واقع ست یعنی معده بحرکت دفع

عطش مفرط

عطش بلغمی

فواق

وغثیان حالتی بود که معده را بآن حرکت اقتضای تحریک باشد بسوی قی و سبب این حالات
یا صفرا است و علاجش حرارت و تشنگی و دفع صفرا است بقی و علاجش تنقیه معده است بقی و حقنه
و تبدیل با شربه و اغذیه و باید که اغذیه ملائم طبع و خوشبو باشد و یا از بلغم سود است و علامت هر یک
معلوم شد و علاجش بعد از تنقیه بقی و حقنه آشامیدن شراب وانارو بهی منقوع است **قی الدم**
یعنی برآمدن خون از معده بقی و این مرض یا از گشودن رگ است از معده و علاجش فصد باسلیق
و تجرع آب سفرجل با شراب حب الآس با صمغ عربی و گل ارمنی و دم الاخوین و خوردن بلوط و خرنوب
و سماق نیز موافق است و یا از آمدن خون از جگر یا از سپرز است بجهت و علاجش علامات آفات
عضو اصلی است و علاجش بالرجا است دیگر **فواق** حرکت فم معده است از برای دفع موذی
از خود و این یا از حرارت است چنانچه در تب های محرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم است
و علاجش استعمال اشربه و اغذیه و اضمده بارده است و یا از برودت حادث در فم معده است و این
اکثر پیران و مسافران را در سرما عارض گردد و علاجش آنست که معده را از بیرون و اندرون گرم
کنند و درین نوع و در نوع ریحی و رطوبی که بعد ازین خواهد آمد حرکات عنیفه و نعره زدن و نفس
نگاه داشتن و صبر نمودن بر تشنگی و عطسه آوردن و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر
و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده فم معده میباشد چنانچه در قی زنگاری و خوردن چیزها
تیز حادث میگردد و علاجش قی بسکنجبین و آب گرم است و استعمال اشربه بارده مثل شراب لیمو و
شراب زرشک با لعاب بزرقطونا و یا از گرانی طعام بسیار و غلیظ یا بلغم لزج غلیظ میباشد و علاجش
قی کردن است بآب گرم و در بلغمی بآب ترب و سکنجبین عسلی است و یا از ماده های غلیظ میباشد
و علاجش ماء الاصول و گلقند مقوی مصطگی و انیسون است طلای نافع درین قسم صفت آن پودنه
و شبت و بابونه کوفته روغن مصطگی داخل کرده بر فم معده طلا نمایند و یا از ورم جگر میباشد و علاجش
بیاید و یا از خشکی میباشد و علامتش آنست که در معده خلطی یا ثقلی یا بادی یا حرارتی نبود و بعقب استفراغات
و تبهای گرم عارض میگردد و علاجش روغن بادام خوردن است و بر معده مالیدن و غذا آش جو
یا مرغ فربه و کدوی تر و اسفاناخ پخته بخورد و قند یا نبات سفید بآب هندوانه و لعاب بزرقطونا بخورد
اورام معده و این آماس یا از صفرا و خون میباشد و علامتش تب حرارت در معده و درد و ظهور ورم

و درشتی زبان و شدت تشنگی و سقوط اشتها است و علاجش فصد باسلیق است و نوشیدن آب انار و شیر
خشخاش [illegible] و نوشیدن [illegible] شیره تخم کاهو [illegible] شربت آلو و تمر هندی و شربت بنفشه و شربت نیلوفر و آب
عنب الثعلب تازه و آب کاسنی تازه ضماد نافع از برای این قسم ورم اسفناج آرد جو برگ خرفه [illegible]
آب [illegible] بعده ضماد نمایند ضماد نافع در این قسم بعد از تسکین حرارت
صفت آن اکلیل الملک گل ختمی کوفته با آب سرشته ضماد نمایند و یا از اشربه مذکوره آب بادیان و
آب کرفس افزایند و اگر ورم [illegible] از بلغم بود علاجش تب ملازم [illegible] آب [illegible] از [illegible]
و سقوط اشتهای طعام [illegible] زردی روی و زبان و تنقیه علاجش دادن ماء الاصول و غذا نخود آب با
گوشت [illegible] اکتفا نمایند طلای نافع در این
صفت آن روغن گل سرخ و سرکه با هم آمیخته بعده طلا نمایند ضمادی که بعد از چند روز استعمال کرده شود
صفت آن [illegible] سنبل الطیب کوفته بیخته با گلاب و سرکه سرشته ضماد نمایند
اگر تحلیل نیابد [illegible] نمایند صفت مسهلی که [illegible] اسهال نماید بادیان سه درم تخم کرفس
دو درم [illegible] صاف نموده فلوس خیارشنبر [illegible] گلقند آفتابی ده درم در آن حل کرده
صاف نموده بنوشند و چند صبح [illegible] و اگر از سودا بود علاجش [illegible]
و افکار [illegible] فاسد [illegible] علاجش دادن ماء الاصول [illegible] نضج
ظاهر شود فلوس خیارشنبر با آب [illegible] آب کرفس حل کرده صاف نموده روغن بادام شیرین
داخل کرده بنوشند [illegible] ضمادی محلل صفت آن [illegible] بابونه
گل سرخ کوفته بیخته با آب سرشته ضماد نمایند و اگر تحلیل نیابد اسهال با ایارج فیقرا [illegible]
[illegible] ضماد محلل [illegible] که بعد از [illegible] استعمال کرده شود و صفت آن [illegible]
تخم کنجد سنبل الطیب [illegible] با گلاب حل کرده باقی ادویه را بیخته کوفته با [illegible] سرشته
ضماد نمایند باب ششم در امراض کبد و مراره و طحال و ورم الکبد اگر از خون باشد
علامتش [illegible] گرانی [illegible] تشنگی [illegible] و سقوط شهوت طعام [illegible]
[illegible] زبان [illegible] روی [illegible] و اگر ورم عظیم بود [illegible] آن [illegible]
[illegible] علامات [illegible] فواق [illegible] شهوت طعام [illegible] بود و اگر

در ذات الجنب باشد بسرفه و تنگی نفس و گرفتن دل و فرو کشیدگی چیز گردن نیز باشد و میان
ذات الجنب و ورم جگر فرقی که در محدب باشد در حقیقت آن مریض را گویند که نفس باز پس
کشد چندانکه تواند نگاه دارد بعد از آن از وی سوال کنند اگر در آن وقت درد وی در زیر پهلو زیادتر (?)
پهلو پیدا یا درد و ورم جگر است والا ذات الجنب و علاجش فصد باسلیق است و آشامیدن این شربت
شراب انار شیرین و آب انار ترش و آب کاسنی تازه و آب عنب الثعلب و سکنجبین قندی و غذا
ماء الشعیر ضماد نافع در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرفه برگ لسان الحمل گل سرخ صندل
سوده [illegible] سرشته ضماد نمایند ضماد دیگر نافع که بعد [illegible] استعمال نمایند آرد جو گل بنفشه گل خطمی
گل سرخ ضماد نمایند ضماد دیگر که بعد از هفت روز که حرارت باشد استعمال نمایند و باید که بر ضماد و قابل (?)
بابونه اضافه نمایند و بعد ازین جز ضماد اقتصار نمایند صفت آن گل بنفشه گل خطمی سفید بابونه
گل سرخ کوفته با آب عنب الثعلب تازه سرشته ضماد نمایند یا ورم کبد از صفرا است
علامتش زردی روی و زردی زبان با چشم (?) انگشت و شدت تب و حرارت و قی صفرا و
در طبیعت [illegible] مسهل صفرا استعمال درین قسم صفت آن تمر هندی تخم کاسنی پوست بیخ کاسنی شب (?)
جوشانیده صاف نموده شیر خشت خراسانی ترنجبین دران حل کرده صاف نموده بنوشند
و اگر ورم در محدب کبد باشد چیزی که ادرار بول بیشتر کند بدهند و اگر در مقعر باشد چیزی که اسهال کند
و در هر صورت طبیعت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از بلغم است و علامتش سفیدی رو
و زبان و قلت و تشنگی و احساس نرمی ورم و عدم درد و ملایم بودن تب است ضماد نافع درین قسم
مستعمل بعد از نوشیدن ماء الاصول باشد و تخم خشخاش (?) و استعمال حقنه نیز صفت آن گل بابونه
اکلیل الملک گل سرخ تخم کتان کوفته بگلاب سرشته ضماد نمایند و یا از سودا است و علامتش
آنکه با صلابت در موضع جگر است و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تب و درد
و گاه میباشد با حرارت مزاج و علاجش اسهال سودا است بعد از آنکه منضج داده سکنجبین بزوری
با مصطکی و اقراص [illegible] داده باشند و ضماد و اغذیه [illegible] و گرمی مزاج از آنچه
ذکر شد [illegible] القنیه [illegible] سوء مزاج کبد را سوء القنیه گویند و این مقدمه (?)
استسقا است علامتش زردی روی آمیخته با سفیدی [illegible] پلکها و دستها و پا [illegible]

وگاه باشد که بهمه بدن برسد و از لوازم این مرض ست بسیاری نفخ و قراقر در شکم و اختلاف
اجابت طبیعت گاهی نرم باشد و گاهی قبض و گاهی زرد و گاهی دیر و علاجش حقنه است از علاج
استسقا است استسقا بدانکه استسقا بلغت بسیار آب طلب است و در اصطلاح اطبا مرض
مادی بود بسبب آمدن ماده باطریه بتمامی اعضای ظاهری با آن موضع بر سر غذا و اخلاط و این
بر سه نوع ست اول زقی و این بدترین انواع ست پس لحمی پس طبلی و علامت زقی
گرانی شکم و بزرگی آن و درشتی پوست شکم ست و چون دست بر شکم بالند چون زقی یعنی
مشکی پر آب نماید و آواز آب مسموع گردد و در وقت دست زدن از پهلو به پهلو گردد علاجش
علاج ورم جگر ست اگر علامات ورم جگر باشد و اگر از سوء مزاج باشد گرم را سکنجبین و آب
کاسنی و سرد را سکنجبین بزوری علاج کنند و غذا مناسب هر یک دهند و مستفرغ
ماء الاصول مثل کلکلانج بارد یا حار بحسب حرارت و برودت مزاج علیل بعد از آن بکار برند
و مقویات کبد گرم یا سرد موافق آن نمایند. و مدرات تخم کرفس و انیسون و رازیانج و بادشان
بادیان تخم خربزه تخم خیارین تخم کاسنی مقویات قرص امبرباریس بارد و حار و قرص گل
و شراب دینار و سکنجبین بزوری بهترین ادویه این مرض ست و علامات لحمی تهیج و آماس
جمیع بدن ست و چون انگشت بر موضع فرو برند مدتی در گودی ماند و سفیدی بول و نرمی
طبیعت و گاه باشد که بول سرخ بود و سبب عدم امتیاز میان خون و ماهیت و نزد بعضی این نوع
اسلم انواع استسقا ست و علاجش تقویت و سکنجبین ست با آنچه در سوء مزاج بارد معده ذکر شده
و در رکاب گرم و نرم از گردن تا به پنهان شدن و علامت طبلی عدم گرانی ست چنانچه در زقی
بود و چون دست بر شکم زنند آواز طبلی مسموع شود و ناف بیرون آید علاجش اسهال برفق ست
بچیزیکه ادرار گرمی ننماید و تنقیه جگر و معده چه این نوع از گرمی جگر باشد و سردی معده حادث
شود و پس بادها سکنجبین بزوری و حقنها و شیافات و اضمده کنند ادویه موضعیه سرگین بز و
سرگین گاو و کبریت و سرکه ترکیب کرده لحمی را از جمیع بدن و زقی را بر شکم و طبلی را بر اطراف بکار
نافع از برای طبلی جاورس سبوس گندم و نمک گرم کرده کماد نمایند و اغتسال بچشمه های گرم
و استعمال حمام معرق [illegible] نافع ست و حمامی که تری افزاید یعنی حمامی که آب بسیار ریزند

استسقا

قیاس بر آنچه پیش مذکور شد و شیر شتر که تب صوم و امثال آن چرا کنند عوض آب و غذا دهند مفید است
و چه بسا بول شتر و شیر گاو که تب صوم و رزنه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض شد با حرارت
و چندان انار خورد که از ذکر آن شرم می آید و خلاصی یافت **یرقان صفر** یا سبب دفع طبیعت
باشد صفرا را بظاهر بدن از طریق بحران چنانچه در تپ صفراوی در روزی از روز های بحران
و علامتش آن است که از هضم باشد نیک ساخته شود و اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و فساد وی کمتر باشد
و در این قسم تنقیه طبیعت باید کرد و از ابزان گرم و خوردن سکنجبین و یا از گرمی مزاج کبد باشد و علامتش
گرمی مزاج کبد بسیاری زردی قاروره و کف آن زرد است و علاجش سهل صفرا است و شراب هایی که
جگر را خنک گرداند و غذا و ضمادها از این قسم و یا از گرمی مراره باشد و فرق میان آن هر دو آن است
که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و آنچه رو به تیرگی زند و بدن لاغری پذیرد و طبیعت
قبض شود و علاجش علاج گرمی جگر است و یا از سده جگر باشد و علامت سده جگر گرانی
در آن موضع بود بی درد و تب و اگر سده در جانب محدب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر
در جانب مقعر باشد براز نرم و آبناک و سفید آید علاجش اگر سده در محدب بود منضج بدرار بدهند
مثل سکنجبین با آب رازیانه و تخم کرفس و تخم کاسنی و تخم خیارین و اندکی لک مغسول و اگر در جانب
مقعر بود و استعمال ادویه منضجه مسهله کنند مثل سکنجبین ریوندی و آب رازیانه و کرفس و کاسنی
و عنب الثعلب و یا از گرمی هوا باشد و این قسم کودکان و زنان را بسیار حادث می شود و
علاجش جای های خنک است و اشربه و اغذیه و میوه های خنک و یا از ورم مراره می باشد و علامت
آن تب است و گرانی موضع جگر و درشتی زبان و تهوع و علاجش مثل علاج ورم کبد است و یا از
ضعف مراره می باشد و علاجش مثل علاج ضعف جگر است و یا سده ما بین جگر و مراره است و علامتش
قی صفراوی با اندک ثقلی در موضع جگر است و براز اندک اندک سفید گردد و علاجش استفراغ صفرا است
و استعمال مفتحات مثل آب کاسنی تازه و بیخ کاسنی و عنب الثعلب رسیده و تخم کرفس و رازیانه
و دارچینی و سکنجبین بزوری و بحسب گرمی و سردی مزاج در ترکیب مسهل تصرف نمایند و یا از
سده ما بین مراره و امعا است و علامتش آنکه براز رفته رفته سفید گردد و لعب بیرون آید و ممکن که قولنج
تولید کند و علاجش آنچه گذشت و در گشادن سده این مجری آب طبوخ کرنب چغندر که در آن قلیه و خیار شنبر

حل کرده باشند با روغن بادام چرب کردن بغایت مفید است و اگر عنب الثعلب و تخم کرفس داخل کرده باشند
قوی‌تر باشد و یا از قولنج پیدا شده و علامتش علاج قولنج است پس قانون اسود و یا از سده
میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و فم معده باشد و علامت این هر دو آنکه یرقان اندک
اندک حادث شود و فرق میان هر دو اینکه در ثانی در شهوت نقصان شود و گرانی و تمدد از جانب
چپ باشد و علاجش تفتیح سده‌ها نمودن و اسهال سودا است و یا از بسیار حرارت جگر و سپرز است که از خون
آن بسوزد و فرق میان کبدی و طحالی آنست که کبدی را سیاهی کمتر بود و علامات سوء مزاج کبدی یا
طحالی نیک سیاه بود و با سیاهی بول و براز و شکایت مریض از جانب چپ و تخم و اندوه بی سبب با
وحشت نفس و علاجش فصد است و اخراج خون فاسد پس از اصلاح و تبدیل جگر یا سپرز و یا از ضعف
جاذبه و ماسکه طحال است و علامتش کدورت سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج سودا با اسهال
است و علاجش تقویت سپرز و نهادن محجمه بی‌تیغ زدن است و ضمادهای مقوی مالیدن و اکل
و ریاضت اگر از سکون و بطالت و غم باشد و یا از بحران محترقه و امراض سوداوی پیدا شده و علامتش
آنکه در آن امراض حادث میگردد و از حدوث آن خفی حاصل میشود و علاجش اندک کردن خروج
و یا از ورم سپرز پیدا شد دوای او ذکر شد ورم طحال یعنی آماس سپرز پیشتر سوداوی بود و بلغمی
و دموی و آن نیز دموی یا سوداوی است تحلیل میگردد و بلغمی و صفراوی اندک بود و دموی باشد و بیشتر اورام
از سپرز بعارض شود و فرق میان باد و ورم آنست که از نشسته مالیدن در ورم درد زیاده
میگیرد و در باد تسکین پیدا شود و آواز قراقر مسموع شود و اما دموی علامتش ورد در جانب
سپرز و حرارت و تشنگی و تپ گرم و اشتها و رنگی و سیاهی قاروره و گاه بود که در صورت سپرز سرخی
پیدا شود و علاجش فصد باسلیق و اسهال بخیارشنبر و آب عنب الثعلب و آب کاسنی تازه و ضماد
خاکستر و صندل و ماء الشعیر میگردد و اورام کبد پیشتر و اما صفراوی علامتش مقدار و درد سپرز
و تپ حاده و اشتها و قی و زردی چشم و زبان و تشنگی با سیاهی آمیخته و علاجش اسهال بطریق ورم
جگر و اگر سپرز است و اما بلغمی علامتش زیادتی حجم سپرز و اندک زردی با آن و سفیدی روی و زبان
و تیرگی چشم و حوالی آن و سفیدی بول و سیاهی براز بود و ضماد نافع از برای ورم بلغمی سپرز مستعمل بعد از
نضج بلغم صفت آن تخم اسفند که آنرا شیرزمل گویند و گوشت پشتک هر یک انگور سیرکه و روغن گل سرخ

سر شته ضماد نمایند اما سودا وی علامتش صلابت سپرز و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و در شکم و نفس تنگی و عسرت تنفس و شریان که بر سپرز و جانب حلقوم ست چنانچه بسبب در یافته شود و لاغری بدن و علاجش اگر غایت غذیان بود فصد باسلیق او اسیلم دست چپ ست پس از ان سکنجبین بزوری و مسهل و اسهال بطبیخ افتیمون ضماد بر ناحیه و برین تخم صفت آن اشق به سرکه حل نمایند و فودنج و سداب و بیخ سوسن اسمانجونی کوفته بیخته با سر شته ضماد نمایند و قرص کبیر و ایرسا به سکنجبین متخذ از سرکه اسقیل نافع ست اگر اشق را به سرکه طلا نمایند ورم سپرز را تحلیل دهد و اگر یک درم قند سفید با سرکه بخورند ورم سپرز بگدازد و اگر سپوس گندم به سرکه سر شته ضماد نمایند صلابت آن دفع کند ریاح طحال یا از سردی مزاج سپرز و غلبه سودا و ران میباشد و علامتش تمدد در زیر پهلوی چپ و ورم غیر صلب چنانکه اگر دست بران فرو برند در وفرو نشیند و قراقر کند و چیزها برآید علاجش ماء الاصول ست که در ان تخم خشخاش داخل کرده باشند و صفوف مرف دادن و صبر تشنگی بغایت مفید ست و نهادن محجمه آتش و ضمادهای محلل بکار برند باب نهم در امراض معا و مقعده و اسهال سبب اسهال یکه بود یا از ماکول بود یا از اعضا یا از هوا شیر میباشد که در جنوب و بلاد جنوبیه اسهال بیشتر شود و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن ست و یا از عضوی غیر معین یا از عضوی معین مثل دماغ و معده و جگر و سپرز و مراره و روده اما آنچه از ماکول بود یا از ادویه مسهلی باشد که قوت او در معده یا در روده بماند و علاجش خوردن شیر قطونا بسیار کرده به روغن گل سرخ چرب کرده یا ربها شیرین با نهند و یا از بسیار خوردن ست که موجب تخمه و سیری شود و یا چیزی مزلق مثل آلو یا غذای که خوش طعم بود یا بغیر شهوت خورده شود و یا نفاخ بود و تولید ریاح کند و آن مانع استعمال معده شود و بر غذا اسپس غیر منهضم بماند و موجب اسهال گردد و علاج این مجموع آنست که یک شبانه روز غذا ندهند و بعد از ان غذای لطیف سریع الانهضام خفیف دهند و معده را بخصوص چیزهایی که مزاج تقویت کنند و آنچه از اعضا بود یا از جمیع بدن ست و این را اسهال بدنی گویند و سببش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیار راحت و سکون و امتلا بدن ست یا از حبس امراضی که معتاد بوده مثل حبس خون بواسیر و حیض طمث و امثال آنست و علامتش آنچه اسباب مذکوره است و علاجش تنقیه بفصد و اسهال ست و اگر بدن قوی باشد بریاضت و حرکت و درآمدن حمام مدرق و یا از نهایه غذا

ریاح طحال
باب نهم در امراض معا و مقعده و اسهال

بتمام بدن است و علامتش و علاجش در اسهال مراری خواهد آمد و یا بسبب سیلان بحران پیدا شود یا بسبب
ذوبان و گداختن اعضا پیدا شود و این در عقب حمیات دقیه اکثر عارض میگردد و علامتش التهاب
و حرارت و نقش (؟) بدن و اختلاف لون و عدم وجود آفتی ست در عضوی که موجب اسهال گردد و اگر
ذوبان ذوبان لحم و شحم بود در ابتدا غلیظ و چرب بود و در آخر مثل شحم متشابه القوام گردد و ذوبان
لحم در اول صدیدی بود با چربی نبود و در آخر متشابه القوام گردد و یا از عضوی غیر معین و این اسهال
کبدی بود بسبب انفجار دبیله پیدا شود در عضوی از اعضای صدریه و علاجش تقدم ورم است
در آن عضو و وقوع لرزه و ناقص قشعریره و علاجش آنست که شیره تخم خیارین با گلاب و قند دهند
و یا با سکنجبین یا شراب زرشک بحسب احوال غذا ماء الشعیر باشد یا جوزه مرغ و دوائی که بعد از پاک
شدن فتح دهند گل ارمنی طباشیر سفید دم الاخوین گل سرخ از هر یک یک دانگ تخم کاسنی دو دانگ
کوفته بیخته با ثقال شراب انار دهند و بر موضع را مقویات ضماد نمایند و در آش جو قدری برنج داخل
نمایند و اگر تب نبود و بحران حاجت نباشد و یا غیر بدی پیدا شود چنانچه فضله جمع گردد و علامتش آنست که
در آن عضو دردی ظاهر شود قبل اسهال و بعد اسهال خفتی در آن عضو پیدا شود و معرفت
نوع خلط بلون و براز و یا دوار در عضو و اسهال حاصل تواند و اگر غب بود صفراوی ست و اگر ربع بود
سوداوی ست و اگر مواظبه بود رطوبی باشد و این نوع را اسهال دوری گویند و اگر دوری نباشد
بلکه دائمی باشد و در بعضی اوقات قوی تر شود و از فساد خون ست و علاجش تنقیه بدن ست از اخلاط
خارجی (؟) و تعدیل مزاج با آنچه موافق باشد و تقویت آن عضو که در آن تجمع شود بضمادات و آنچه از عضو
معین باشد یا از دماغ بود و این را اسهال دماغی گویند و سببش فرود آمدن نزله بمعده است و فساد
غذا و علامتش آنست که در اول روز که از خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود
پس ساکن گردد با علامات نزله و فساد مزاج دماغ و علاجش آنست که بقفا تکیه کند و بالین پست کند
و پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن و مجالس نشستن بود بیدار گردانند و قی فرمایند و آنچه بلغم
بر نیاید و در معده بماند یا با برودت فرود آمده باشد بچیزی مزلق دفع باید کرد مثل تخم ریحان و بارتنگ
یا تخم مرو یا بزرقطونا یا شربت انار شیرین یا قند یا شراب صندل یا شراب خشخاش و ادویه قابضه که
اسهال باز دارد و نشاید دادن و تدبیر باز داشتن نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گذشت و یا از معده باشد

ذوبان

اسهال دماغی

واین را اسهال معدی گویند و این بسبب سوء مزاج معده است یا بسبب باز ماندن ماسکه است از کار
و یا بسبب ملاست سطح معده از رطوبتی و علامتش بیرون آمدن طعام است بی تغییری و احساس
ثقل و علاجش قی کردن است و جوارش عود و جوارش خوزی و جوارش کندر خوردن و یا از ضعف
قوت هاضمه میباشد از سوء مزاج و بیشتر سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاح در معده است و یا از رطوبت
لزج که میان طعام و معده حجاب گردد و هاضمه از کار خود باز ماند و علامتش ضعف هاضمه و ثقل طعام در معده
و غیر متغیر و منهضم بیرون آمدن این وقت خود نه بسرعت چنانکه در ضعف ماسکه مذکور شد و علاج آنکه
سوء مزاج را بعلامات آنها معلوم کرده به تبدیل آن و تحلیل کوشند و باد را به چیزهای نفاخ و کاسر
ریاح تحلیل دهند و رطوبتی را که علامتش غثیان و بسیاری آب دهان و شیرینی دهان و بیرون آمدن
رطوبت است با براز و علاجش قی آوردن است با [illegible] شبت و عسل [illegible] بجوارشات
مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت واقع میباشد و این [illegible] قلیل الوقوع است [illegible] اند که
دفع کند چه از ضعف یکبار دفع نتواند کرده آنچه دفع کند منهضم بود و علامت [illegible] معده آنست
که زیاده از ده ساعت در معده نماند و سبب آن یبوست بود و علاجش [illegible] چیزهای [illegible] کرد
و یا از کثرت صفرا بود و معده علامت و علاجش اسهال مراری [illegible] و یا از بلغم شور در معده بود و علامتش
شوری دهان است و علاجش قی کردن است و خوردن گلقند مقوی مصطکی و آشامیدن شراب
سفرجل و شراب لیموست و یا از شور و جوشش و قرحه است [illegible] در معده و علامتش جوشش دهان
و خشکی و حرارت است که بعد از تناول غذا در معده احساس شورش [illegible] و چون طعام بگذرد
تسکین یابد [illegible] قی [illegible] و علاجش اگر [illegible] کنند و آش
بیان کرده [illegible] شسته با شیره خشخاش دهند و هر روز دو درم [illegible] بیان کرده و بگیرم
صمغ عربی [illegible] گل سرخ دو درم [illegible] کرده با شراب صندل بدهند و اگر بعد از یک هفته دفع نشود
قرص طباشیر و سفوف حب الرمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل شدن حس معده باشد و سبب
[illegible] آکال یا تیز یا سموم حاره یا ورم گرم که حادث شود در معده مثل فلغمونی و حمره و علامتش بیرون آمدن
طعام غیر منهضم است بی سببی از اسباب مذکوره و علاجش آنست که معده را [illegible]
[illegible] آنچه بیان کرده دهند اگر از حرارت بود [illegible] شوربای [illegible] گوشت [illegible]

که از شیرهٔ تازه ونان سپید خشک کرده رسانند اثبات خمل معده میکند ویا از جگر باشد واین را
اسهال کبدی گویند وفرق میان اسهال کبدی ومعدی آنست که در کبدی کیلوسیت وفعل معده
تمام بود ودر معده ضرری نبود واسهال کبدی با فتح ورم پیدا شود وسببش انفجار وبلیه کبدیست وعلامتش
تقدم ورم وناقص وقشعریره است وعلاجش آنچه مذکور شد وتقویت جگر با اشربه وضمادات است
یا غسالی ست یعنی مثل غسالهٔ گوشت تازه بود وسببش ضعف جگر باشد یا بسبب سده یا سوء مزاج
یا ورم وسوء مزاج را بعلامات آن معلوم کنند ودفع کنند وورم وسده مذکور شد وگفته اند که غسالی صعب تر
بود منفی زائل شود وشک نیست که هرگاه از برودت ورطوبت باشد مناسب فواید بود ویا دم صرف است
واین را ذوسنطاریا کبدی گویند وسببش یا تفرق اتصال جگر باشد وعلاجش آنست که قرص طباشیر
وگل ارمنی ودم الاخوین دهند وغذا زرده تخم مرغ نیم برشت ویا امتلاء بدن بود وعلامتش امتلاء بدن است
وعدم علامات تنج ورود ویا خروج بند ارکان در پی وعلاجش فصد اکحل ست ما دام مریض ضعیف
نشده باشد وقابض نه نهند وچون ضعف پیدا شود محاجم بر مواضع کثیره از بدن نهند وقوابض
استعمال کنند ویا صفراوی پیدا شد بسبب امتلاء جگر از صفرا وصدید پیدا شد واین انفجار وبیلا ست
از انفتاح سده ویا از احتراق شدید وعلامات وعلاج انفجاری مذکور شد وعلامت انفتاحی
واحتراقی وصدیدی وصفراوی آنست که با آن علامات تنج نبود ومختلط نبود به براز ومریض را از خروج
آن راحت حاصل آید ودر وقت خلاء معده بیشتر بود وچون غذا خورده شود ساکن گردد وعلاجش
قابض نه نهند که خوف هلاک عاجل بود بلکه تعدیل مزاج نمایند وتعدیل حرارت به ماء الشعیر واشربه بارده
مطفیه که دران قبض بسیار نبود چون شراب زرشک وغوره وانار وریباس ودرین نوع اسهال
خوف تنج ست لیس بارتنگ واسپغول بریان کرده با اشربه مذکوره دهند وگاه باشد که در کبدی
پارهاء جگر بیرون آید وعلامتش آن بود که بر آتش نهند گداخته نشود وکباب پیدا شد وسببش
ضعف جاذبه جگر بود وعلامتش اسهال سفید وگاه بود که اندکی بسبزی زند بواسطه وقوف در ماساریقا
وقلت خون در بدن ولاغری وزردی رنگ با سفیدی آمیخته وبعلامات سوء مزاجات مصنعت
معلوم شود واکثر آن از برودت ورطوبت ست وتعدیل وتقویت جگر نمایند وخلطی پیدا شد
از سده که بعارض بود در عروقی که معروف ست بکبد اول وعلامتش ثقل در جانب راست ولاغری

اسهال غسالی

ذوسنطاریا

یا فساد گوشت و علاجش تنقیه معده است بسکنجبین بزوری و شراب دیناری و یا از طحال باشد
از امتلاء سوداء و بسیاری آمدن آن بمعده و علامتش غلبه اشتها و سوزش فم معده و ترشی دهن
و سوداویت براز است و علاجش اگر قوت بود فصد باسلیق و اسیلم باید کرد و بمطبوخ افتیمون استفراغ
کرده فم معده را قوت دهند و سپرز را ضماد نمایند و محجمه با آتش چسپانند و یا از مراره بود هرگاه صفرا از
زهره بر روده فتاده از ان آید که جهت دفع ثقل و لزوجت آن بکار آید اسهال حادث شود و علامتش
وقوع آن در تبهای غب و محرقه یا در عقب نوشیدن شراب کهنه است و علاجش اگر از صفرا بسیار
بود به تنقیه بلیله زرد و تمر هندی و آب انار ترش و شیرین مکرر تنقیه نمایند بعد از ان قرص طباشیر
و سفوف حب الرمان با شراب سفرجل و شراب زرشک ساده دهند و غذا دوغ سنگ تاب و
آهن تاب و ماء الشعیر بریان و شوربا و برنج با آب سماق یا انار دانه دهند و اگر ضعف بود تیهوج
یا چوزه مرغ بریان کرده اندازند و اگر بریان کنند در وقت بریان کردن در گردانیدن آن
آب سماق بران ریزند و چون بریان شود سماق بران پاشند شاید و یا از روده بود و این را
اسهال معوی گویند یا از اکثر اسباب که در معده گذشت تواند بود و از بثور سطح داخل بود و علامتش
بیرون آمدن صدید با غذای غیر کامل الانهضام و اختلاج معده و احساس درد در وقت مرور غذا
بر قرحه باشد و علاجش فصد است اگر مانعی نبود و ماء الشعیر جو بریان کرده و برنج با روغن گل سرخ
و شراب سفرجل با شیره تخم خرفه مقشر و گل ارمنی و صمغ عربی دهند و آب برگ بارتنگ حقنه نمایند
و تنکیس شیافهای صرف کنند و از بثور سطح خارج امعا می باشد و درین قسم صدید نبود و در دنبالا
و زیر دراست و چسپیدن میکند و علاجش فصد و تسکین حرارت و برگ خرفه و عنب الثعلب تازه
ضماد نمایند و از هوای گرم اجتناب سازند و از رطوبات فاسده که در روده جمع میشود می باشد
علامتش خروج آن رطوبات با طعام قلیل الانهضام سست ماسک حال معده و علاجش تنقیه است
یقی و اسهال پس استعمال سفوف قابضه و از تحلیل و سوء مزاج سرد و تر می باشد که قوت ماسکه را
ضعیف گرداند و علامتش آنچیزهاست که در رطوبی گذشت بغیر خروج رطوبات و علاجش استعمال
جوارشات قابضه است که در معده مذکور شد و از ضعف امعا می باشد چنانچه اعصاب را با آن ماده
استرخا عارض نبود و علامتش علامت استرخاست و همچنین علاجش و این قسم اسهال قلیل الوقوع

وازانفتاح عروق در امعاء اسهال دموی حادث شود واین را ذوسنطاریا معوی
میگویند و درد در رودهای غلاظ و رودهای رقاق میباشد و رودها شش است اول متصل بمعده
و آنرا اثنا عشری گویند پس صائم پس دقیق واین هر سه را امعاء دقاق گویند پس اعور پس قولون
پس مستقیم واین هر سه را امعاء غلاظ گویند اگر از انفتاح عروق رودهای غلاظ بود علامتش
فرود آمدن براز بود اول با خون و آخر بی خون بی آنکه علامت بواسیر باشد و اگر در امعاء رقاق
بود علامتش اول نزول غسالیا بود پس نزول خون رقیق و کف ناک با قراقر و باد و علامت اسهال
کبدی نبود علاجش فصد باسلیق است اگر غلبهٔ خون باشد و رب غوره و رب ریباس و رب سیب
وحب الآس با شراب اینها با گل ارمنی و دم الاخوین و صمغ عربی داخل کرده با زردهٔ تخم مرغ
بریان دهند و غذا برنج شسته بریان کرده با شیرهٔ تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی
داخل نموده با زردهٔ تخم مرغ نیم برشت و یا پخته و صمغ عربی بریان نموده بدهند و حقنه قابض
از مثل برنج و حب الآس و گل ارمنی و دم الاخوین حل کرده هرگاه در امعاء غلاظ بود بنهایت
مفید باشد. قولنج چون اکثر وقوع این در رودهٔ قولون میباشد آنرا از آن اشتقاق
کرده اند یا از باد غلیظ باشد در میان هر دو طبقه رودهای بماند و هیجان محسوس گردد که گویا
سوراخ میکند واین با وجود نرمی طبیعت نیز میباشد و علامتش قراقر و انتقال درد از
موضعی بموضعی و تقدم تناول میوه ها و غذاهای سرد باد ناک علاجش شیافها و حقنها که طبیعت را
فرود آورد و بادها را بشکند والبته باید که در بولهٔ حقنه که دو سوراخ داشته باشد بکنند واین نوع
قولنج را قولنج ریحی گویند و یا از ثقل است که در امعاء محتبس گردد واین قولنج را قولنج ثقلی نامند و سبب
احتباس این اخلاط بلغم لزج بود و یا از سودا یا از صفرا محترق یا خشکی ثفل بنا بر شدن آن از
خشکی غذاها یا از اندکی آن یا از حرارت رودها یا دواهای پیوست آن یا بسیاری آمدن بول
یا کثرت [illegible] چون از کثرت ریح و حرارت [illegible] و علاج همه تسکین درد است بکمادها و در آب گرم
نشستن [illegible] و بعد از آن استعمال حقنها باید کرد [illegible] و در حقنه بجهت ریحی و ثقلی و بلغمی و سوداوی
صفت آن بسفایج [illegible] تخم [illegible] کرفس [illegible] بادیان از هر یک پنج درم سنای مکی [illegible]
از هر یک ده درم گل بنفشه حلبه بزر کتان از هر یک سه درم بابونه گل خطمی از هر یک کف در یک [illegible]

قولنج

و پنج سیر آب جوشانیده تا پانزده سیر آید بپالایند و دو درم تمر هندی و ده درم فلوس خیارشنبر دران
حل کرده بپالایند و ده درم روغن بادام اضافه نموده بدهند و تبرید بجرم حقنه نمایند و حقنه که
در بواسیر استعمال نمایند عناب آلو سیاه از هر یک پنجاه عدد سپستان گل نیلوفر از هر یک پنج درم
برگ چقندر یک دسته را زیاده شش درم گل ختمی سفید یک کف در یک پاس و پنج سیر آب بجوشانند
تا پانزده سیر باز مانده بپالایند و ده درم فلوس خیارشنبر دران حل کرده صافی نموده ده درم روغن
اضافه نموده بدهند تنبیه نیم گرم حقنه کنند و بجای روغن کنجد بعضی ترنجبین چهار سیر کرده اند و درین
باب الاصول و در صفراوی و حرارت شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب تمر هندی ترش کرده لعوق
بادیان بدهند تا گشاده نباید غذا ندهند و اگر ضرورت باشد به غذا دادن ماء اللحم و شوربا مرغ دهند
و بعد از گشادن اگر غلبه اخلاطی باشد تنقیه کنند و یا از ورم کبد و طحال و کلیه باشد بعد از آوردن
طبیعت بعلاج چنانچه در موضعش مذکور شد و میشود استعمال نمایند و یا از ورم گرم امعا باشد و علامتش
احساس ورم و تپ گرم و غلبه تشنگی و قی صفراوی و درد و پری رگها و گرانی و ضربان ست و اگر
ورمی باشد علاجش حقنه بارده و تلیین ست بشراب بنفشه و آلو و شیرخشت و فلوس خیارشنبر
پس فصد باسلیق و سائر تدابیر از ضماد و دوا و شربت چنانچه در اورام معده گذشت و یا از
التوای روده ها باشد بسبب التوا و پاره شدن رباطات روده باست با انسداد حرکت عضلی
یا فتق یعنی فرود آمدن امعا بکیسه خصیه و علامتش عدم دفع آن بعد از حرکتی عنیفه یا سقطه یا ضربه
و احساس نزول آن بکیسه خصیه و نمود بازآمدن و علاجش دست برشکم مالیدن برفق و هموار
و حرکات نمودن تا بجای خود باز آید و یا از دیدان یعنی کرمهای باشد و بعد از تلیین طبیعت
سعی نماید بانچه در باب دیدان ذکر کرده خواهد شد زحیر یعنی آنکه زحیر حرکت روده مستقیم بود
بطریق اضطرار و بیرون نیامدن مگر اندکی رطوبتی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد و صادق
میباشد و کاذب و علاج هر یک ضد علاج دیگر ست پس بتحقیق و تشخیص آن احتیاط باید
در صحیح نباشد ما شیرینی دهند از قند و بند قطونا با تخم ریحان با بارتنگ اگر آخر روز تخمها بباید کاذب
علاج آن تلیین طبیعت مثل شراب بنفشه و طبخ پوست بیخ خطمی و گاه باشد که شیرخشت و فلوس
خیارشنبر حاجت افتد و غذا آش و عدس مقشر باستعمال و شیره مغز بادام شیرین دهند

واگر تخمها برآید غالب آنست که صادق باشد و علامتی دیگر باید جست تا اعتماد توان کرد زیرا که
با وجود قبض و حبس ثفل در امعا ممکن است که از جانبی دیگر تخمها بیرون آید پس تفحص نمایند که پیش از
وقوع این مرض طبیعت قبض بود یا تلیین و چون مقرر گردد که صادق است اگر از صفرا باشد علامتش
بیرون آمدن آن بود با براز و سوزش و حرارت و معده و علاجش آشامیدن آب سفرجل یا آب انار
بریان کرده است و غذا ماء الشعیر جو بریان و برنج و کاورس بریان کرده یا شیره تخم خشخاش
بریان و آب سماق چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی دار بود و ضمادی نافع درین قسم صفت آن
پوست خشخاش گل سرخ بزر البنج سفید گل خطمی سفید پوست انار کوفته بگلاب سرشته روغن گل سرخ
داخل کرده بر شکم نهند و اگر تشنگی زیاده گردد تسکین نباید قرص طباشیر دهند و اگر از بلغم بود علامتش
بیرون آمدن بلغم باشد با براز و سائر علامات بلغم و علاجش آشامیدن شراب حب الآس است
با تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذا برنج با پیه گرده پخته زیره بریان کرده در ان اندازند و
نخود و کاورس و نمک گرم کرده بر شکم نهند و اگر ساکن نگردد سفوف مقلیاثا دهند و شیاف
نافع درین قسم صفت آن حضض یکی زعفران کندر صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون دو جزو
کوفته بیخته بآب سرشته شیافها سازند هر یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند
در اکثر اوقات و این شیافات اکثر اقسام زحیر را نافع باشند و اگر از سرما بود علامتش زیاده شدن
زحیر است از رسیدن سرما بمقعد و علاجش علاج بلغم است و چیزهای گرم بر مقعد نهادن و نیز
گرم حمام یا خشت گرم مقعد را نهادن و گاه از نشستن زمین صلب این مرض حادث شود و زرده
تخم مرغ بر روغن گل سرخ سرشته نیم گرم بر مقعد نهند و بیشتر انواع زحیر را چیزهای گرم نهادن مفید است
و چیزهای سرد مضر است و از ورم گرده و امعاء مستقیم میباشد و علامت آن ثقل و ضربان در ان
موضع است علاجش آبزن نافع درین قسم صفت آن گل خطمی و خبازی و سر بنفشه در آب انار بجوشانند
در آبزن کرده در ان نشینند شیافی نافع صفت آن گل خطمی و خبازی کوفته بیخته بآب سرشته شیافها
ساخته استعمال کنند مغص در روده ها اگویند و این مرض یا از باد است و علامتش قراقر
و انتفاخ و تمدد و بی آرامی و سکون درد به بیرون آمدن باد است و علاجش آشامیدن ماء الاصول
و کمادی سبوس و نمک و در آب گرم نشستن و یا از صفراوی میباشد و علامت خروج صفرا است

تشنگی و لهب و سوزش علاج شراب تمر هندی و اسپغول و تخم لسان الحمل است و یا از سوء مزاج
گرم امعاست و علامتش علامت سوء مزاج گرم است و علاجش آب انار ترش و شیرین است یا اسپغول
بگلاب و روغن گل سرخ برهم زده و یا از بلغم غلیظ است و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم
استعمال مولدات بلغم است و علاجش تنقیه است بقی و حقنه و خوردن جوارشات و یا از دیدان است
و ذکر آن خواهد آمد سحج یعنی ریش امعا و آن چنین بود که بسبب سحج روده ها رطوبتی مثل زبد بریده بود باشد
با حدت و سورت صفرا و فضول که بران گذرد و باز دارد پس هرگاه اخلاط حاده بران بسیار گذرد
و سطح روده ها از ان رطوبت برهنه گردد و حدت اخلاط در ان تاثیر کند ریش گرداند و علامتش اسهال
با درد روده هاست پس اگر درد در ناف و بالای آن بود سحج در روده های بالا است که مهار و قاق و امعاء
علیا نیز گویند و چون با براز مختلط بود در وا باشد بسبب نزدیکی با اعضاء رئیسه مثل دل و دماغ و جگر
و اگر درد زیر ناف بود درد در روده های پایین است که امعاء غلاظ و امعاء سفلی نیز گویند. اول خون آید
و بعد از ان براز و این سلیم تر بود و علاجش آنکه شیر را آهن تاب نمایند که مائیت آن برود و قدری
صمغ عربی و نشاسته و طباشیر را بریان کرده اضافه نموده بیاشامند و پوست خشخاش نرم سوده
یک درم یا ده درم شراب حب الآس یا شراب انجبار یا شراب سیب لعق کنند و قرص طباشیر
و قرص کهربا با اشربه مذکوره بدهند و اگر تشنگی غالب باشد شیره تخم خرفه بریان کرده با اشربه مذکوره
بدهند و تخم زوف بریان کرده و اسپغول بریان ساخته بروغن سرخ چرب کرده ورز روده ها سان
گرداند و غذا برنج با شیره تخم خشخاش بریان کرده و صمغ عربی بریان نموده بدست مالیده بروغن پخته
بخورد و زرده تخم مرغ نیم برشت بخورد و اگر ضعف غالب بود کباب و شهوج با چوزه مرغ بریان کرده دهند
دیدان یعنی کرمها آنچه دراز است آنرا حیات گویند و تولد آن در مهار و قاق بیاشد و علامتش
درد شکم و احساس حرکت آن در وقت گرسنگی است و غثیان و در صورت دندان بهم زدن
و از دهن آب رفتن و در روز دهن و بالین خشکی کردن و بدخوی بود و از سخن گفتن خشم گرفتن
و گاه بود که غشی و خفقان و حالتی شبیه بصرع عارض گردد و آنچه حب القرع یعنی کدو دانه مشهور است
تولدش در امعاء غلاظ است و علامتش آنچه بالاست که گذشت و برون آمدن آن و اگر در حمام
صبر کنند تا اعضا گرم شود و تشنگی غلبه کند پس از ان چیزی خنک بر شکم نهند اگر بالای ناف

جمع گردد حمیات ست و اگر زیر ناف ست حب القرع ست علاجش چهار روز هر روز قدری سکنجبین
شیر دهند و در نهار نشستن نخود آب چرب و بعد از آن روز پنجم در صبح قدری چیزهای گران از
ماهی بجای نقل کنند چنانکه نفس ثابت شود بعد از آن از سفوفی که ذکر خواهد شد در شیر
محلول کرده یکبار در کشند و تا نهار نشستن هیچ نخورند بعد از آن نخود آب خورند اگر پیش از آنکه سفوف
را بیاشامند اندک کباب یا اندک شیرینی در دهان اندازند چنانکه آب آن بحلق فرو رود
یکبار دوا را در کشند بهتر ست سفوف دیدان صفت آن سرخس و رمند شکی قنبیل بابی برنگ کابلی
هفت مثقال از هر یک یکبار ترمس شامی تربد سفید مجوف تراشیده قسط حب النیل از هر یک نیم درم کوفته
بیخته این مجموع یک فنجک خوراک ست و آنچه شبیه بکرمی که در سرگین متولد شود و در امعا مستقیم بود علاج
خاریدن مقعد و خروج آن با برازست و علاجش حقنه کردن بآب برگ شفتالو یا شونیز افسنتین
و شحم حنظل ست و فتیل بروغن برشته شفتالو و روغن برشته زردآلو چرب کرده صبر سقوطری
بسرکه انگوری حل کرده بآن آلوده نموده بر دارد و از شحم حنظل و شونیز شیافی ساخته بر دارد و چون
تولد اینها از بلغم ست و رطوبات از چیزهای متولد بلغم و رطوبات اجتناب نماید و بعد از تنقیه بدن آن
بر صبح ناشتا قدری مری یا ترنج نماید تا منع تولد آنها نماید بواسیر جمع باسور ست و استعمال
لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این مرض در بینی میباشد و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت
ثولول باشد و سبب آن فضله بود که از دماغ باین موضع آید و بحرارت النفس لطیف آن تحلیل یابد
و غلیظ آن متحجر گردد و گاه بود که منتن گردد و علاجش تنقیه دماغ ست و استعمال موم روغن و استنشاق
بآب گرم و اگر تحلیل نیابد بشکافند یا ببرند و بمراهم علاج نمایند و آنچه در رحم بود در امراض رحم خواهد آمد
و اما آنچه در مقعد ست زایدی بود که بر افواه عروق که در مقعد بود از خون سوداوی پیدا گردد و
بود ثولولیه گویند که صلب ست مشابه ثولول و عنبیه که شبیه بدانه انگور بود و توتیه که بشکل توت باشد
و هر یک بیرونی و اندرونی میباشد و دامیه یا باشد و غیر دامیه علاجش فصد باسلیق ست و فصد
ساقین و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و جگر و غذاهای صالح تری افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت
بخوری نافع از برای بواسیر صفت آن برگ ... و دو ... بادنجان پوست بیخ کبر مرمکی
پوست ... اجزا ... ارزق ... مجموع کوفته بیخته بر آتش گذارند و ... بخور سازند آنها را

خشک گردانید دوائی که بهمین عمل کند صفت آن سورنجان ریوند چینی نرم کرده بران موضع ریزند همچنین
عمل کند ضمادی که در بواسیر [illegible] باشد اکلیل الملک گل خطمی تخم کتان از هر یک سه درم
افیون زعفران از هر یک یک درم مقل ازرق دو درم کوفته بیزند تخم مرغ و پیه مرغ و روغن گل سرخ
و مغز ساق گاو و [illegible] ازان [illegible] ضماد کنند و اگر داعیه بود حالا خون نمی آید و میخواهند که بیاید زهره گاو
و پیاز طلا کنند و اگر داعیه باشد منع آمدن خون نکنند مگر آنکه بافراط رسد و موجب ضعف گردد پس
منع کنند بقرص کهربا و شربت انجبار و شربت حب الآس و شیاف [illegible] صفت آن کندر گلنار فارسی
مازو [illegible] اصفهانی شب یمانی اقاقیا صمغ عربی اجزا برابر کوفته بیخته بگلاب سرشته شیافها سازند
هر یک [illegible] حمول نمایند و دستکاران ماهر بطریق بریدن علاج میکنند لیکن اگر [illegible]
تمام را [illegible] و اگر چه این علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست و اما [illegible] بواسیر [illegible] بود
[illegible] تحلیل [illegible] و در [illegible] احداث کند و گاهی بجانب گرده می آید و گاهی بجانب
خصیه و [illegible] درد [illegible] و گاهی قدیم بود و گاهی تلیین [illegible] سببی از اسباب اسهال که ذکر شد
و سبب [illegible] بواسیر [illegible] سودا [illegible] استحاله آن بریاح غلیظ و علامتش [illegible] سودا است
و مداومت [illegible] باد [illegible] کاسرات ریاح مثل جوارشات و امثال آن اما تلیین طبیعت و اسهال [illegible]
سبب آن است که از بواسیر حادث میگردد و انفتاح عروق بواسیر چنانکه انفتاح عروق [illegible]
ذکر شد سبب اسهال میگردد و علامتش علامات بواسیر [illegible]
آن است که [illegible] علامت بواسیر نیست [illegible] نافع از برای اسهال بواسیر [illegible]
[illegible] گل [illegible] از هر یک [illegible] کوفته بیخته [illegible]
اسهال بواسیر نافع [illegible] ورق [illegible] اسهال بواسیر [illegible]
و همچنین [illegible] و روغن گاو بریان کرده [illegible]
و خصیه و ازان [illegible] و علامتش آن است که [illegible]
[illegible] در امراض چشم [illegible] بگلاب [illegible] چهار قطره در ان [illegible]
با از خون [illegible] باشد و علامتش [illegible] روغن گل سرخ [illegible] ضماد [illegible]
ضماد کردن بروغن گل [illegible] تخم مرغ [illegible] ازان ضماد کردن [illegible]

واگر جمع شود و تحلیل نیابد بگشادن آن و انتظار نضج نباید نمود و باید پیش از نضج او را بشگافند
تا باصورتی شود و شقاق مقعد از حرارت و خشکی میباشد علاجش مرهمی سازند از روغن گل سرخ
و اسفیداج و مرداسنگ و مغز ساق گاو و موم سفید و کتیرا و نشاسته بکار میدارند و اگر خون سیلان
میکند شادنج و دم الاخوین و شب سوده بر آنجا ریزند حکه مقعد خارش مقعد از دیدان خورد
میباشد و مذکور شد از اخلاط صفراوی و شور میباشد و علامتش غلبه این اخلاط است و علاجش
تنقیه این اخلاط و اجتناب از مولدات آن و مسح مقعد بروغن گل سرخ و سرکه نافع است خروج مقعد
یعنی بیرون آمدن آن و این مرض کودکان را بسیار حادث میشود و ذروری نافع از برای
خروج مقعد صفت آن برگ مورد مازوی سبز گل سرخ گلنار فارسی کوفته بیخته بعد از آنکه مقعد
بروغن گل سرخ چرب نموده باشند در آنجا بپاشند و باندرون فرستند باب دهم در امراض
کلیه و مثانه و صفاق و اعضای تناسل وجع کلیه یعنی درد گرده یا از باد است و
علامتش تمدد بی گرانی و بی علامت حصاة چنانچه بیاید از موضعی بموضعی منتقل بود دکی آن در
و تنکوی [illegible] علاجش ماء الاصول است در آن تخم خربزه و خارخسک و روباس و پرسیاوشان
داخل باشد و در آبزن نشانند که ورق بابونه و شبت و اکلیل الملک جوشانیده باشند
آن نشانند و ضماد از سداب و بابونه و شبت و کماد از سبوس و گل سرخ و نمک سازند و یا از ضعف
و سببش یا از سوء مزاج است اگر گرم بود حرارت موضع و رنگینی قاروره و تشنگی بران دلیل باشد
و علاجش اشربه مدره و اغذیه و اطلیه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود و اگر سرد بود سفیدی
قاروره و ضعف پشت همچون پشت پیران و ضعف باه و مثل آن بود علاجش حقنه کردن بروغن
بادام تلخ و روغن حب القرطم و روغن قسط مالیدن و این روغن ها در موضع کرده و اغذیه و اشربه
گرم و معجون ماء الحیوة [illegible] نمودن و اگر مادی بود تنقیه آن کردن است اما لاغری گرده
علامتش سفیدی رنگ بول و کثرت بول و درد پشت و لاغری بدن و قلت شهوت باه است حلوا
نافع از برای این قسم صفت آن مغز بادام شیرین مقشر مغز نارجیل مغز فندق مغز پسته قند سفید
بدستور حلوا سازند و نان میده روغنی و کله پاچه گوسفند یکساله نافع است و اما سنگ گرده بعد از این
خواهد آمد و در جمیع اقسام درد گرده آبزن نافع است عسر البول و حصر البول یعنی دشواری و گرفتگی بول

اسباب وی هر دو یا آماس مثانه است یا بادی غلیظ در مثانه یا بسته شدن ریم و خون یا سوء مزاج
گرم چنانچه در تپهای محرقه واقع شود یا سوء مزاج سرد و یا باطل شدن حس مثانه یا حبس بول و
باز داشتن آن بسبب مانعی یا سنگ مثانه یا ضربتی است که بمثانه رسد تا ورم معاء مستقیم یا ورم رحم
یا ثقلی خشک از رطوبتی لزج یا باد غلیظ در معاء مستقیم یا ریشی و بثره در مجری که هرگاه بول بآن میرسد
درد میکند پس میل بمثانه میکند هر یا عن المودی ببالا رفتن خصیه علامت آماس مثانه اگر گرم بود
تب محرقه و درد صعب در مثانه و تمدد و انتفاخ مثانه و هذیان و تشنگی و سیاهی زبان است علاجش
آنست که فصد کنند و در آبزن متخذ از سر بنفشه و خبازی و جو مقشر و گل خطمی در آب جوشانیده نشانند
و ضماد متخذ از آرد جو و گل بنفشه و عنب الثعلب بر مثانه ضماد نمایند و بعد از تنقیه تقریبا ضماد بابونه و تخم کتان
و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیابد و جمع مده شود و درد زیاده گردد و در انضاج کوشند باضماده و نشانیدن
در آب گرم چون درد ساکن شود نشان پختگی بود و جهت انفجار سرگین کبوتر و آرد کرسنه ضماد نمایند
و دست بمثانه بمالند و چون بگشاید و در بول مده برآید شیره تخم خیارین با شراب بنفشه یا شراب انار
یا قند سفید دهند و چون از مده پاک شود شراب کاکنج و شراب خشخاش و گل ارمنی و دم الاخوین
و نشاسته دهند و اگر آماس سرد بود علامتش دشواری بول و غلیظی گرانی و تمدد و صلابت در سافها
ظاهر گردد و احساس ورم و علاجش در آبزن نشانیدن که در آن بابونه و اکلیل الملک
و حلبه و تخم کتان جوشانیده باشند و ضماد از مثل اینها سازند و علامت باد تمدد و بی آرامی و تقدم
چیزهای بادناک است و علاجش بقانون علاج باید کردن چنانکه ذکر شد علامت بسته شدن
ریم و خون سبق بول مده و خون و لحوق سردی اطراف و صغر نبض و تنفس و عروق سرد است و علاجش
در آبزن محلل چنانچه ذکر شد نشانند و سکنجبین عنصلی نوشند و قدری پنیر مایه خرگوش در احلیل چکانند
و علامت و علاج سوء مزاج از مباحث گذشته معلوم شد و تدبیر حبس بول در سوء مزاجات
در آبزن گرم نشاندن و بر فوق دست بر زهار مالیدن و علامت و علاج سنگ گرده و مثانه خواهد آمد
و اگر سنگ بزرگ بود بحرکت کردن بجانب راست و چپ که از مجری دور شود بول بگشاید و اگر خورد باشد
در مجری بند شود و در ضربه و سقطه فصد باید کرد و در آبزن که سر بنفشه و عنب الثعلب و جو مقشر در آن جوشانیده
باشند نشانند و روغن گل سرخ و روغن بنفشه بمالند و علامت و علاج ورم امعاء گذشت و ورم رحم خواهد آمد

وثقل و رطوبت و باد که در قولنج ذکر شده و در آب گرم نشانیدن در همه انواع نافع ست علامت قروح
در قطعت یعنی موضع استخوانی که بر از بیرون میشود تغییر گرانی و تمدد و خروج مده و ثقلان و قشور در درد
در بول و گاه باشد که مثل گوشت پارها بیرون آید و قروح مثانه از قروح گرده بآن ممتاز شود که
قشور گرده سرخ بود و قشور مثانه سفید و قروح گرده با آتش بود و قروح مثانه با عسر بول و بوی منتن
در و نیز توان دانست و علاجش تعدیل اخلاط و امالهٔ از مراریه و بول رقیق سفید و سیه ست و اگر غالب خون بود
بفصد و قی و سهال و شراب کاکنج و شراب خشخاش کنند و شیافات ابیض بروغن بنفشه یا روغن گل سرخ
حل کرده در احلیل چکانند و علاج سبالا رفتن خصیه در آبزن که در آن برگ کتان و خطمی جوشانیده باشند
نشانند حرقت بول یعنی سوزش که از تیزی و رقت آن بود بسبب حرارت جگر و سبب آن صفرا و علامتش
حرارت مزاج و رنگینی قاروره و تقدم مشروبات و ماکولات حاره علاجش آشامیدن شراب بنفشه
که بسکنجبین سکر کرده و شراب آلو و شراب انار و لعاب بزرقطونا و امثال آنها قرصی که در این قسم نافع است
صفت مغز تخم خیار شنبر و بادرنگ مغز تخم خیار و مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه مقشر نشاسته کتیرا
رب السوس مغز تخم خربزه اجزای مساوی کوفته بیخته بلعاب بزرقطونا سرشته اقراص سازند
و هر روز دو مثقال آنرا با یکی از اشربه مذکوره بنوشند و طلای خنک بر موضع جگر بمالند و اگر صفرا
غالب بود شیر خشت با آب تمر هندی یا انار ترش یا شیرین حل کرده و امثال آن استفراغ نمایند و اگر
حرقت بسبب ریش شدن مجری از رطوبت که بر آن مخلوق ست باشد سببش یا بسیاری جماع است
یا تناول مدرات یا طعام تیز و شور و علامتش تقدم این احوال ست و علاجش ترک آن اسباب
و چکانیدن سفیدهٔ تخم مرغ در احلیل ست و غذا یا زرده بیره و شوربا آله مرغ فربه و حلیم گندم و اسفناج و
زرده تخم مرغ نیم برشت و از گوشت مجاری و مثانه و جرب آن پیدا شود و علامتش بول خروج
چیزها مثل سبوس از قرحه و قشور و لاغری بدن در جرب و علاجش چیزهای نرم ست که در قرحه ذکر شد
تقطیر البول یا بالسبب حدت بول پیدا شود که در مجری سوزش کند و نفس معلوم بود و اجتماع
و علامتش نیز علامتش سوزش و زردی بول و علامات غلبهٔ صفرا و تقدم چیزهای گرم علاجش شراب آلو
ست الشیره خشخاش و شیرهٔ تخم خرفه مقشر و شیرهٔ تخم خیارین و غرض از تخم خیارین آنست که بیرون رقیق با
دادار چه ماسکه بول را باز داشتن یا بسبب سردی مزاج مثانه و ضعف ماسکهٔ آن

میباشد پس هرگاه نشستن تا جمع گردد قادر نباشد تا ضعفست واقع پس دفع نتواند کرد الا اندک اندک
علاجش همچو بول الدم بول سوزش و سفید و تقدم تدابیر مبرده علاجش خوردن اطریفل کشنیزی و جوارش
کندر مقوی که بیاید آنرا سس است و ثقل مثانه نیز و از اسباب عسر تقطیر نیز میباشد و علاجش عسر البول و تقطیر
و علاجش علاج عسر است انتهی قولی که گذشت سلسل البول یا از سردی مثانه و استرخاء عضله آن میباشد
علامتش و علاجش آنچه در تقطیر گذشت و روغن قسط بالیدن یا زیت یا روغن گوسفند که دران خرمیا
و مشک حل کرده باشند و یا از حرارت مثانه میباشد که آب بسیار جذب میکنند و مجاری مزاج میگردد
و مثانه ضعیف میشود و علامتش حرارت مزاج است و اگر مهما ممکن باشد قرص کافور نافع و درین قسم صفت آن
طباشیر سفید گل ارمنی تخم خرفه مقشر تخم کاهو مقشر تخم خشخاش کوفته با آب سرشته اقراص سازند و اگر
ربع یک جزو زعفران اضافه نمایند قوی تر است و در قسمی که از سردی بود و [illegible] مناسب است
و معتدل بول فراش بول در فراش از استرخاء عضله بسبب رطوبتی میباشد علاج سلسل البول
که از سردی بود و مداومت نماید و در وقت خواب بدن را از امتلاء طعام و شراب و میوه نگاه دارد و بیشتر
کرانرا آنکه گویند و شیرخرا اگر بسوزند و بعسل معقل بسرشند یا آب بنوشند بسیار مفید است و دماغ گرده
و سپرز را نیز نافع است بول الدم آنچه خون صرف باشد از گشودن رگی بود در گرده یا مثانه سبب امتلا باید
و از گرده بسیار آید و گشودن رگ از ضربه و سقطه میباشد و از تندی و گاه از قوی میباشد و گاه باشد که
بی ادرار بیاید چنانچه از مقعد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن حادث شود و چون خون
بیاید تسکین یابد علاجش فصد باسلیق است الا آنکه از گرده بود و قرص کهربا با شراب خشخاش الاس
در همه اقسام نافع است و یا از ضعف گرده و ضعف جگر میباشد علامتش آنکه بول غسالی بود و آنکه از
ضعف گرده بود سفیدی و غلظت بر وی غالب باشد و آنچه از ضعف جگر بود سرخ و رقیقست و یا
ریش میباشد و علامتش وقوع آن بعد از درد و شاید قرحه داشتن بول است علاجش علاج قرحه است
حصی الکلی والمثانه سبب فاعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی آن
خلط غلیظ لزج است و هرگاه ماده غلظت و لزوجت کمتر بود اندک اندک منعقد میشود و دافع
آنرا دفع کند بشان ریگ بود علامت سنگ در گرده درد و گرانی پشت و قطن است و غثیان نماید
که چیزی از آن آویخته است خاصه که بران تکیه کنند و هرگاه امعا از ثقل ممتلی میشود درد موضع گردد

در وقت پیدا آمدن صفائی بول از کدورت و رسوب با رنگی که سرخی و زردی زند مشتبه برنگ گرده بود و گاه
بود که درخصیه که در جانب چپ آن گرده بود درد پیدا شود و در حالی که از آن جانب بود دوری و خدر
حادث شود و گاه باشد که درد سنگ گرده بدرد قولنج مشابه بود و فرق آن بود که درد قولنج منبسط گردد
و اکثر بالا و زیر و راست و چپ میل کند و درد گرده بیکی لازم بود و بجانب پشت اندکی مایل باشد
و صاحب قولنج بر خلاف خفت یابد و صاحب حصات شدت و علامت سنگ مثانه درد در زهار و نواحی
آن و گرانی و خارش در قضیب و انتشار و استرخای بی سببی ظاهر و رسوب برنگ خاکستری یا سفید و بود
مریض را آن مایل بود که دست بر قضیب مالد و هر گاه بول کند و حال خواهد که دیگر بار بول کند و باید دانست
که سنگ مثانه بزرگ و درشت پیدا شود و سنگ گرده خورد و غیر درشت و سنگ مثانه در کودکان اکثر اوقات
که در رهگذار بول افتد و بول را باز دارد و در زنان تولد سنگ خاصه در مثانه اندک بود و سنگ مثانه کودکان
بیشتر عارض شود و سنگ کلیه پیران و سنگ مثانه لاغران را بیشتر بود و سنگ گرده فربهان را و علاج
آنست که بدن را از ماده آن پاک گردانند بقی و اسهال و ادرار و در بعض اوقات تا ماده آن نضج شود
و از غذاها اجتناب نمایند و تجوید هضم و تلطیف تدبیر و در وقت هیجان درد اگر خون غالب بود
فصد کنند و اگر طبع خشک بود حقنه نمایند و در آبزن که در آن بابونه و خشک و شبت
و شاهتره شانند و اگر حرارت غالب بود آبزن از بنفشه و پرسیاوشان و
خطمی سازند و در آبزن ادویه گرم بکار دهند چون تخم کرفس و قوه و بادیان و انیسون و صعتر و شونیز
و ادویه معتدله مثل تخم خیارین و خشخاش تخم خربزه و عنب الثعلب و کاکنج و ادویه مدره معتدله چون
پرسیاوشان و غیره بحسب حرارت مزاج و برودت و اعتدال مزاج علیل و چون از آبزن بیرون آید
روغن بنفشه یا روغن بابونه در مجاری و موضع بمالند و گویند که از بلندی بزیر آید پس اگر حصات
فرود آید اگر در مجاری باشد حقنه نمایند و تکیه بر موضعی که زیر آن باشد نشستن تا با آنجا گشاید و فلوس
با آنچه لازم باشد و روغن بادام شیرین دهند و اگر در مجاری قضیب گیرد در آب گرم نهند و لعابها و روغنها
در مجرا کنند تا بیرون آید مثل حجر الیهود باشد که سنگ مثانه بریزاند و بیرون آرد
و روغن عقرب چکانند و خاکستر عقرب و اطریفل اکبر و دیگر معجون که بران سفیدی غالب بود
و در قطیفه افیون شش آنرا محکم کنند و برروی بخشند تا در آن پخته باشد نهند

وشش ساعت بگذارند وپس بیرون آورند شیر تنی بگیرند انگشت خون تا بیست باسنا گرفتن با آب ترب
دادن فعلی عجیب دارد واین را تیس بدالسد گویند خاصیتش چنانست که در اول رنگ سیاه آوردن انگور
زیج کنند و بخون اول آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد و غبار
محفوظ دارند و یک مثقال آنرا بدهند و حب القلت را در تفتیت حصات تاثیری عجیب است و همچنین
نمک و شیر و اگر سنگ مثانه ریخته نشود و در شگافتن و بیرون آوردن خطر است و در سن
کمتر بود از سنگ گرده رانده و نشنیده که بشگافتن بیرون آورده باشند اورام خصیه
یا از خون و صفرا بود و علامتش سرخی رنگ و حرارت و درد قوی باشد و علاجش فصد باسلیق و فصد صافن
صفرا و شرب گوشت است طلا نافع و درین قسم صفت آن آرد عدس کاسنی تازه کوفته
و گل سرخ سرکه طلا سازند طلای دیگر مستعمل بعد از طلا قبل صفت آن آرد باقلا آرد عدس
طلا سازند طلای دیگر در انتها صفت آن آرد باقلا گل خطمی تخم کتان بابونه اکلیل الملک کوفته
و گل سرخ تخم طلا نمایند و یا از بلغم بود و علامتش سفیدی و نرمی و درد اندک
و اکلیل الملک و بابونه و حلبه و تخم کتان است و یا از سودا بود و علامتش صلابت
سودا و اگر بآن غلبه خون بود فصد اسلیم بکنند مطبوخ افتیمون و بابونه و اکلیل الملک
و تخم کتان و حلبه و مقل ازرق و مغز ساق و کشنا فتق و قیله هرگاه که یعنی
اندرونی شکم از آن دو مجری که در انثیین است بکشاده شود سبب آن حمل بار گران
یا رفع صوت یا از جای جستن یا باد غلیظ یا ضربه و از این کشادگی اگر یا باد بآن
فرود آید و بکیس انثیین برسد اگر امعا فرود آمده آنرا قیلة الامعا گویند و اگر ریح فرود آمده آنرا قیلة الریح
گویند و اگر آب فرود آمده آنرا قیلة الماء گویند و قیله را فتق نیز گویند و ایسا باشد که فرود
و در آنجا غلیظ تر شود آنرا فتق گویند و علاج این قسم علاج ورم صلب باشد و اگر کشادگی
که بکیس انثیین تواند رسید پس در گوشه آن بماند آنرا فتق الانثیین گویند و اگر
در ناف یا زیر ناف یا بالای چیزی از آن بیرون آید آنرا فتق مراق البطن گویند و فتق
زنان را نیز عارض میشود و علاج در بیان درست شدن فتق اما
غرض محافظت بود تا زیاده نشود از حرکات قوی و رفع صوت

... میوه و خشن و هر گاه چیزی بکیس فرو آید و در آب گرم نشانند و چون از آب بیرون آید روغن گل
و روغن بابونه گرم کرده بمالند تا بجای خود رود و پیوسته آنرا بسته دارند و ضماد از این ادویه کنند برگ مورد
... انار ... مرکب کنند چون السرو و قشر رومی مقل ازرق ... سیم ماهی و ورد
... چند بار ... در روغن ... حل کرده در احلیل چکانند و در قبله المبال آب ... خورند
و ضماد از این ادویه کنند ... سرگین گاو ... گوسفند سرگین کبوتر فلفل و اگر آب بسیار بود و ندل
باید کرد ... و در سه چهار روز آب آنرا بیرون آورند تا ... عادت نگردد و در قوت بحال مانند پس
موضع ندل را داغ کنند نقصان باه یا بسبب ضعف شهوت میباشد یا بسبب ضعف آلت ضعف
شهوت یا از ضعف بدن میباشد و علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و قلت ... است و علاج
تدبیر بدن است بتدبیر ناقهان چون غذاهای موافق و خواب و خوشدلی و ترک جماع ... و یا از
قلت منی میباشد و علامتش قلت منی بوقت بیرون آمدن است و سبب قلت منی خشکی آلات
منی میباشد و علامتش غلظت منی و انتفاع بحمام مرطب و نشستن در آب فاتر و چیزهای ...
افزاینده است و علاجش ترتیب بدن است با غذیه ... و ... یا از سردی آلات
میباشد و دشواری بیرون آمدن منی و باقی علامات برودت ... است و علاجش تسخین ...
گرم و معاجین حاره است مثل ماده الحیوة و معجون ... صفت آن زنجبیل یک جزو دار...
ده جزو جوز ماثل سه جزو کوفته بیخته با عسل معجون کنند شربتی یک نخود و معجون حافظ الباه ...
فلفل سیاه و دارچینی بادیان جوزبوا مشک ... کنند جوز ماثل اجزای مساوی کوفته بیخته با عسل معجون
کنند شربتی مقدار یک نخود و یا از حرارت میباشد و علامتش غلظت منی و بسهولت بیرون آمدن
و احساس بحرارت ... در آن وقت و انتفاع ببرودات است و علاجش ببرودات مثل شیره
تخم خرفه و شیره ... کاهو است و یا از رطوبت میباشد و علامتش رقت منی و ضرر یافتن از تری
و علاجش بمعاجین دافع رطوبت است و یا از ترک جماع و یا از ... فراموشی نفس است و قلت اهتمام
بتولید منی و علاجش استعمال ادویه و اشربه و اغذیه باهیه است و نظر کردن به ... حیوانات و ...
حکایات و احادیث ... و یا از فکری و تصوری میباشد مثل زهد و تعشق یا تنفری از آن امر
... یا توهم آنکه نباشد که در آن وقت ضعفی طاری شود و یا آنکه او را کسی سحر کرده و بسته باشد علاجش

ضعف باه

برخ و وجه این افکار ست و تصورات و یا از ضعف دل و دماغ و معده و جگر و گرده است بدلیل
و علامات ضعف آن اعضا و بتقویت آن اعضا علاج نمایند و یا از استرخاء آلت و ضعف
بدن ست و علامت و علاجش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت ست و عضو ضمور پیدا میشود
علاجش پیوسته مالیدن و در سیر و آب گرم نهادن ست و یا از قلت نفخ در اسافل بدن پیدا
و علاجش تناول چیزهای منفخ مثل باقلا و انجیر و نخود آب و یا از سردی اعصاب قضیب ست
علاجش بسیاری رقت منی ست و سهولت خروج آن بی انتشار و ضعف حس و حرکت و ضمور
و لاغری وی یعنی آلت و علاجش اگر مزمن باشد معالجه فالج کند و تقویت دل و شادی و بوی های
خوش را در تقویت باه مطلقاً اثری تمام ست اغذیه باهیه قلیه پیاز مغز کله بره قلیه گنجشک و شیر
و گوشت بزغاله مرغ فربه و هریسه شیر برنج و بیضه نیم برشت و ماهی بریان فواکه بهترین خیار زه
شفتالو و کدو و فواکه بیرون انگور خرما مغز پسته مغز گردگان انجیر ادویه باهیه سقنقور خصیه الثعلب
بیخ بابونه شتر قضیب گاو خشک کرده بسوزان سوده شقاقل خولنجان بهمنین تودرین زرنباد
سورنجان دارچینی بسباسه حبه الخضرا کنجد بزرکتان و از ترشیها اجتناب نماید سرعت انزال
از حدت می باشد علامتش احساس حرارت و سوزش بوقت انزال ست و زیادتی آن چیزها
گرم علاجش استعمال اغذیه و اشربه بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه ست بسبب برودت
و رطوبت و علامتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای سرد و تر ست
و علاجش استفراغ بدن از رطوبت با سهال و قی و مالیدن روغن قسط بر عانه و خصیه است
و یا از ضعف اعضا رئیسه ست و معده و گرده و این با نقصان باه و قلت رغبت میباشد
و علاجش تقویت آن اعضا ست و یا از صغر و عیب منی و سعت مجاری آن پیدا شود و فی الجمله
چیزهای قابض کم شود باب یازدهم در امراض ثدی و ورم ثدی در پستان
ورم حادث میشود چنانچه در سائر اعضا چنانچه در بعضی ذکر می شود اما ورمی که از بستن
لبن و بستن شیر در آن حادث شود و خصوص بعد از ولادت علامتش انتفاخ و صلابت و درد و سرخی و گل
علاجش آنست که خرقه را در آب سرد گرم بکار برده آنرا آبیاش کسته باشند سرشته ضماد نمایند
ضمادی نافع آرد جوار دباقلا با آب کشنیز تازه و برگ خرفه تازه ضماد نمایند و بعد از تسکین حرارت علاج

مثل خطمی و بابونه و اکلیل الملک با آب گرم سرشته ضماد نمایند و اگر بسبب ضربه و سقطه ورمی دران
پیدا شود مویزه ماش را کوفته با آب برگ مورد و آب برگ سرو سرشته طلا نمایند **قلت اللبن**
نقصان شیر یا از کمی خون شود بسبب بسیاری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از بدن یا سوء مزاج
در بدن یا اندک خوردن یا استعمال چیزهای گرم که از آنها خون کمتر متولد شود و علامتش تقدم
این اسباب است و علاجش منع آن و استعمال اغذیه و اشربه محموده که خون از آنها بسیار تولد کند
و یا از کمی خون نباشد بغلبه یکی از اخلاط ثلثه و علامت صفرا زردی شیر و رقت و حدت و علامت
بلغم و شدت بیاض و مائیت و میل بحموضت در بوی و طعم و علامت سودا غلظت و قلت شیر
و علاجش تنقیه بدن از خلط غالب و تغذیه بغذا آنست **باب دوازدهم در امراض رحم**
اورام رحم حدوث آن یا از ضربه باشد یا احتباس طمث یا سقوط اجنبیه یا عسر ولادت
یا کثرت جماع علامت ورم گرم تب بود و درد سر و در میان ناف و عانه و آن موضع را
ثنه گویند و در ابتدای آن از پشت فقرن گویند و عسر بول و براز و تواتر نبض و نفس علاجش
فصد باسلیق یا صافن است و اگر قوت قوی باشد اول فصد باسلیق کنند پس صافن ضمادی
نافع صفت آن آرد جو با قلا گل بنفشه گل خطمی سوده با آب گشنیز تازه و آب کاسنی تازه و
آب خرفه سرشته ضماد نمایند حقنه رحم بلعابها و روغنهای سرد کنند و آب گرم و برگ خرفه
و امثال آن و بعد از ان در آبزن که در ان بابونه و اکلیل الملک و خطمی جوشانیده باشند
نشانند و اگر تحلیل نیابد و جمع شود منضجات مثل بزرکتان و خبازی و حلبه ضماد کنند و چون
منفجر شود بشیر و نبات حقنه نمایند و شراب انار شیرین و شیره تخم خیار بن دهند و مرهم اسفیداج
بروغن گل سرخ رقیق کرده در قبل حقنه نمایند و بعد از تنقیه اگر منتن نشود گل ارمنی و دم الاخوین
و اندکی کندر در روغن گل سرخ حل کرده حقنه نمایند علامت ورم بلغمی انتفاخ موضع و ثقل و عدم درد
و سفیدی و تهیج اطراف است و علاجش قی کردن و مسهل بلغم دادن است ضماد مستعمل در ابتدا اکشنیز تازه
و خبازی و اندکی بابونه ضماد کنند ضمادی که ورم از ابتدا گذشته بود بزرکتان حلبه انجیر زرد
اکلیل الملک بابونه شبت ضماد نمایند علامت ورم صلب سوداوی صلابت موضع و گرانی
و کسالت و لاغری و ضعف ساقین است و گاه باشد که شکم مثل مستسقی شود علاجش تنقیه از خلط سودا

قلة اللبن

باب دوازدهم در امراض رحم

کثرت سیلان طمث

و اخلاط سودا ادویه مشهور و روغن حنا و روغن شبت و روغن بابونه حقنه کردن و مالیدن مرهم سل و مرهم داخلیون
از داخل و خارج بکار بردن و نطول از خطمی و خبازی و حلبه و بابونه و بزر کتان و ضماد از برگ خطمی و برگ بید سفید بکار دارند
کثرت سیلان طمث یا امتلای بدن از خون و دفع کردن طبیعت آن را بطریق طمث است و علامتش قوت بدن است
با وجود سیلان دم است و عدم ضعف و تغییر بدن و رنگ و تا ضعف و تغییر رنگ پیدا نشود حبس آن جایز نباشد
و چون بافراط انجامد فصد باسلیق باید کرد تا ماده از آن جانب برگردد و تا خون بحسب قوت و امتلا باید گرفت
چنانچه بجز صناعی معلوم میگردد و با طبیعت ماهر نباشد در مثل این محل بر فصد جرأت ننمایند و محجمه بالنار
زیر پستان نهند و قرص کهربا با شراب حب الآس دهند و شیاف مکلی که صفت آن در بواسیر گذشت احتمال نمایند
و یا از حدت و رقت خون میباشد علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و رقت و سوزش دم است و رایحه سیلان میکنند
و سرعت خروج و زردی آن علاجش بعد استفراغ صفرا مطبوخ هلیله زرد و شاهتره و تمر هندی و شیرخشت و آشامیدن
قرص کهربا با زرشک و رب به شیرین و شراب ریباس و اگر صباح دو دانگ تخم البنج سفید کوفته با قند بدهند نیکو
بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیره تخم خرفه بدهند بهتر است و اگر نیم مثقال شاخ گوزن سوخته با آن ضم
کنند صواب بود و از غلبه بلغم بر خون و از ضعف قوت ماسکه افواه عروق را غلبه سودا نیز که موجب تفتیح
آن گردد میباشد بعلامات معلوم نمایند و اگر قدری پنبه در روز و شب تر دارد و در سایه خشک گرداند
رنگ خلط غالب معلوم گردد علاجش بعد از تنقیه بحالیات مذکوره مداومت نمایند و یا از بواسیر رحم
میباشد و علامت و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب عسر ولادت یا جذب مشیمه و جنین مرده یا اصناف
خلط حاد مراری یا کشادگی دهن میباشد و علاج آنها مذکور شد و آنچه سبب باقی بود فرزجه از کندر
و دم الاخوین و انزروت و مرمکی و شب یمانی و پوست انار ساخته احتمال نمایند و اگر درد بود که فرزجه
با آن نیز بهم رسد ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقنه نمایند و اقراص کهربا با شراب حب الآس
یا شراب انجبار دهند و اطلیه قابضه بر قطن و عانه و تنقیه در همه انواع لازم دارند و احتباس حیض
یا از کمی خون میباشد علامتش لاغری بدن و زردی رنگ و تقدم اسباب کمی خون است مثل امراض
و استفراغ و تقلب و ریاضت علاجش ... و سکون و تغذیه بغذاهای موافق و خواب و راحت است و یا از
غلظت خون میباشد بسبب ردی از اخلاط بلغم یا سودا یا خون علامات سردی یا بلغم یا سودا بر آن دلالت
میکنند علاجش بعد از تعدیل و تنقیه اخلاط ادویه مفتحه ملطفه مدره بکار برند مثل کرفس و انیسون

ورازیانه و فو تنج و شونیز و دارچینی و سلیخه و جوز بوا کوفته بعسل سه وزن ادویه سرشته بعجون سازند
شربتی دو درم شیافی که حیض را بگشاید صفت آن ابهل و سداب از هر یک یک جزو مویز دو جزو
جمله را کوفته بزهره گاو سرشته شیافها سازند و پنبه بار بردارند حیض بسته را بگشاید شیاف دیگر
که همین عمل کند صفت آن اشنان فارسی عاقرقرحا قوت الضبع سداب فرفیون اجزای مساوی
کوفته بقند سفید سرشته شیاف سازند و بردارند و یا از خشکی بود باشد علامتش خشکی دماغ و لاغری
بدن است علاجش مداومت بر اشربه و اغذیه و حمامهای رطوبت افزا است و روغن بنفشه و کدو
و پیه بط مالیدن و خبازی و خطمی و برگ خرفه حمول نمودن **اختناق رحم** این مرض شبیه بصرع بود
و بنوبت دور آید و فرق آن باشد که صاحب آن مرض چون بهوش آید از آنچه بر وی وارد شده
حدیث کند مگر آنکه سبب قوی بود و زبد و کف بر دهن چنان بباید که در صرع آید سبب آن یا احتباس
طمث بود هرگاه بطول انجامد یا کثرت منی و استحاله آن بکیفیت سمی علاجش آنما در وقت نوبت
علاج غشی بود غیر بوی خوش به بینی داشتن چه بوی ناخوش به بینی داشتن بر رحم مناسب بود
و روغنهای گرم که در آن مشک و عنبر حل کرده باشند در رحم مالند و حقنه کنند و اما بعد از نوبت
اگر احتباس طمث بود معالجه دارد از آن اشتغال نمایند و فصد صافن کنند و اگر از کثرت منی بود
بحبوب و ایارجات تنقیه نمایند و در تزویج اگر در معرض بیشتر باشد تاخیر نکنند **عسر الولادت**
یعنی دشواری وضع حمل و اسقاط مشیمه در آبزن حلبه و بزرکتان و خبازی نشانند تا ناف و کمر را
چرب دهند و روغن کنجد با لعاب تخم کتان آمیخته قبل را بآن چرب نمایند تا بآن حقنه کنند و چهار
مثقال پوست خیار شنبر را نیم کوفته در نیم من و چهار سیر آب بجوشانند تا هشت سیر برسد بالای آن
و به قند سفید شیرین کرده بدهند و عطسه آوردن و دهن و بینی گرفتن بچه و مشیمه را بیاورد و دیگر
در زادن چهار روز بکشد غالب بچه مرده باشد تدبیر بیرون آوردن باید کرد ضماد دیگر در شو
سفید است تخم حنظل برگ سداب بابر کوفته بزهره گاو سرشته بر ناف و زهار ضماد نمایند و گاه با
کرد دست کاری و قطع جنین احتیاج افتد و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت در زهار درد
پدید آید وضع بسهولت خواهد بود و اگر در صلب پشت ظاهر بود بعکس و تسهیل آن اجتهاد باید در
و تاخیر با سیر و هم در او چراغ ظهر و ضماد اصل او چراغ ظهر و ضماد ... در پشت باز

اختناق رحم

احتباس طمث

عسر الولادت

بسر و ... بلغم خام بود و بعلامات معلوم کنند و علاجش نمایند باسهال و معجون سورنجان و حب
سورنجان نمایند و روغن قسط بمالند و اشربه و اغذیه موافقه دهند و یا از تعب و کثرت مجامعت
علاجش راحت و ترک مجامعت ست و استعمال حمام و عرق محلل و روغن بابونه و روغن بنفشه ممزوج نموده بمالند و یا از ضعف گرده است
علاج آن استعمال باید نمود و یا از امتلاء رگ بزرگ ست که بر صلب ست پیدا باشد علاجش
ضربان و حرارت ست با علامات غلبه خون علاجش فصد باسلیق و تسکین حرارت ست اما خاصره
یعنی تهیگاه و درد آن بدرد پشت نزدیک بود و اکثر بلغمی و ریحی بود و استعمال ایشیافات سخت نهایت
در ان موثر ست اوجاع مفاصل بطریق عموم اوجاع در مفاصل درد و ورم بود که در
پیوندگاههای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدمین بود مثل کعب و اصابع نقرس گویند و بیشتر
در ابهام پیدا شود و اگر از مفاصل ورک بود و تجاوز نکند از موضع آن وجع ورک خوانند
اگر تجاوز کند و اکثر از جانب وحشی بود و امتداد دیابد تا بزانو یا تا کعب بحسب کثرت و قلت
ماده و مدت عرق النسا نامند و از خواص این اورام ست که پخته نشود و مثل اورام دیگر و سبب
این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد ست و این مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا سودا
و یا مرکب از پنها میباشد و نقرس از بلغم و سودا الی اشتراج صفرا که بدرقه آن بود نادر ست و از پنجا
ست که کودکان و خصیان و زنانی که حیض ایشان منقطع شده باشد حادث نمیشود زیرا که
مره صفرا در ایشان کم باشد و جماع قوی مناسب با این مرض ست خاصه بر امتلاء نقرس
و وجع الورک و عرق النسا اما نقرس یا دموی ست یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و علامت دموی
تمدد و انتفاخ ست و سرخی و شدت درد و ضربان و دیگر علامات غلبه خون علاجش فصد ست
و اسهال بطبیخ هلیله زرد و تقوی سورنجان و در ابتدا ضماد کردن باین ضماد فوفل صندل سرخ
صندل سفید گل سرخ گشنیز تازه خرفه تر کاسنی تازه طحلب و اگر درد غلبه داشته باشد مثل
بنج الفج و پوست خشخاش و افیون یعنی مخدرات در طلا و ضماد داخل نمایند و بعد از انتها آرد جو گل بنفشه
گل خطمی و خبازی و در انحطاط اکلیل الملک و بابونه ضماد نمایند و در جمیع ضماد اوجاع مفاصل گرم
و سرد و اشربه و مسهلات سورنجان داخل باید کرد که تریاق مفاصل ست علامت صفراوی
انتفاخ قلیل و زردی رنگ و شدت درد و حرارت ست و دیگر علامات صفرا علاجش اگر در ...

فی الجمله دموی باشد فصد کنند و مطبوخ هلیله زرد و حب سورنجان تنقیه نمایند و غذا آش و شراب حسب مزاج در
بدستور که در امراض صفراوی دانسته شد عمل کنند ضماد نافع درین قسم آرد جو تنها باشد که در گشنیز تازه
کاسنی تر خرفه تر محلب ضماد کنند و درین قسم احتیاج بمحلل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ
و دیگر علامات عدم حرارت و تقدم تدبیرات مولد بلغم علاجش قی ست با آب ترب و عسل و اسهال بمعجون
سورنجان و مسهل قی دهند که ماده را نیک نضج داده باشد بماء الاصول و سکنجبین و قبل از تنقیه
بمحلل نباید ضماد نمود و آنکه دگر محلل ست بالی حدت اما بعد از تنقیه بزرکتان و حلبه و شبت و اکلیل الملک
با روغن قسط ضماد نمایند علامت سوداوی قلت تمدد و درد و کثرت درشتی و صلابت ورم
و کمودت و باقی علامات سوداست علاجش استفراغ سوداست بحسب مزاج هر کسی بفصد و
اسهال و حقنه و بعد از نضج ماده و استعمال ادویه محلله و روغن های گرم و تر و نطولات علامات
ترکیب و اختلافات انتفاعات میباشد چنانچه گاهی از اشیاء حاره و گاهی از اشیاء بارده
انتفاع یابد علاجش مرکب از علاج مفردات بحسب ترکیب ماده باید کرد وجع الورک چون در
مفصل عمیق ست پس علامات ورم بران نیک ظاهر نمیگردد و در بعض اوقات علاج آن
مخالف اوجاع مفاصل باشد و این آنست که رادع در ابتدا بسیار نسازد زیراکه ماده عمیق بود و رادع
بسبب صلابت و عسر تحلیل میشود و بعضی را بهر نافع مهیا می گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خبازی
در ابتدا او موافق بود دیگر آنکه ماده بسیار رقیق بود و اگر خواهند که استفراغ کنند و رگ موی فصد باسلیق
کنند از جانب درد و اگر بلغمی بود قی و حقنها و شیافها و دیگر سنگی تنقیه نمایند و روغن قسط بمالند
و ضمادهای قوی التحلیل مثل حب بلسان و عاقرقرحا و خردل و سورنجان ضماد نمایند بعد از آن
ضمادهای که پیشتر مذکور شد بکنند و گاه باشد که بداغ کردن آن موضع احتیاج افتد لهذا نوشته که
در کتب عمل باید مذکور ست بطریق عوام و این مرض اگر در جانب چپ بود ضعیف تر باشد اما
عرق النسا گاه باشد که پای را لاغری میکند و عرج حادث میشود و از اوجاع مفاصل عرق النسا
و نقرس در مرض نکس و بازگشت زیاده است و اضافت عرق النسا وجع الورک مثل اضافت نقرس
بود و علاجش مثل علاج آن الا در آنچه استثنا کرده شد اگر در قسم دموی عرق النسا و نقرس اگر
فصد باسلیق کافی نباشد فصد عرق النسا نیز کنند و باید دانست که مرض عرق النسا در جانب

سوداوی

وجع الورک

تا در واقع میشود و در کتب معتبره بتخصیص بجانب وحشی کثرت است باب چهاردهم در حمیات و روزهای بحران
حمی یعنی تپ حرارتی غریبه است که در دل مشتعل گردد و بتوسط خون و روح و شرائین در جمیع بدن پراگنده شود و اشتعالی که
بافعال ضرر رساند و حمیات سه است حمی یوم و حمی دق و حمی خلطی حمی یوم آنست که اول روح گرم گردد پس گرمی آن بدل
رسد پس بسایر اعضا و اخلاط و حمی دق آنست که اول حرارت غریبه باعضاء اصلیه بتخصیص دل تاثیری کند پس بارواح و اخلاط
و باقی اعضا سرایت کند و حمی خلطی آنست که اول اخلاط گرم گردد پس ارواح و اعضا
و این قسم بسیط بود یا مرکب و بسائط بحسب اخلاط چهار است و مرکبات بسیار و تعفن اخلاط یا خارج
عروق است و یا داخل عروق و باید دانست که گرمی اخلاط در حمیات خلطیه بعفونت نمیباشد
الا خون که گرمی آن بغلیان نیز عفونت میدارد و بعضی حمی دموی را منحصر بغلیانی دانسته اند
حمی یوم حدوث این تپ یا از اسباب ماده بدنیه است یعنی وارد بر بدن یا نفسانیه یعنی
وارد بر نفس مثل غم و هم و فرح و فزع مفرط و بیخوابی و خواب و تعب و اسهال و درد و گرسنگی و تشنگی
و تخمه و فساد و سوء هضم طعام در معده و بعضی اورام بر ظاهر بدن و وقوف در آفتاب و اغتسال بآبهای
و شنیدنهای گرم خوردن و ترک حمام کسی را که در حمام معتاد بوده باشد و از زکام و نزله گرم علامتش
علامتش تغیر فاحش در نبض و قاروره است و بیشتر نبض ناقص و قشعریره ابتدا کند و حرارت آن مثل
حرارتی باشد که از حمام حادث میشود و بعرقی اندک مفارقت کند و اکثر زمان بقای آن بقول
اکثر سه روز و بعضی شش روز گفته اند و این قولی بعید است و علاج هر یک علی التفصیل در باب
مرطوبه مسطور است و علی الاجمال مقابله سبب بود چنانکه تفریح در غمیه و مشابه و در تعبیه تسلی و تنبیه
و استخفاف و استهانت مفرح در فزعیه و تغذیه در جوعیه و استفراغ بقی و اسهال در تخمیه و امتلائیه
و تفتیح مسامات بآب گرم در استحصافیه و این آنست که از اغتسال بآب سرد حادث میشود و در
همه اصناف حمی یوم الا التخمیه غذا بانگیزند و اغذیه لطیف صالح الکیموس دهند بتخصیص در یقی و سهری
و همی و وجعی و آنکسانی که در ابدان ایشان حرارت بسیار بود چه توسع در غذا ابدان جماعت مطلوب بود
حمی دق از اسباب سابقه میباشد مثل تپهای محرقه هرگاه مدتی باشد و حرارت آن در رطوبت
دل و رطوبت اعضاء اصلیه تاثیر کند و مثل ورم گرم در سینه حادث شود و بسبب مجاورت تاثیر
کند و از اسباب بادیه میباشد مثل هم و غم و غضب و تعب و جماع و سهر خاصه در سن جوانی و هوای گرم

محرور مزاج ها را و نزلات حاره صفراویه که و اکثر از سر بسینه انصباب نماید خصوص در ریه و اگر گرم
علامتش نبض دقیق صلب متواتر ضعیف است و هرگاه دست بروی نهند حرارت اندکی نماید و هرگاه
دست نگاه دارند قوی تر گردد و مواضع عروق و شرائین گرم تر بود و هرگاه طعام خورد نبض زیاده
و نبض قوی تر و اندکی میل بعظم کند و این دلیل قوی باشد برین تب و این تب را بر صاحبش نیک
محسوس نشود زیرا که همچون مزاج اصلی گردیده باشد و این تب را سه مرتبه باشد و توضیح این موقوف
بر دانستن این مقدمه باشد که در بدن دو جنس رطوبت است و آن اخلاط اربعه اند که از رطوبت
اولیه اصلی که اتصال اعضا بآن میباشد و دوم را رطوبت ثانویه گویند و آنرا چهار مرتبه باشد
اول آنچه محصور میباشد در عروق که غذا با عضا میرساند و آنرا رطوبت عروقی گویند دوم آنچه از افواه
عروق ساقیه مترشح است که آنرا رطوبت افواه عروقی گویند سوم رطوبتی است که بر اعضا پراگنده شده باشد
و مثل شبنم بر اعضا چسپیده باشد آنرا رطوبتی طلی گویند چهارم رطوبتی است که قریب الانعقاد رسیده
و این را رطوبت قریبة العهد بالانعقاد گویند پس چون حرارت افنای رطوبت افواه عروقی کند و
شروع نماید در افنای رطوبتی طلی باسم دق مخصوص باشد و چون افنای رطوبت طلی کند و شروع
بافنای رطوبت قریبة العهد بالانعقاد کند مسمی بذبول گردد و هر بعض که بانتها این مرتبه رسد کمتر خلاص
یابد چون این قسم را نیز فانی کند و شروع بافنای رطوبت اصلی کند باسم مفتت مسمی باید و هر سه را
حمی دق گویند آنچه در مرتبه اول بود معرفتش مشکل باشد و علاجش آسان و آنچه در مرتبه دوم بود
یا نزدیک بآن بود معرفتش آسان و علاجش مشکل باشد و مرتبه سوم علاجش نباشد علاج
مرتبه اول مرتبه ترطیب اغذیه و اشربه بارده مرطبه چون ماء الشعیر است و مرغ جوجه و گوشت بزغاله
خصوص با چربی غاله و شراب عناب و شراب نیلوفر و شیره تخم خرفه مقشر و سکنجبین بعرق کاسنی و عرق
گاوزبان با شکر و شیره تخم خیارین و کدو و شیره دانه و شفتالو و زرد آلو و شیره و آنچه در مرتبه دوم بود
یا نزدیک بآن محتاج بعلاج قوی تر باشد پس در اول آخر شب با شیره تخم خرفه مقشر بعرق گاوزبان گرفته
یا یکی از اشربه مذکوره یا با قند سفید و نبات سفید شیرین ساخته یک مثقال کافور قیصوری داخل کرده
بیاشامند و در وقت طلوع آفتاب پنج سیر ماء الشعیر با پنج درم قند سفید بیاشامند و بعد از سه ساعت
در آبزن نشانند که در آن کدو تازه و چهار مثقال نیم کوفته و برگ کاسنی و برگ خرفه نیز جوشانیده باشند

و باید که آب بغایت ملایم و معتدل بود چنانچه مؤدی بعرق شود و احداث حرارت کند و اگر نه
آن بودی که بدن ضعیف را نشاید در آب سرد نشانیدن نیکو علاج بودی که آبزن در زمستان
کمتر باشد و در احتیاط تمام بجا آورند که زکام نشود و بعد از لحظه که بیرون آید روغن بنفشه و روغن کدو
بر اعضا بمالند و بعد از ساعتی غذا و شیرباء الشعیر که در آن مرغ فربه یا ماهی که در آنجه بیش باد و اشتها
و نیز عاله وبره یا آب ماش بار شده و اسفاناخ که در آن پخته باشند باید بدهند و بحسب قوت یا ضعف
در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و از اشربه شیرین آنچه مذکور شد که بر تقادیر توان داد که بصفرا
مستحیل نگردد الا از آنجمله بغیر شراب نیلوفر نتوان داد و پس سکنجبین و شراب حماض و نارنج و لیمو و انار
و زرشک و امثال اینها چنانکه سبب از تپش بیا باشد با لعابها و شیرهای تخم و ربها دهند و احتیاط
باید کرد که اگر از حمیات عفنه که بعد ازین ذکر خواهد شد چیزی همراه باشد شیر دادن بغایت
مفید است و بهترین شیرها شیر آدمی است پس شیر خر پس شیر بز در بهار نرم که دوشیده باشند
و در شیر خر شرائط نگاهداری اول باید که خر جوان باشد و تندرست و بهتر آنکه از وقت زادن چهار ماه
گذشته باشد و علف آن جو و کاهو و برگ خرفه و لسان الحمل و اسفاناخ و خیار و بادرنگ بود و بهتر باید
که خواهند دوشید [illegible] و یکبار [illegible] آورند چه اگر دور باشند متغیر میگردد و قدری پاکیزه اندر ظرفی
که پر آب گرم باشد بنهند و شیر در آن [illegible] دوشند و بدهند و شرط مقدار [illegible] است که روز اول نیم
سکرچه بدهند [illegible] روز نیم [illegible] زیاده کنند تا روز هفتم سه سکرچه [illegible] شود و بعد از آن هر روز نیم [illegible]
کم کنند و سکرچه مثقال [illegible] هشت [illegible] چهار سیر [illegible] بود و در روز که شیر داده باشند بعد از
یک ساعت نبض را ببینند اگر قوی تر شده باشد [illegible] کرده فاسد نشده و اگر ضعیفتر و صغیرتر
شده باشد فاسد شده و دیگر نباید داد [illegible] شیر داده باشند یا خواهند داد در آن روز از تری
و ماهی احتیاط باید نمائید و مسکن و موضع [illegible] را با [illegible] و [illegible] خوشبو معطر گردانند [illegible]
کتان [illegible] گلاب و صندل [illegible] بیاویزند [illegible] نزدیک [illegible] اختیار کنند و در تابستان در نهایت گرمی روز [illegible]
کتان بگلاب و صندل آغشته [illegible] تازه و برگ [illegible] گردانیده [illegible] انداخته چون گرم گردد تازه کرده
سه چهار بار روز کفایت بود [illegible]
[illegible]

که غاویه از غم خود و بارها چنانچه در آخر عمر عارض میگردد و یا استیلاء حرارت ست که تحلیل و تذویب رطوبات کرده باشد
و جبال ارشاد غریزی و این سبب سردی و خشکی عارض شده باشد با فراط استفراغات یا افراط در تدبیر حمیات
علامتش شرب بول و خشکی و لاغری شامل حال مشایخ بی اشتعال و التهاب گاه بود که در ملمس وی محسوس گردد و نبض صغیر و لطیف
و متفاوت بود اما در وقت اشتداد ضعف کمتر اثر گردد و قاروره رقیق مائی بود و علاجش ترطیب و تسخین باشد
حمی با دموی و آنرا حمی مطبقه گویند از غلیان خون بی عفونت پیدا شود و این قسم را سونوخس خوانند علامت
سرخی روی و چشم و انتفاخ و تمدد در رگها و گرانی و کسالت و عظم نبض و سرخی قاروره و غلظت وی و قشعریره
و نافض ابتدا کردن ست و دادن ماء الشعیر که با عناب و تمر هندی پخته باشند و یا ریباس و از
اشربه شراب عناب و شراب آلو و شراب زرشک و شراب تمر هندی و شراب غوره و شراب
انار ترش و شراب انارین و یا از عفونت خون ست و علامتش علامات سونوخس ست
یا زیادتی قلق و اضطراب و تنگی نفس و عظم نبض و بعضی درین قسم را مطبقه خوانند و حمی دمویه عفنیه
سه صنف بود متزایده یعنی آنچه روز بروز تعفن پذیرد و زیاده از آنچه بتحلیل رود و متساویه یعنی
متعفن مساوی متحلل بود و متناقصه یعنی متعفن کمتر از متحلل بود و علاجش علاج سونوخس
ست اما دموی خارج عروق حمیاتی بود که حادث گردد در اورام اعضاء باطنی مثل دماغ و آلات
نفس و معده و جگر و کلیه و معالجات آنها مذکور شد حمی صفراوی اگر صفرا خالص در خارج
عروق متعفن شده باشد غب خالص نامند علامتش آنست که یک روز بود و یک روز نبود
با نافض شدید و قشعریره یعنی در لرزه چنان نماید که سوزن در وی میزنند و قلب زبان نافض
و زود گرم شدن و تشنگی و خشکی و تلخی دهان و اضطراب و قلق و قی مراری و باقی علامات صفراوی
علاجش آنست که تا روز سوم شیره تخم کدو دهند با لعاب بزرقطونا و شراب نیلوفر روز چهارم بعوض شیره تخم کدو شیره تخم کاهو
و شیره تخم خیارین روز پنجم [illegible] مسکن باید داد یعنی بجای شیره تخم خیارین شیره تخم کاهو و شیره تخم کدو
و شیره تخم [illegible] دهند و اگر بعوض شراب نیلوفر سکنجبین شکری دهند مناسب است و روز ششم که روز نیکو [illegible]
نیست فی الجمله تجربه یک مناسب ست و بعوض تخم کدو تخم [illegible] دهند و [illegible] شیره تخم کاسنی و شیره تخم خیارین
و درین روز مسهل نباید داد که خطر ست و روز هفتم که روز نوبت و اول بحران ست بجای تخم کاسنی
و تخم خیارین شیره تخم کدو و شیره تخم [illegible] دهند [illegible] باید داد و در نوبت [illegible] تجربه یک خوب نیست و روز [illegible]

مسهل از فلوس خیار شنبر و ترنجبین و شیر خشت و خمیره بنفشه با گلقند شکری یا عرق کاسنی
و عرق نیلوفر و آب جاشنیدی دهند و روز نهم شیره تخم کاسنی و شیره تخم کدو و لعاب بزرقطونا و
شربت نیلوفر و عرق بیدمشک دهند و سکنجبین بدینهنگام که بعد از مسهل در دادن سکنجبین خوف
حار و شدن صحیح نیست و روز دهم باز مسهل روز هشتم دهند و روز یازدهم که روز انداز و روز نوبت است
باعتبار روز انداز که فی الجمله حرکتی در مواد از برای استعداد رفع شدن در روز بحران ضروریست
شیره تخم خیارین دهند و باعتبار آنکه تسکین ضروریست شیره تخم کدو باید داد با لعاب اسبغول از برای
تسکین حرارت مسهل و اخراج بقیه مسهل که اگر چیزی باقی مانده باشد باز لالوی رفع شود و
با شراب انار شیرین یا شراب نیلوفر و عرق کاسنی و عرق بیدمشک و اگر بقیه از تب باقی باشد
روز دوازدهم نیز مسهل روز هشتم دهند و روز سیزدهم اگرچه روز نوبت است و در روز نوبت
بقانون مقرری تسکین ضروریست لیکن تنقیه شده است از تحریک ضروری مستور نیست و از برای
استعداد روز چهاردهم که روز بحران حقیقی این تب است فی الجمله تحریک ضروریست شیره تخم کاسنی
و شیره تخم خیارین با لعاب و اشربه مذکوره دهند و روز چهاردهم که روز بحران است استعمال محرک
بهیچ وجه جایز نیست شیره تخم هندوانه با لعاب بزرقطونا و شراب نیلوفر و عرق بیدمشک دهند
و روز پانزدهم باعتبار آنکه روز نوبت است مسکن باید داد و شیره تخم کدو دهند و باعتبار آنکه روز
بعد بحران است و اعانت بر رفع بقیه آنچه طبیعت آنرا بحرکت در آورده و قادر بر دفع نشده باشد
محرکی باید پس شیره تخم خیارین داخل باشد با لعاب بزرقطونا و سکنجبین شکری و اگر تا پانزدهم
حمی زائل نشده باشد در شانزدهم نیز مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم حمیات مرکبه دارد و علاج
حمیات مرکبه صفراویه علاج باید کرد که در میان غب خالص اگر آب بسیار خورده باشد قی بتوان کرد
و اگر در روزهای نوبت خود می آید حبس نباید کرد و اگر در ابتدا احتباس ثقل و امتلا شود با مربا
گلقند بتوان داد و غذا آش جو باشد و شوربای ماش با آب تمر هندی و اسفاناخ و کدو و از میوه‌ها
انار و هندوانه و امرود و لیمو شیرین خوب است و در روز نوبت غذا ندهند مگر آنکه نوبت در آخر
روز باشد و صبح بتوان کرد و در روز نوبت مسهل جایز نیست و اگر تدبیر این تب خطا نشود از هفت
نوبت تجاوز نکند و اکثر آن است که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غب غیر خالص اینطور نباشد

که تا شش ماه بکشد و علامت غب غیر خالص زیادتی نوبت باشد بر دوازده ساعت و باشد که
بیست و چهار ساعت کشد بلکه سی و شش ساعت بحسب امتزاج بلغم با صفرا و علاج آنست که از علاج صفرا و
بلغمی ترکیب کنند اما اگر صفرا درون عروق بود پس یا در تمامی عروق است یا در بعضی رگها که نزدیک
دل یا فم معده باشد و یا در عروق حوالی کبد پس ازین هر سه قسم حمی محرقه صفراویه است و اگر در بعضی
رگها بود سوای آنچه مذکور شد غب لازم تولد کند و درین هر دو شدت دغدغه بیشتر باشد یعنی یک روز کمتر
و یک روز بیشتر و اعراض آن یعنی درشتی زبان و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش
دل در محرقه زیاده بود و علاج هر دو علاج غب خالص بود الا آنکه در محرقه اهتمام به تبرید بیشتر
و قرص کافوری و حبوب کافوری باید داد و طلاهای سرد بر دل و جگر بمالند و شیافهای سپید و غبار در گرد
و سینه و ادویه سرد اطراف و حوالی مریض نهادن و سرد داشتن بر ناف و یخ سرد کرده نهند و گاه باشد که
لازم فصد باکحل فایده دهد و گاه باشد که التهاب را زیاده کند و محرقه بلغمیه نیز پیدا شود که ماده آن بلغم
شور بود و مرکب از بلغم تند و مره صفرا و علاج آن علاج حمیاتست که از صفرا و بلغم است یا حمی بلغمیه
اگر ماده آن خارج عروق بود که هر روز نگیرد و این را مواظبه نامند علامتش نیامدن لرز و یا نقصان است
و سر با دو دیر گرم شدن و خون گرم نشود و قوی نباشد و قلت تشنگی و صغر نبض و قی بر آمدن بلغم
و تشنج و زردی روی و بعضی تبهای بلغمی را دوار و اشتباه سرسام بود و بعضی را قشعریره و بعضی را نافض بست
و چند نوبت که گذشت ازین سه حال چیزی شود اما نوبت تا هجده ساعت تواند بود و بدن از تب
گذشته پاک نگردد علاجش سکنجبین عسلی یا سکنجبین که گفتند آفتابی کرده گلقند نصف با مثل سکنجبین
بحسب مزاج مریض و تصرف طبیعت و سکنجبین بزوری با این نسخه صفت آن را زیانه پنج درم پوست
بیخ بادیان هفت درم تخم خیار ده درم تخم کشوث پنج درم سرکه سه سیر قند سفید ده سیر بطبق دستور
مرتب نمایند و در اول هر نوبتی تخم ترب و شبت با سکنجبین قی نمایند و در تقویت معده اهتمام کنند
والبته تا آنکه ماده پخته شود و در قاروره اثر آن پیدا شود مسهل ندهند حب مسهل نافع از برای حمی
بلغمی صفت آن غاریقون سفید یک درم مصطکی یک دانگ تربد سفید مجوف نیم درم شحم حنظل یک دانگ
سقمونیا نیم دانگ با آب حب سازند جمله یک شربت است و اگر مقدم برین مسهل در طبیعت قبض واقع شود
طبیعت را حقنه کنند که در آن قنطوریون دقیق و مغز فلوس دانه و لبلاب و سنای مکی و گل خطمی باشد

برص سازند و اگر وقت خواب یکدرم ریوند چینی را حب کرده فرو برند صواب بود و غذا نخود آب
باشد که دران دوازیانه و مرغ و کباب و تیهوج انداخته باشند و غذا وقتی باید داد که چون نوبت
درآید معده سبک شده باشد و اگر تغذیه بر این وجه میسر نشود به آخر نوبت باید انداخت و اگر ماده
بلغم داخل عروق بود تب بلغمی لازم حادث شود و این را حمی لثقه گویند علاماتش علامات بلغمی و اخذه است
الا آنکه با این ناقص نبود و در روز عرق نبود مگر در وقت مفارقت و این تب بدق شبیه بود و در
شبان روز شش ساعت فتور داشته باشد و علاجش علاج مواظبه است الا آنکه به لطفات
و چیزهای گرم بتدریج و احتیاط اقدام نمایند و در اول سکنجبین و ربع آن گلقند آفتابی اقتصار نمایند
و شراب لیمو و چیزهای که ادرار کند مثل تخم خیارین و تخم خربزه و کرفس یا و بشان ساده باشند
بعد از ان سکنجبین بزوری و مالیدن بدن و تپهای بلغمی مناسب بود و اگر تشنج عنکبوت را در تب
بلغمی بمالند بالخاصیت فائده دهد حمیات سوداویه اگر ماده خارج عروق بود ربع دائره حادث
شود و یک روز بگیرد و دو روز نه و این یا از سودائیست که از سوداوی طبعی تولد کرده باشد و یا از
احتراق بلغم یا صفرا و یا خون و علامات هر یک ازین اقسام اربعه علامات آن خلط بود که از ان
تولد میکند و اگر حدوث آن بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد از
مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمیات صفراویه بود دلیل آنکه از صفراست علاجش
اگر از احتراق خون بود فصد باسلیق کنند و بعد از نضج ماده اسهال بمطبوخ افتیمون کنند و اگر
متولد از بلغم باشد سکنجبین بزوری دهند و مطبوخ تخم ترب و سکنجبین عسلی قی فرمایند و حب مسهل
از افتیمون و تربد سفید و بسفایج و غاریقون و لاجورد ساخته بدهند و اگر متولد از صفرا بود سکنجبین ساده
و شراب لیمو و عرق کاسنی و عرق گاوزبان در همه اقسام نافع است و قی سکنجبین و پوست بیخ خربزه
نمایند و مسهل از سنامکی و تمر هندی و خیار شنبر و شیرخشت مقوی با افتیمون و روغن بادام شیرین
دهند و در اغذیه و تدبیرات ملاحظه خلط متولد عنه می باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دائره
حادث شود و این قلیل الوقوع است و علاماتش صغر نبض و بطوء و تفاوت و وجع مفاصل و زیادتی
حرارت به بلغمی و اندکی آن از صفراوی و شدت از ربعی بود و علاجش فصد باسلیق است و فصد
صافن اگر قوی باشد و استعمال مدرات و مسهلات سودا و علاج عام در همه ادوار ربع آن است

ربع

حمیات سوداویه

که روز نوبت هیچ نخورد مگر صفراوی باشد که سکنجبین بدهند و در ابتدای آن قی فرمایند و در میان
لرزه آب ندهند و در میان تپ اگر آب خورده باشد و در معده جمع شده باشد البته قی کنند
و در آخر تپ سکنجبین یا شراب لیمو یا شراب نارنج یا عرق گاوزبان دهند و در روز دیگر نخود آب
که در آن سرکه با آب کاسه و مویز و تمر هندی پخته باشند و بحسب مزاج هر شخص باده انچه لائق وا بینند
و مرغ در آن انداخته باشند باید داد و اگر در روز دوم راحت که فردا نوبت خواهد بود به مزوره
یعنی بی مرغ اقتصار کنند می شاید خاصه کسی را که بدن قوی و اشتها ضعیف بود اما در روز متقدم
البته مرغ باید داد و اگر اشتهای مرغ خوردن نباشد مهر اگر دانند و آب آنرا بدهند و اگر اشتها غالب
و ماطمه قوی باشد بجای مرغ گوشت بزغاله بخصیص وقتیکه علامات از مان ظاهر شود و در روز مسهل
دادن روز دوم راحت بود حمیات مرکبه هرگاه مثلاً دق و خلطی یا دو خلطی مثل سوداوی و بلغمی
یا دو غب جمع شوند آنرا مرکب گویند و ترکیب یا بر سبیل مبادله باشد چنانکه یکروز یکی و روز دیگری
بگیرد یا مداخله چنانکه یکی بگیرد و در میان آن دیگری بگیرد و یا مشارکه چنانکه در زمان گرفتن
هر دو شریک باشند و از جمله مرکبات انچه باقی یافته شده شطر الغب است و این تپی باشد
مرکب از صفرا و بلغم چنانچه هر دو خلط از هم متمیز باشند و در غب غیر خالص هر دو خلط از شدت
امتزاج بمنزله یک خلط شده و اینجا نه چنانست پس هر دو با آنرا و بره بود یا لازم یا صفراو
که بلغم غالب بود و علامتش غالب و اخص علامات شطر الغب است که در یکروز دو تپ
باشد و علاجش مرکب از علاج صفراوی و بلغمی مفرد باشد و باید دانست که در معرفت
مواد حمیات اعتماد بر اعراض کنند نه بر نوبت چه ممکن باشد که ده غب باشد یا سه ربع
بر سبیل مبادله مرکب گردد و هر روز نوبت بگیرد پس توهم شود که بلغمی بود و یا دو خمس
که بر طریق غب اند پس علاج آن بعلاج صفراوی و تبع خطا و خسران گردد اما در معرفت بلغمی
چنانکه در ماهیت یا عدد بعضی مرکبات بنوبت استدلال باید کرد چنانچه در ربع و خمس و سدس و امثال اینها علم

بوقوع یا هیئت آن حمیات تعلق گیرد چنانچه در دو غب و سه ربع بود با بسوا طبه عدد آن معلوم گردد
چنانچه اگر دو روز بگیرد و یکروز نگیرد معلوم گردد که مرکب از دو ربع است و اگر دو روز یکبار و دو روز نگیرد

و علاج آن بود که مرکب از دو خمس است و اگر دو روز بگیرد و سه روز نگیرد علامت دو سدس باشد
پس درین سه صورت آخر ید و بر ماهیت عدد استدلال شده باشد و در صورت دوم بر عدد
و در صورت اول بر ماهیت و باید دانست که خمس و امثال آن از قبیل ربع است بر زیادتی غلظت
و علاج این شکل علاج ربع بود بر زیادتی استعمال ملطفات و تلطیف تدبیر و در جمیع حمیات قبل از نضج
ماده مسهل باید نداد بسبیل وجوب و بعضی گویند که حمی صفراوی خالص را انتظار نضج مستحب بود مادام
که ماده ساکن باشد و متوجه عضو شریف نباشد که اگر چنین نبود قبل از نضج واجب بود چه دادن
مسهل پیش از نضج موجب طول مرض است و انتظار موجب هلاک مریض و در جای انتظار نضج
واجب بود اگر در طبیعت قبض باشد حقنه کنند و ملین ضعیف توان داد و در روز نوبت و روز
بحران مسهل نباید داد و در روز ششم مسهل دادن خطرناک است و بهترین ایام در حمیات
صفراوی از برای مسهل دادن هشتم و دهم و دوازدهم و شانزدهم است و در ایام بحران و غیر ایام بحران
و روزهای که دران ایام از ایام بحران نیک واقع شود و ایام بحران نیک چهارم و هفتم و یازدهم
و ششم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و روزهای
که دران ایام بحران ضعیف واقع شود و این ایام را ایام بحران ردی خوانند سوم و پنجم و نهم
و سیزدهم و نوزدهم و روزهای که دران بحران نادر افتد و اگر افتد بد باشد ششم و هشتم و دهم
و دوازدهم و پانزدهم و شانزدهم و هیجدهم و نوزدهم پس روزهای که دران ایام بحران واقع
شود جمله بیست و پنج روز است و پانزده روز باقی بحران نیست و بحران بر علامت احکام بحرانها
خصوص در حمیات دموی و نزدیک لقبه ما باشد پس اسهال پس قی پس عرق پس ادرار بول
پس اخراج باب پانزدهم در اورام و بثور در امراض که در جلد حادث میشود خصوص
و جدری حصبه لغت سریانیست گویند و سبب غلیان و جوشیدن و تیزی و صفراویت
خون است و جدری آبله را گویند و سبب غلیان خون و دفع فضلاتست که از خون باقی ماند در وقت
حمل و از شیر و غیر آن بعد از ولادت با خون اختلاط یافته باشد مثل شیره انگور تا غلیان نکند
صاف نگردد و سلیم تران باشد که سفید و بزرگ بود و قلیل و اندک و باسانی و بیرون آید بآسانی
و اضطراب و بدترین سرد و سیاه بود و پس بنفش پس سبز پس سرخ پس زرد و از جمله ردی

پهلوها داشته باشد یا مضاعف بود یعنی منفصل یکدیگر باشند و علامات این هر دو مرض
تب مطبقه و محرقه و درد پشت و خاریدن بینی و فزع یعنی ترسیدن در خواب پدید آمدن بود
علاج آن اگر مانعی نبود قبل از ظهور فصد یا حجامت کنند و غذا شوربای عدس دهند و از شربت
شراب عناب با عرق گاوزبان و دو درم خبه یعنی خاکشی که آنرا بشیرازی شفترک گویند
سنگ شو کرده با شراب عناب بدهند و قدری در جامه و بستر ریزند و اگر در بیرون آمدن کندی
یا خوف فرو شدن بود عسواک و بادیان و عنب الثعلب و کشنیز از هر یک یکدرم انجیر زرد
در آب بجوشانند و بپالایند و با شراب عناب و تخم خبه یعنی خاکشی بدهند و قدری آب گرم در زیر
دهان نهند تا بخار آن مسامات را گشاده گرداند و بسهولت برآید و از برای حفظ اعضای
باطن بقدر یکدانگ مروارید ناسفته سوده و از برای سهولت بیرون رفتن و تسکین الم بیرون آمدن
یکدانگ گل شقایق النعمان بدهند و در ایامی که بروز مطلوب باشد یعنی از چهارم یا هفتم
آب مطبوخ نخود و عدس کرسنه بدهند و اگر در این طبیخ چند عدد انجیر باشد بهتر است و اگر طبیعت
مصحوب و منجمد و نرم بود تفحص کنند اگر از آمدن طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب یابد
قبض نکنند و اگر رود قبض آن بشراب صندل یا شراب سفرجل چنانچه نماید و غذا عدس که
بعد از دو سه جوش آب آن بریزند و آب نو در دیگ کنند و اگر دو سه بار چنین کنند قبض زیاده
کنند و کافور در آب کشنیز تازه حل کرده یا سماق در گلاب خیسانیده صاف نموده یا شیر انار ترش
در چشم چکانند منع برآمدن آبله در چشم کند و اگر پاها را جائیکه آب گرم خمیر کرده باشند
بربندند بجا صحبت این عمل کنند و صندل را بگلاب سوده در بینی چکانند تا منع برآمدن آبله
در آنجا کند و بشراب توت شامی غرغره کنند یا آبی که در وی سماق و گل سرخ و عدس مقشر
جوشانیده باشند غرغره کنند تا حلق از آن محفوظ ماند و اگر آبله بسیار بزرگ بود و پر آب
بر جامه خواب مخمل بنا و روبار و چیزها از آن نیز خواب نمایند و ریگ که اینها نرم بود و اسب است
و اگر در موضعی نشیب گرد و گل سرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سوده بر آنجا بریزند و اگر آبله خشک
شود قدری چرب کرده در زیر دامن دو کنند و خشک شود و از این قوی تر آنکه عدس و گل سرخ خوشیده
و چیزی در آب بپزند پس قدری نمک در وی افکنند و پاره پنبه با آن تر کرده بر آبلها نهند و از جائیکه

آبلها شگافته بود و نمک آب دور دارند شری شبرها باشد بعضی خورد و بعضی بزرگ شبر بهن بیشتر باشد
و فغفته پیدا میشود و باخاریدن و کرب و یا از خون پیدا شد علامتش بسیار سرخ بودن ست با حرارت
و زود ظاهر گردد و در روز بیشتر بود علاجش فصد اکحل ست و در وقت مهلتی که در میان بروز و ظهور آن
می باشد تلیین طبیعت با آب آلوی سیاه و تمر هندی و آلوی بخارا و زرد آلو و در وقت ظهور آن آب فاتر
بر بدن ریزند و سرکه یا آب غوره یا روغن گل سرخ بر بدن مالیدن و غذا ماش و عدس و تمر هندی
باشد و از میوه آلو دهند و انار میخوش خورده شود و یا از بلغم پیدا شده و علامتش میلان آن سفیدی
و هیجان آن در شب ست و علاجش آنست که مطبوخ هلیله زرد مقوی به تربد دهند و غذا اشوربا
ماش و نخود باشد و از اشربه سکنجبین که بسیار ترش نباشد دهند و در حمام آب کرفس و سرکه و تخم خربزه
کوفته در هم سرشته بر تمام بدن بمالند ماشرا آماس سرخ بود که بسر و روی و پیشانی حادث گردد
علامتش سرخی آماس و درد و ضربان در سر و روی ست علاجش فصد قیفال و حجامت ساقین
و تلیین طبیعت ست بشیر خشت و تمر هندی و در وقت تلیین صندلین و فوفل و گلاب بر حلق سوده و
طلا نمایند تا ماده فرو نشیند و غذا اشوربای ماء الشعیر و عدس با تمر هندی ترش کرده ست و از اشربه
شراب عناب به تمر هندی ترش کرده و صندل سرخ با آب کشنیز تر سوده طلا نمایند و اگر ابله شگافته
و زرد آب بیرون آید مرهم سفیده و روغن گل سرخ و مردار سنگ مرهم ساخته بگذارند جرب یعنی
گر یا خشک ست یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه بالجمله جرب از فساد خون باشد
و سبب فساد خون با اخلاط صفرا باشد یا بلغم شور یا سودا سوخته علاجش اگر مانعی نبود اول
فصد اکحل نمایند پس بحسب هر خلط مسهل مناسب آن دهند و شاهتره و سنا مکی و خیار شنبر و
اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب یاری عظیم اثر بین ست هر روز نیم مثقال خورند سه روز
متعاقب بعد از آن یک روز نخورند تا نه مثقال خورده شود و ملازمت حمام و ترک جماع نافع ترین
چیزها ست جرب و حکه را و بعد از تنقیه تعدیل و اطلیه بکار دارند طلای نافع از برای جرب طلب
صفت آن زراوند زرد و چوب ماميران قنبیل مردار سنگ اشق خبث الحدید نوشادر شیطرج کبریت زرد
کوفته بیخته اجزای مساوی به روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلا نافع از برای خشک
و تر صفت آن توتیای کرمانی مغسول مردار سنگ زیبق مقتول سرسیاه از هر یک دو مثقال سرسیاه

بگذارند و سیماب را در وی اندازند و بار دیگر دارو با روغن نرم سوده با دو سیر سرکه و دو سیر روغن گل سرخ مخلوط کرده طلا نمایند که بعون الله تعالی نافع است قوبا بفارسی برلون گویند و بهند داد نامند و آن درشتی بود بر ظاهر پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و مطبوخ افتیمون دهند و اگر اندک بود حاجت تنقیه نیست مگر آنکه مزمن باشد و روغن گندم بالیدن مناسب بود و گرفتن روغن چنان بود که وصله آهن را پهن کنند و قدری گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند و آنچه از آن سیلان کند روغن گندم است مرداسنگ نرم رانند و صمغ آلو و حفص را کوفته به سرکه و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند و سیماب هم در دارو (؟) مناسب است سعفه جوششی بود که منفتح گردد بر سر و روی و در کودکان بسیار حادث میشود و علاجش اگر غلبه خون بود فصد و حجامت کنند و اگر صفرا یا بلغم شود یا سودا بود بآنچه مناسب آن بود تنقیه کنند طلای نافع صفت آن توبال مس و انزروت سفید مرداسنگ کات سوخته مجموع را نرم کوفته به روغن گل سرخ و سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای دیگر گل تنور کهنه کبیکج و نمک طعام هم بیخته و سوده به سرکه انگوری سرشته طلا نمایند طلای دیگر خاصه جهت کودکان زرد چوبه حنا مرداسنگ پوست انار کوفته به سرکه انگوری و روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند داء الفیل گاه برآمدن جلد بسیار بود فصد باید کرد بعد از آن مناسب خلط غالب مسهل باید داد و ترک گوشت و شیرینیها کنند و هرگاه از گوشت چاره نبود گوشت بزغاله دهند و از میوها انار ترش و ریباس باغوره بانار بیهاری (؟) مناسب است لقوع نافع از برای داء الفیل صفت آن نمک هندی آلوی بخارای خوبانی عناب شب بخیسانند و صبح در آب آن غرغره عناب داخل کرده بیاشامند و یا ابتدا حدوث ورم رو ادع بران استعمال نمایند طلای نافع که در ابتدا استعمال کرده میشود صفت آن صندل بگلاب سوده فوفل کوفته بزرقطونا با آب خرفه تازه و کاسنی سبز و گلاب سرشته طلا نمایند و اگر رادع نفع نگیرد و جمع خواهد شد گل خطمی کند رضمادی با سفیده تخم مرغ ضماد نمایند و چون جمع شود گندم خاویده با انجیر و تخم مرو کوفته بشیر گاو پخته بران نهند و چون خواهند که بگشاید تخم ترب تخم مرو و سرگین کبوتر درهم سرشته بران نهند و چون بگشاید و از ریم پاک شود مرهمی مرداسنگ دو درم سفید آب قلعی دو درم موم سفید یک درم روغن گل سرخ چهار درم ساخته بگذارند داحس ورمی گرم بود که نزدیک ناخن عارض شود و علامتش ضربان قوی و درد کند و گاه بود که

تب شود علاجش فصد و تلیین طبیعت است و تعدیل مزاج بماء الشعیر و اشربه بارده و در ابتدا اطلا از دو بیخ
بسرکه سوده طلا کنند یا خبث الحدید بسرکه سوده بمالند و یا اسپغول بسرکه سرشته ضماد نمایند و اگر
درد قوی باشد بزر البنج و افیون بسرکه سوده طلا نمایند و بران برف یا یخ نهند اگر دفع شود فبها و الا
در روغن گرم نهند تا تحلیل بیابد و اگر تحلیل نیابد پیاز در زیر خاکستر گرم پخته پس شگافته بران بندند
یا گندم را خائیده بران بندند یا تخم مرو و انجیر کوفته بران نهند تا پخته شود پس بکشایند پیشتر باید
مرهم نهند ثالیل آن را زخ گویند و سبب زخ یعنی ثولول اخلاط غلیظه یا بلغمی یا سوداوی یا مرکب از هر دو
بود علاجش اگر بسیار بود و غلبه خون باشد فصد کنند و اگر خون غالب نبود به مسهل اقتصار نماید و اگر
عدد آن اندک باشد بطلا دفع کنند و سیاه دانه یا کزمازج یا سرگین بز بسرکه سوده طلا نمایند زائل گردد و
و زرنیخ زرد با مویز دانه بیرون کرده طلا نمایند زائل گردد حمره یعنی در میان عوام سرخ باد
معروف است علامتش سرخی باشد که چون انگشت بران بمالند زائل شود و باز بزودی سرخ شود
و در پوست بود و زیادتی نداشته باشد و از موضعی بموضعی و از جای بجای رود و این قسم را خالص
گویند و علاجش استفراغ بدن از صفرا است و غذا آش جو از اشربه شراب انار یا عناب که تمر هندی تر
کرده باشند طلای نافع صفت آن صندل سوده و کشنیز تازه و برگ خرفه تر و لسان الحمل و اسپغول
و گلاب در هم سرشته طلا نمایند و این قسم محتاج تحلیل نباشد و غیر خالص آن بود که صفرا با خون مخلوط باشد
پس از پوست تجاوز کرده بود و درد کند و از موضعی بموضعی نرود و به فلغمونی که ذکر خواهد شد شبیه
باشد علاجش فصد کنند و پس استفراغ صفرا و بعد از آن استعمال طلا رادع پس طلای محلل مثل
خطمی و خبازی و آرد جو حمره بهم و [illegible] باشد بسر سوزن و متفرق پیدا شود و مجتمع پیدا شود و بنهایت
سرخ پیدا شود پس خشک ریشه گردد و درد آن بنهایت بود مثل درد عضوی که آتش بران نهند
و علاجش فصد و اسهال صفرا پس درد سرکه را بزیرین شاخ گل طین خر ریشه تا بریده شود پس قدری
کافور قیصوری بران ریزند و مواضع حمره طلا کنند نار فارسی مثل حمره بود الا آنکه هر جا که طلا کرده شود
خطهای سرخ مثل بانه آتش پیدا شود علاجش مثل علاج حمره بود لیکن بعد از فصد و اسهال پرهیز
که رطوبت و مائیت در خون احداث کند مداومت نمایند مثل ماء الشعیر و هندوانه و شفتالو و کدو و نفع
طلای نافع از برای نار فارسی صفت آن مازو سبز حضض مکی کافور قیصوری سوده بسرکه و لعاب اسپغول

وآب برگ لسان الحمل آب خرفه تازه وآب کاسنی تازه سرشته طلا نمایند فلغمونی ورمی بود
از خون علامتش انتفاخ وسرخی وتمدد وبسیاری ضربان ست علاجش فصد ست ودر ابتدا طلا
از صندل وصندل سفید وفوفل وگل ارمنی سوده بسرکه وآب کشنیز تازه واگر از این طلا درد
زیاده شود فی الحال دور کنند وهمین طلا را بر عضوی که بالای آنست نهند ودر روز دیگر آرد جو کشنیز
تازه خیار ی بالعاب اسپغول طلا کنند وچون بینند که از آنچه هست زیاده میشود طلا از آرد جو وآرد باقلا
وخطمی وخبازی وبابونه کنند وچون بینند که کمتر میشود طلای از بابونه واکلیل الملک وتخم کتان وحلبه
کنند ودر همه اوقات از رعایت اوقات اربعه غافل نباید بود ودر ابتدا رادع ودر تزاید جمع کردن
میان رادع ومرخی ودر انتها مرخی ومحلل ودر انحطاط محلل صرف نهند واگر بینند که تحلیل نیافته
وجمع مده باشد تخم مرو وانجیر در هم کوفته ضماد نمایند وامثال این تا پخته شود وتدبیر کشادن آن
کنند ومثل سرگین کبوتر واشق یا با آلت واز اهم مفارغ سه عضو بود که هر یک مفرغه عضو رئیس
واقع شده اند اول یعنی در زیر بغل که مفرغه دل باشد ودوم یعنی بیخ ران که مفرغه جگر بود وخلف
الاذنین یعنی پس گوش که مفرغه دماغ بود وهرگاه در این اعضا ورم حادث گردد از آن جهت
که اعضاء رئیسه مواد را باینجانب دفع کرده اند ویا بر اطراف رئیسی ویا ورمی بود وازالت موضع
شود چه آن اعضا اوردوی شده باشد چون باین عضو رسد در اینجا ماند زیرا که گوشت نرم وارد آنرا
بحوم رنجه گویند علاجش تضمید وهمچنین باشد ودر ابتدا احتیاج از تنقیه بدن بفصد واسهال مثل آب کرم
رنجینی با شکر وسکه بالیدن وخطمی وبنفشه وخبازی ضماد کردن واستعمال رادع جایز نبود ودرین
موضع خنازیر وسلعه وغدد وخنازیر ورم صلب غلیظ بود ودر ظاهر آن گرمی یا ونا همواریها باشد ودر گوشت
بسته بود ودر بحوم بخود خاصه بر گردن حادث گردد وبیشتر متعدد بود وبود که یک کیسه وسلعه ورمی بود
مختلف باشد وبعضی از مقدار نخودی یا مقدار خربزه واو را کیسه بود ودر گوشت بسته نباشد ویا انگشتها
توان گرفت وبهر جانب حرکت توان داد وآن چهار قسم ست وعلیه واردها لحمیه شمعیه یعنی
در اندرون مثل این چنین با بود وغده ورمی بود صلب بمقدار فندق یا خورد برکف وپیشانی بسیار
واقع میشود وفرق میان غده وسلعه آن بود که غده زیاده نشود وغلاف ندارد ونرم نبود ودر اول
حدوث آن اگر دست متفرق گردد وباز عود کند وگاه بود که عود نکند علاج این هر سه تنقیه بلغم بود

مطلب علاج خنازیر

بقی و اسهال با ایارج فیقرای مقوی بغاریقون و ضماد کردن به دیاخلیون حلبه و بزرکتان و خنازیر را
به دیاخلیون و ابیسا نرم سوده بهم آمیخته ضماد کنند و شحم گور خر سوخته و زیت سرشته بر خنازیر طلا کنند
تحلیل میدهد اگر با این تدبیرات مداومت نمایند تحلیل یابد فبها و الا پخته گردانند و شگافند و علاج
قرحه کنند و سلعه اگر بزرگ شود و با آنچه ذکر شد تحلیل نیابد ازین دو کار باید کرد شگافتن و بیرون آوردن
با کیسه که آنرا کیسة السلعه گویند یا با دویه معفنه ریش گردانند صفت آن اهک آب نارسیده چهار جزو
زرنیخ دو جزو توبال مس سه جزو نطرون دو جزو مجموعه را نرم سوده به روغن گل سرخ سرشته طلا نمایند
و صفت شحمیه را با دویه محلله و معفنه علاج نتوان کرد و دفع آن جز بیرون کردن نباشد و غدد را به دیاخلیون
ضماد کنند و بر بالای آن پاره سرب گذاشته محکم ببندند داء الثعلب و داء الحیه اگر با ریختن موی
و ریش پوستی تنک سر و سفید با داء الحیه گویند و الا داء الثعلب می نامند یا از بلغم بود و علامتش سفیدی
و نرمی موضع و باقی علامات بلغم ست علاجش تنقیه بلغم ست بقی و تخم ترب با سکنجبین و عسل و اسهال
با ایارج فیقرای مقوی با غاریقون ست و اما از تنقیه موضع را بخرقه درشت مالند و لبسندان و پیاز عنصل
طلا نمایند یا پیاز عنصل را با عسل سوده طلا کنند یا حب السلاطین را بسرکه عنصل سوده طلا نمایند
و یا از صفرا می باشد علامتش زردی و درشتی موضع و سائر علامات صفرا باشد علاجش تنقیه است
بحب و قرص بنفشه و مطبوخ هلیله زرد پس سرکه و روغن گل سرخ بمالند پس افندق یا بپوست سوخته
بسرکه سرشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علامتش تیرگی رنگ کمودت و درشتی موضع و سائر علامات
سودا ست علاجش اسهال ست بحب افتیمون و معجون نجاح و تعدیل مزاج باستعمال مرطبات و پیاز
عنصل مالیدن و پیه خرس و شحم خر را سوزانند با پیه ی خشک کرده سوده طلا کنند و روغن با پوسته بمالند
و یا از خون می باشد علامتش سرخی موضع و علامات غلبه خون ست و علاجش فصد ست و استعمال
اطلیه مذکوره و شحم خر اهلی را سوخته خاکستر آنرا به روغن کنجد سرشته طلا کنند و اگر زیت بود بهتر است
سیاه دانه و خاکستر قیصوم طلا کردن و همه اقسام موی برویاند کلف و ریش و نمش و خیلان اما کلف
پس حدوثش کمودت بود و زردی و تغیر رنگ و اندکی بسیاهی آمیخته یا بسبزی و نمش حدوثش سیاهی
که بسرخی زند بیشتر بشکل سر ند برامکلف رنگین تر بود و سرخی دران بیشتر ست بر ریش نقطها
سیاه بود و گاه باشد که بسرخی و کمودت مائل باشد و بیشتر در روی واقع شود و خیلان مثال اینها

باشد یا بثوری مرتفع بود از سطح بدن و آنچه مذکور شد اگر با فضل حرارت بود رفع نتوان کرد و آنچه حادث شده باشد
علاجش فصد و اسهال اخلاط سوداویست پس طلا کردن به تخم خربزه و تخم ترب و قسط و ایرسا و خردل
و ترمس کوفته بیخته بگلاب و سرکه سرشته طلا نمایند و خیلان را بسوزن در زنند و بسرکه و گلاب بشویند
و بادویه مذکوره طلا کنند صنان یعنی بوی بغل و مثال آن تغیر رایحه و نتن ابطین و زیر پستان و میان
انگشتان پای و پوست سر و عروق از عفونت اخلاط و حدت آنها بود علاجش تنقیه خلط غالب و زیر بغل و
پستان را صندل سفید و برگ مورد با گلاب سوده طلا نمایند ذروری بجهت نتن میان
انگشتان صفت آن توتیای کرمانی مرداسنگ گل سرخ گل ارمنی پوست انار کوفته بیخته بسرکه تر کرده
خشک نمایند و نرم کوبیده بکار دارند و جهت سر هم مناسب است و اگر بسر کودکان و پسران باشد
بان ادویه پوست درخت مازو و جوز السرو سوخته ضم کنند بهق سفید و بهق سیاه اما بهق سفید
علامتش آنست که بسیار سفید نبود بلکه نزدیک بود برنگ پوست بدن و در پوست فرو رفته و آماس
نبود و موی که از آنجا برآید سیاه بود و علاجش اسهال است بایارج فیقرا و تخم حنظل و تربد و غاریقون
و از لبنیات اجتناب نمایند و سکنجبین و اطریفل شنیز مداومت نمایند طلای نافع از برای
بهق ابیض ترمس شامی پوست بیخ کبر و شیطرج هندی عاقرقرحا تخم ترب کندش سپندان کوفته بیخته
بسرکه سرشته در شب طلا کنند. اما بهق سیاه تغیر پوست عضو است بسیاهی سبب آن غلبه خلط
سودا بود و بخون علامتش آنست که چون دست بر آن مالند سبوسه از آن ریخته شود و موضع سرخ
نماند علاجش فصد است و اسهال سودا و حمام و مرطب و ترطیب مزاج با غذیه و اشربه و طلا نمودن
ست بطلاهای مذکوره و نوعی از بهق اسود بود که آنرا ابرص اسود گویند و آن درشتی بود و قوبا
با خارش و تقشر به مثل فلوس سمک علاجش علاج بهق سیاه بود با زیادتی اسهال و ترطیب مزاج
برص سفیدی که در بعض اعضا پیدا شود یا تمام اعضا سفید گردد و یکرنگ شود و سبب آن
ضعف قوت مغیره است بواسطه غلبه بلغم بر آن خون که غذای آن عضو است یا بواسطه سوء مزاج
عضو است از برودت و رطوبت و حدوث طبیعی سببی در دو اگر چه آن خون که غذای او میگردد نیکو بود
و از بلغم خالی و گاه بود که بر موضع حجامت یا شقه آن برص حادث شود بواسطه ضعف عضو
نتیجه اختلاف علامت برص سفیدی براق و آماس و در پوست فرو رفته و سفیدی موی آن موضع

صنان
ذرور
بهق سفید و بهق سیاه
بهق سیاه
برص

ونازک بودن پوست آن موضع اگر انگشت بران فرو برند از موضع دیگر که انگشت فرو برند بیشتر
در گو افتد و چون سوزن در زنند خون بیرون نیاید علاجش هر چند آنکه مرض را گفته اند که
نیز و اعیا عن البرلا یکادون برا یعنی مرضی ست که اطبا از علاج آن جسته اند و نزدیک نیست
که نیک شود اما چون امکان صلاح دارد متوجه علاج شده اند و علاجش استفراغ بلغم ست و تسدید
مزاج بمعاجین گرم و خوردن تریاق و مثرودیطوس طلای نافع بجهت برص سفید صفت آن
نقطا سفید زفت رومی خردل سرخ خربق مونیج کندش شونیز بوره سرخ بوره سفید پیاز عنصل
شیطرج هندی عاقرقرحا پوست بیخ کبر زراوند اطریلال کوفته بیخته به سرکه سرشته طلا نمایند و یا
اطریلال را با دانگی عاقرقرحا بسایند و بعسل سرشته بدهند و یک دو ساعت در آفتاب نشانند
چندانکه عرق کند و باشد که همان روز یا روز دیگر آبله زند و زرداب روانه شود و صحت یابد
جراحات اگر جراحت خرد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهایش هموار بود و چنان بود
که در بستن نافع تر آن تمام مرهم می نشینند بر سر جایی که افتاده نهند و بر باطنی دوسر ببندند چنانچه
لبهای آن درست بر هم نشینند و چیزی در آن اندرون نرود از موی و غیر آن و اگر تازه نبود و مدتی
بران گذشته بود ولیکن چرک و ریم نگرفته بود آنرا بخراشند تا خون آلود گردد پس ببندند
و اگر جراحت عظیم و غائر بود از این ادویه ذروری ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کندر دم الاخوین
کوفته بیخته ذرور نمایند و بر حوالی آن صندل سرخ و فوفل با آب کشنیز تازه و آب کاسنی تازه
و آب خرفه تازه سوده طلا نمایند و اگر خیال امتلا نمایند فصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نمی رسند
بدوزند و اگر غور داشته باشد و از آن چیزی گوشت افتاده باشد و یا قشر اجزای آن بهم نمی رسند
و در میان فضا داشته باشد که رطوبت در وی جمع خواهد شد پس با دوایی که تجفیف رطوبت
و جلای وسخ تواند کرد احتیاج باشد ذروری که درین وقت نافع ست کندر صبر سقوطری زراوند
ابیسا قونیا مر ریانی مغسول اقلیمیا نقره مجموع را نرم کوفته بر آنجا بپاشند و بربندند و باید که
بستن غور آن محکم تر و سببش سست تر باشد و عضو را بشکلی دارند که زرداب از آن بآسانی
بیرون تواند آمد و هرگاه خواهند که پاک گردد پنبه کهنه پر کنند پاک گرداند مرهمی که بعد از پاک
گردانیدن آن استعمال کرده می شود صفت آن مرداسنگ انزروت اسفیداج دم الاخوین

زرنیخ روی گل ارمنی کوفته بیخته موم زرد و روغن گل سرخ که در آن ادویه را بآن سرشته مرهم سازند
و اگر بجای موم روغن مغز قلم گاو کنند انسب بود مرهمی هندی مجرب صفت آن مرهم سیاه
نیم پاو مرکی سرخ دو درم روغن کنجد نیم سیر کندر نیم درم زنگار موم سفید نیم پاو سیر اول کندر را
در روغن کنجد بپزند تا سوخته شود پس صاف نموده موم را در آن بگذارند پس ادویه را کوفته بیخته
داخل کرده در هاون سنگی بسته بمالند تا سرد شود پس بکار برند و صبح و شام این مرهم چرک را
پاک میگرداند و زخم را مندمل میگرداند چون گوشت تازه برآورد با دویه مندمل و خاتم خشک کنند
و آن ادویه اینست مرداسنگ سوخته برگ سوسن هلیله تازه و سنبل گلنار فارسی زرد چوبه سیر بلوط
و اگر با جراحت اعراض دیگر بود مثل ورم و کسر عظام و قطع عرق و عصب یا فساد گوشت و شدت درد
و سوء مزاج و امتلاء بدن اول به تدبیر آن اعراض اشتغال نمایند چون تبدیل مزاج و استفراغ مواد و
تسکین درد و بیرون کردن گوشت بد و فاسد را و تدبیر ورم گوشت و علاج جراحت عصب و قطع
آمدن خون و غیر که خواهد آمد و اما جراحت عصب را چنانکه نگذارند که از ورم کردن ایمن شود
چه ورم جراحت عصب را اندر تشنج سخت و وصول خبر آن به دماغ و از آب و هوای سرد نگهدارند و اگر
ورم کند یا رنج آورد با قلا و برگ کتان سوده به سرکه سرشته ضماد کنند و اگر تشنج عارض شود آن عصب را
گرم نماید و سکینه بپزند به روغن بنفشه تکمید کنند و پشت و گردن را به روغن بنفشه و پیه مرغابی و پیه مرغ خانگی
چرب نمایند و اگر جراحت استخوان شکسته بود ضماد جباره بندند و اگر در استخوان شکستگی یا عظمی باشد ... ضماد کنند
آرد ... کندر و مرکی ... سرشته ضماد نمایند و اگر استخوان فاسد شده باشد و آن لیفه و گو
فاسد را بجر رنجار رفع کنند و استخوان را بتراشند و اگر جراحت بر شکم و روده و ثرب بیرون آید
باندرون بفرستند و شکم را بدوزند و اگر روده یا ورم کرده باشند و باندرون نروند بشراب
تکمید کنند تا ورم برود پس دستها و پاهای علیل را گرفته او را بردارند تا پشت او منجذب گردد
و روده باندرون رود و اگر باین عمل باندرون نرود دهن جراحت بمقداری که روده اندرون
تواند رفت کشاده گردانند و اگر وقتی فرا رسد که ثرب سیاه یا سبز شده باشد آن مقدار که متغیر بود
ببرند و هر رگی بزرگ که در آن بود بریسمانی باریک ببندند و باندرون فرستند و غایت احتیاط
رعایت کنند علاج سوختن از آتش و روغن گرم و غیره و روغن زرد و آب گرم و از

علاج جراحت شکم که روده بیرون آید

آفتاب موضعی که از آتش سوخته باشد اگر آبله بزند طلاهای خشک مثل صندل خرفه و برگ بید تازه
و پوست غلیظ درخت بید کهنه که آنرا بفارسی بید ماده گویند سوده طلا نمایند یا گل ارمنی و سرکه و آب
و اگر آبله زند و عظیم بود فصد کنند و تلطیف تدبیر و مرهم اسفیداج بران بمالند و اگر الم بسیار عظیم بود مرهم
نوره علاج کنند صفت آن بگیرند آهک آب نارسیده و هفت بار بشویند و خشک کنند چنانکه در شستن
یکساعت بگذرد که در آب باند چهار جزو ازین شش جزو از روغن گل سرخ و دو جزو موم سفید و یک جزو
سفیداب قلعی شسته مرهم ترتیب دهند و بکار برند اما سوختن روغن گرم را مثل آنچه گذشت معالجه
کنند و آنچه مخصوص ست باین سفیده تخم مرغ و سفیداب قلعی و زیت ست که ترتیب داده بران
بگذارند و اما علاج سوختن آب گرم پیش ازانکه آبله کند آب انار را بر آنجا ریزند و خرقهای خشک
بران نهند و خاکستر موی سر آدمی بزرده تخم مرغ سرشته بران بمالند و اگر از آفتاب پوست بسوزد
مرهم کافوری طلا کنند و اگر روی را به سفیده تخم مرغ با لعاب اسپغول یا مغز نان بیده در آب آغشته
طلا کنند از آفتاب متاثر نشود باب شانزدهم در علاج ضربه و سقطه و مضروب بچوب
و تازیانه و جبر و کسر و علاج خلع و بیرون آوردن پیکان و خار از اعضا اگر کسی چیزی مثل دیوار
بروی افتد یا ضربه بسر او بزنند یا کسی از بلندی به افتد یا عضوی از و شکسته گردد علاج مشترک
میان این مجموع فصد و حجامت کردن ست از جانب مخالف هر چند در بدن غلبه خون نبود مگر
دران موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار آید پس بر تسکین طبیعت اقتصار باید نمود و حقنه
لینه نمایند با آب عنب الثعلب و قنطوریون و فاوسن چهار شیر لعوق کاسنی و روغن بادام شیرین
دهند از برای خوردن ضمادی که بران عضو ضماد نمایند صفت آن مغاث بغدادی مغاث هندی
که آنرا اسپیده لکری گویند برگ مورد از هر یک سه درم برگ سرو گل سرخ از هر یک پنجدرم صبر سقوطری
دو درم ماميثا هفت درم با آب برگ مورد سرشته ضماد نمایند طلای مستعمل در وقتیکه حرارت پیدا شود
صفت آن عدس ده درم گل ارمنی فوفل صندل از هر یک دو درم طلا کنند و غذا ماش برنج بشیره
بادام دهند یا زرده تخم مرغ نیمبرشت و اگر مومیائی خالص میسر آید به نهایت نیکو بود یک قیراط
بخوردن دهند و بیش بعضی یکدرم بست قیراط ست و بیش بعضی بست و چهار قیراط و آنرا درین طبیخ
دادن مناسب و زراوند نیم درم فوه الصبغ یکدرم عنب الثعلب سه درم گاوزبان چهار درم بجوشانند

[illegible]

و صاف شود و لعقه شیرین کرده بر نهند و اگر ضربه و سقطه بر سر واقع شود برگ مورد و عدس مقشر
و گلنار فارسی کوفته به روغن گل سرخ و گلاب سرشته طلا کنند و اگر بر سینه و شکم واقع شود و نفث الدم
باقی الدم حادث گردد قرص کهربا و دم الاخوین و گل ارمنی و تنقیع عدس دهند و اگر کسی را به چوب و تازیانه و مانند
آن زده باشند بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال از گوسفند جدا کرده باشند بر موضع ضرب
پوشند و تا دیگر روز بر ندارند و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع پاشند پس پوست بر روی آن
پوشند بهتر باشد اگر مرداسنگ و سفیداب قلعی و موم سفید و روغن گل سرخ مرهمی سازند و مالند نافع
باشد علاج خلع و کسر خلع بیرون آمدن زائده استخوان است تمام از مغاکی که در استخوان دیگر است
که میان سر و اتصال موضع سر و بال بود و وثی اندکی بیرون آمدن باشد نه تمام و وهن [?] گوشتکی [?]
که آنرا پی نیز گویند که با استخوان و آنچه بگرد آن در آمده است برسد علامت آن خلع ظاهر شود از
تغیر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکات آن عضو از مقابله دست علیل را با دست صحیح مقابله کنند
لیکن خلع بازو و مفصل و رگ را دشوار توان دانست زیرا که سر عضو هرگاه منخلع گردد و در بغل افتد
پس ظاهر نشود و سر بیرون در آرنج یا ناحیه رگ افتد و آنجا گوشت بسیار بود و پس ظاهر نباشد
و علامت لازم بازو موی سفید است که در زیر بغل پیدا آید و ممکن نشود رسانیدن دوم [?] آن دست
بر بند انها و پهلو و علامت بیرون شدن آن بود درازشدن بر این بالا بود و از پای اگر بجانب پیش
افتاده باشد ظهور ورم در آرنج و عدم قدرت بر آنکه پای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بود
این پای از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد مگر [?] و افتادن آرنج و کاسه شدن آن
و علامت وثی آن بود که در مفاصل اندک تغیری و موی از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات
ممکن بود و در وهن جمیع حرکات به همه جانب ممکن بود و علاج خلع را بمدارا و رفق بشکل طبعی باز آرند
طلای نافع از برای خلع صفت آن ماش مقشر ده درم گل ارمنی مرکی [?] خطمی سفید گل سرخ از هر یک
سه درم برگ مورد پنج درم نرم کوفته سفیده تخم مرغ سرشته بکار دارند و وثی و وهن را همین طلای
موافق و کافی بود اما کسر و آن شکستن استخوان است عضو را و استخوان را برفق مساوی گردانند
و گاه میباشد که بعضی از پاره های استخوان که اصلاح آن افتد نتوان داشت دور باید کرد و عضو را
با پلیت بر پاره رفاده معتدل در سستی و محکمی و ابتدا البستن از موضع شکسته باید کرد و متوجه بالای [?]

آن موضع کسر را محکم به پیچند پس بر فاده و یکی هم از موضع کسر ابتدا کنند و بعد از سه چهار گره متوجه
زیر آن شوند و در هر دو پیچیدن سست در ابتدا محکم به پیچند و چندانکه می پیچند اندکی سستی میل
کنند پس با دویه چهار بره طلا کنند و به بندند و بعد از آن فصد کنند و تلیین طبیعت و تا سه روز بگشایند
مگر آنکه به روی قوت حادث شده گردد و یا دون رباط سرخ گردد پس باید گشاد و سست تر باید بست و اگر
خاریدن قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بگشایند و قدری آب گرم بر آنجا ریزند تا خاریدن ساکن گردد
و یکی ساعت استراحت نموده باز به بندند و بر فاده بار انگلاب و روغن گل و اندکی سرکه تر گردانند و اگر
چند روز بگذارند و ورم نکند و حرارتی در عضو نباشد رباط را محکم تر از آنکه اول بسته اند به بندند و بگشایند
الا در چهار و پنج روز یا زیاده و ضماد و غیره از عدس و منابت لبلاب و منبت هندی و گل ارمنی و امثال
سازند و اغذیه لزج مثل کله پاچه و هریسه و مرغانه و برنج یا بطون بقر و بطون بره و نیم غالیه و در آخر امر
در وقت انعقاد شدید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتداء انعقاد سفید پیدا شدن
خون ست بر فاده و رباطات چه این دلیل ارسال طبیعت ست ماده جدید را به آنجا که از منشاء شرح
نموده و باید که قبل از اشتداد و تغلب عضو را تحریک قوی ندهند و اگر با کسر جراحتی بود ابتدا ای
بستن از یک عصابه از لب بالای آن کنند و دیگری از لب زیرین و دهن گشاده دارند و قدری
پنبه بر آنجا نهند و چون زرد آب کم گردد و از ورم ایمن گردند مرهم رویاننده نهند و اگر خون بیرون رود
نمی ایستد از صبر و کندر و سرخ عنابی و دم الاخوین ذروری ساخته بر آن پاشند تا خون ایستد بیرون نرود
خار و پیکان را باید بیرون آرند و موضع آنرا مجروح کنند ریش کنند اما خار و آنچه مانند آن بود بیخ نی
یا شیلم را بکوبند و ضماد نمایند و اگر قوی تر خواهند بگیرند پیاز نرگس اشق و زراوند و زفت و علک البطم کوفته
بعسل سرشته ضماد کنند یا پیاز نرگس و آرد شیلم بعسل سرشته ضماد کنند فساد اطراف بسیار
سبب آن توجه حرارت و خون و بخارات گرم ست به آنجا و مختنق و محتبس شدن در آنجا پس آن عضو را
نسوزد و متعفن گرداند علاجش اگر ورم نکرده باشد و فاسد نشده باشد لیکن ابتدا کرده که سبز شود زیت یا
روغن زنبق بسیار بر آن طلا نمایند و اگر آماس کند در آبی نهند که در آن شلغم و گاو گندم و سبوس
و بابونه و اکلیل الملک و تخم حلبه و کتان جوشانیده باشند و چون بیرون آرند روغن گرم بر آن بمالند
و اگر سبز و سیاه شده باشد نیشها در آن نهند و نیش را اندک فرو برند و در آب گرم نهند پس بر تکی

و آب پنیر گرم بنوشند و طلا کنند و بعد از دو سه ساعت باسیر که آب نیم گرم بنوشند یا بالشیر اسپیم گرم و اگر افعی رسیده که ابتدای
تعفن کرده باشند چنانچه پیشتر ذکر شد ... پخته و یا روغن گوسفند یا روغن گاو و گویند که مثل حرم شود بر آنجا نهند تا آنچه متعفن
و سبز شده یا سیاه گردیده ببرند پس علاج قرحه علاج کنند باید که ... در طرد هوام از مسکن و تدبیر نیش هوام
دیگر باید که سباع و علاج سائر سموم و ادویه سمیه طرد هوام پس باید که در آنجا باشند گربه و لقلق و طاوس و خار
و این عرس و گوزن در خانه هوام از آنجا بگریزند و اگر از آنجا بیرون شوند بکشند بعضی گفته اند که مار نزدیک پوست پلنگ نرود
و اگر ریسمان را بقطران سیاه و حلتیت آلوده کنند و برگرد خواب گاه گردانند هوام در نیاید و تبخیر شاخهای
درخت انار و بیخ آن و تبخیر فنجنکشت در جامه خواب نهادن آن همین عمل کند و از چیزها که مار بگریزد تبخیر پشم و چوبی و دو شاخ گوزن و موی آدمی
و سرگین گوگرد و خردل اگر در مسکن مار نهند بگریزد و طرد عقارب از تبخیر بعقرب یا کبریت یا زرنیخ یا شحم حمار یا روغن گاو و از برای و بیخ
و برگ آن بگریزد و طرد براغیث حنظل خرنوب در آب بجوشانند و آن آب را در خانه پراگنده کنند
و اگر چوبی را به پیه خارپشت آلوده کنند کیک بر آنجا جمع شوند و طرد دیق و دگا و باسرگین گاو
و یا سیاه دانه یا چوب تاک و یا برگ سرو و جوز آن و اگر ردی را بروغن چرب کنند کمتر ضرر رساند و طرد
زنابیر بخار گوگرد و سیر و طرد فار موش بزر اگر پوست باز کنند یا دم بریده یا خصی کنند باقی
موشان بگریزند و طرد سام ابرص در خانه که زعفران بود در نیاید علاج لذع و نهش حیات باید که
اول بالای آن را محکم ببندند و حجامت بسیار و پیاپی بکنند و اگر حجامت حاضر نبود کسی را گویند که گرسنه باشد
و دندانهای او معیوب نبود که دهن را بشوید و چرب کند و بمکد و آب دهن را اندازد و بسیار بمکد
و در نهش جمله هوام اول این عمل باید کرد و اگر از جنس مارهای قوی باشد فی الحال عضو را ببرند و اگر
بریدن ممکن نباشد گوشت آن موضع را بردارند تا استخوان و اگر میسر نشود موضع را به نیشتر بشکافند
و دهن زخم را گشاده گردانند و بعد از استصاص و مکیدن بسیار محجمه یا دهن از این ادویه را ضماد کنند
زفت رطب یا الدن جاوشیر قنه و اگر اینها حاضر نبود سرگین کبوتر و فودنج و خاکستر چوب انگور و اگر
تریاق فاروق میسر آید در اول مفید باشد و از آخر فایده ندهد و مقدار شربت تریاق فاروق جهت این
نفع یک مثقال بود و خوردن مخلصه یک مثقال دفع جمیع زهرها و گزیدنها کند و گفته اند که خوردن ثوم با شراب
و نیز شراب بسیار زیاد گرم باشد ... از علاج دیگر که از برای جمیع گزیدنها و زهرها نافع است و اگر بچیزی دفع آن شود
مرکب آن شدن انشا علاجی مخصوص بود و اصل خشیشی که در نواحی استرآباد بسیار دارد مشهور است

منفعت آن در این باب متواتر رسیده و طرد عقرب بعد از بستن بالای آن و امتصاص نمودن و تجرقه
گرم کنند و با درونج کوفته و گرم کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید بود و عقرب را اگر میسر باشد
بشکافند و ضماد کنند و از مفتحات خاصه کرفس اجتناب کنند و در موضعی که عقرب بسیار باشد اجتناب
از خوردن کرفس واجب بود و با درونج ضد کرفس ست رتیلا و عضا و سام ابرص رتیلا بهترین علاج آن
شیر دادن و قی فرمودن باشد و همچنین در کتب طبی مذکور شده اما عضایه و حربا که از جنس آنست و
هر کدام از اینها اگر بگزد دندانهای او در آنجا بماند و بآن سبب درد کند تا بیرون آوردن آن نشست
که سنجاکستر چوب انگور و انجیر و روغن زیت با کفی طلا کنند و با فتیله در آنجا بگشند تا دران آویزد پس تجا
و روغن مذکور طلا کنند و اگر درد ساکن نشود و بسیار بکند و در آب گرم که در وی سبوس گندم جوشانیده باشند
بنشینند اما سام ابرص که در جزایر جاهای باشد و نقطهای سیاه بر روی ست آن نیز دندانها بگذارد و هنگام
گزیدن و از گزیدن آن تب مطبقه و در میان آن لرزه و اضطراب که از گزیدن مار بود عارض شود
و بسیار بود که بافراط در هلاک کند و موضع نهش سبز و زرد شود و زرداب و رطوبات فاسد سیلان کند
پس علاج بعینه که گذشت و دندانهای آنرا بیرون آرند و قدری پشم را مانند ابریشم مقرض نموده با برگ
در آبی که دران صمغ عربی حل کرده باشند بزنند و ضماد کنند و یک روز بگذارند پس برفق باز کشند
تا دندانها بیرون آید و علامت بیرون آمدن آن زوال تب و سبزی موضع و سیلان زرداب
باشد پس بعد از ان بعض آنچه در گزیدن مار گذشت عمل نمایند عضض کلب کلب حیوانی ست
که سگ و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال و روباه عارض میشود و گفته اند که بغل را نیز عارض میشود
و این را ازین سبب کلب نامیده اند که در سگ بیشتر واقع میشود و این حیوان را که این حال بود کلب گویند
علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهان بیرون افکندن کف و لعاب بسیار آمدن و سر
بر زمین نهد و گاه گردانیدن و دم را در میان هر دو پا بزمین میکشد و در رفتن مثل مستان بود و اگر
گرسنه شود نخورد و اگر تشنه شود و از آب بترسد و بینا شناسد و بهر چیزی که برسد حمله کند و آواز نکند و اگر آواز
کند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر بان بسند خشوع و تملق کنند بحرکت دم و غیره چنانکه
رسم کلاب ست و این صفات بر تقدیر استحکام کلب بود نسبت و قبل از استحکام بعضی ازین علامات
بود و بعضی نبود و مستقیم نباشد یعنی گزیده شده کلب کلب را بعد از هفته یا دو هفته یا چهل روز و گاه بود که تا

بلکه یک سال و در تأخیر افتد بحسب قلت و کثرت رطوبت و قرب و بعد مزاج شخص از سودا و بیشتر
حالتی مثل مالیخولیا از دوست داشتن تنهائی و دشمن داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چه ببیند و در حال
از آن سکوت نمودن و از آب و رطوبات ترسیدن یا آنرا نجس و پلید شمردن و از این سبب از شرب آب
باز ماندن و هر گاه که باین مرتبه رسید امید صحت اندکی ماند خاصه اگر روی خود را در آئینه نشناسد و سگی
متخیل او گردد و هر گاه چنین باشد طمع از سلامتی او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و بعضی بود
بگزیدن مردم و هر که را بگزد او را نیز این حالت عارض شود و همچنین بود هر که پس خورده او را از آب
و طعام تناول نماید و گاه بود که در بول معضوض اشیاء لحمیه مثل کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که
کلب گزنده کلب است یا غیر آن پاره نان را به رطوبتی که از زخم او سیلان میکند آلوده گردانند و پیش
سگی اندازند اگر بخورد سگ دیوانه نبود یا قدری مغز جوز یک شب بر زخم بندند و در صبح پیش مرغ
اندازند اگر بخورد یا نخورد و بمیرد دیوانه بود علاج شرط موضع گزیده کشاده گردانند و حجامت بسیار
فرمایند پس سیر کوفته بسرکه و روغن گوسفند سرشته ضماد نمایند یا جاوشیر بسرکه سوده و یا زفت گداخته
مخلوط کرده ضماد کنند و یا سیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر چوب بر زخم کرده ضماد نمایند و تا سه روز
این تدبیرات مفید بود و اما بعد از سه روز کشاده گردانند و مثل جراحت فائده نبود لیکن سعی نمایند
که تا چهل روز مندمل نشود و هر گاه ببینند که آنرا اندمال پیدا شده یا ادویه که ذکر شد ضماد نمایند
تا کشاده بود و تدبیر مالیخولیا و تنقیه سودا استعمال باید نمود و دواء الذراریح و دواء السلطان بدهند
و دواء الذراریح ذراریح فربه و بزرگ و سرها و پاها جدا کرده و انداخته یک مثقال عدس مقشر یک مثقال سنبل الطیب
زعفران فلفل دار چینی از هر یک یک دانگ نرم کوفته بآب سرشته قرصها سازند و هر روز صبح و شام
دو دانگ با آب نیم گرم بنوشند و اگر در مثانه دردی پیدا شود بطبیخ عدس و روغن بادام شیرین یا روغن گاو
علاج کنند و هر روز که دواء الذراریح دهند در حمام روند و در آبزن نشانند تا در آبزن بول کنند و از سرما
نگاه دارند و غذا مرغ فربه و ماش و ... باشد و شراب کهنه دادن گفته اند نسخه دیگر دواء الذراریح بگیرند
ذراریح بعد از اسقاط اطراف چنانکه گفته شد یک شبان روز در دوغ نهند پس دوغ را بریزند و دوغ
تازه داخل کنند بعد از یک شبانه روز بریزند و یکبار دیگر چنین بکنند پس ذراریح در سایه خشک کنند
و با دو وزن آن عدس مقشر بسایند و قرصها سازند هر قرص دو دانگ با آب گرم بنوشند و بقانون مذکور

دواء الذراریح

عمل کنند نسخهٔ دواء السرطان بگیرند سرطان نهری ماده علامت مادگی آن آنست که حوالی دو زبان
فرو برند از ان آبی سفید بیرون آید همه اطراف آنرا ببیند ازند و بجا گستر و نمک پاک بشویند و بعد از ان
به آب خالص بشویند و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آن را محکم گردانند و یک شب در تنوری
که دران پخته باشند بنهند پس ده جزو ازین و پنج جزو ازین و پنج جزو جنطیانا و یک جزو کندر کوفته بیخته
هر روز صبح و شام دو درم با آب سرد بنوشند جالینوس گفته که هر کس ازین دوا بخورد از ترسیدن
آب ایمن شود و گفته که چهل کس را سگ دیوانه گرفته بعضی از ایشان چون آنرا خوردند سالم ماندند و بعضی
استنکاف نمودند هلاک شدند و از استعمال دواء جالینوس و انواع تدبیرات دیگر مفید نه افتاد
و اگر فزع پیدا شود تدبیر آنست که از موم و عقید شکر اجوات ها سازند و پر آب کرده بتابع آن امر فرمایند
یا مشیمه ها سازند سر تنگ و لوله دراز دران نشانند و سر لوله در حلق نهند تا آب بحلق فرو رود و آب را
نه بینند تدبیر و بالین قرار از ان اولیست و اگر بیهوش شود تنقیه بدن کنند و تبدیل مزاج و ترک فواکه
و شراب و شوربا از فواکه مثل به توان خورد و انچه ممنوع ست فواکه کثیر الرطوبت مثل خربزه و زردالو
و هندوانه و بر تخففات و ترشیها اقتصار نمایند و خانه را بکافور و سعد و صندل و مشک و عود و عنبر
و بید و کدو و سیب و به و امرود و گلاب و سلیب و قرنفل خوشبو گردانند تدبیر شربت مسموم قی کردن
به آب گرم ست مگر روغن کنجد و زیت با طبخ بزر الحیره و مسکه و روغن گاو خوردن و ازین طعام بسیار
نباید خورد و اگر زهری بقی بر آید فبها و الا بعد ازان گلند تریاقی که زهر را بقی بیرون آرد آن را
تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال زیت بسرشند شربتی
یک درم و بعضی گفته اند که خبر الذباب فی الحال قذف سم کند و بعد از انکه در قی استقصا کرده باشند
قدری شیر و شهد و بعض قی فرمایند و اگر در زیر شکم ضربی و المی ادراک کنند حقنه کنند و اگر معلوم بود
که کدام زهر بوده بانچه مخصوص آنست بآن معالجه کنند چنانچه در مطولات مذکور ست ازان کتابها فراگیرند

الحمد لله و المنة که کتاب مطب علوی خان در مطبع منشی نولکشور واقع کانپور بماه ستمبر سنه ۱۸۶۲ع طبع گردید

رساله بحران

بسم الله الرحمن الرحیم

بحمد الله الحکیم الوهاب ونصلی علی رسوله محمد صاحب الحکمة وفصل الخطاب وعلی
آله الاطیاب واصحابه الانجاب اما بعد میگوید بنده مسکین محمد بازالدین بن خواجه
جمال الدین غفر الله له ولوالده واحسن الیهما والیه که این فقیر اگرچه نسخه مسمی بمختصر البیان فی
ضروریات البحران از رساله مستغنی عن الاوصاف در نظر اهل انصاف جامع رموز
این فن حاوی فوائد نو و کهن جان حکمت یونان مسمی بغایت البیان فی ما یتعلق
بالبحران تصنیف طبیب حاذق حکمت ناطق سر امد اطبای جهان محسود اماثل
واقران یکتای زمانه بی بدل روزگار یگانه عصر جالینوس وقار حضرت استادی
حکیم علی حسین عم فیضه الی تعاقب الملوین که دست شفا ایش بهدست اعجاز
و تدبیر صائبش امراض لا دوا را خانه بر انداز از روح علی عباس مجوسی را [illegible]
ایمان کامل و در حسب مسیحائی او دعوی ابی سهیل مسیحی باطل حسب اصرار و استبداد
مردم دیده آدمیت نقش نگین مروت مجمع فضائل کونین حاجی حرمین شریفین
حاجی محمد حسین عزه الله تعالی فی الدارین بکمال استعجال بنابر ضمیمه کردن

در رسایل مطبوعه طبیه که از قالب طبع برآورده بودند در قالب تحریر ریخته شد
و ما توفیقی الا بالله التماس بخدمت اصدقا اینکه اگر بر سهوی مطلع شوند باصلاح آن کوشند
و بذیل عفو بپوشند بدانکه لفظ بحران یونانی ست یا سریانی و معنی آن شدت و خصومت
و یا فصل خطاب و در اصطلاح اطبا عبارت است از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب
در بدن بیمار تغیر عظیم ظاهر شدن بحالی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را بدشمن غنیم
و طبیعت را بپادشاه حامی و بدن را بملک سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال
پس هنگام کارزار لا محاله سلطان را فتح یا تدریجا غلبه باشد تام یا ناقص و یا بالعکس
و ازین اقسام تغیر پیشگانه هویدا می شود و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب
جنگ و حرب مهیا باشد و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و چیزهای وحشت آمیز
و خوف و تحیر پیش می آیند همچنان درین روز همان قسم اضطراب و کرب و قلق عظیم
و حرکات صعبه و شنیدن آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال بمریض لاحق
میشوند پس روزیکه بحران واقع شود مریض را بهیچوجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریکات
صناعی اگر موافق تحریک طبعی شود سبب استفراغ مفرط گردد و در ان مخالفت ضعف
بل سلب قوت و هلاک است و اگر مخالف تحریک طبعی بود تشویش در افعال طبیعت
واقع گردد و طبیعت از فعل تام خود که بدون عائق و مانع بود باز می ماند و بحران جید
و اخراج ماده و استیصال مرض بوجه اکمل نمیشود و ازین وجوه در روز بحران از استعمال
و استفراغات بل از تحرکات ممانعت فرموده اند حتی که اگر مریض متحمل باشد از اغذیه
باز دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای لطیف سریع الهضم بکار برند
فائده بدانکه بحرانیکه بدفع ماده بود به پنج نوع است تعرق و اسهال و رعاف و ادرار

و عرق و بحران که بعرق و ادرار ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد و غلیظ باقی
میماند و بحرانیکه بقی یا اسهال یا رعاف بود تام باشد فائده بحران را تقدم اعراض
لازم است مثلا اگر در روز بحران شود علامات و اعراض در شب متقدم شوند و اگر
بشب واقع شود در روز ظاهر گردند و هر یک را از استفراغات خمسه علامات
جداگانه متقدم شوند مثلا علامات قی ضیق النفس و غثیان و تقلب نفس و تلخی دهن
و درد فم معده و اختلاج آن و تاریکی چشم و سقوط نبض و اختلاج لب زیرین و علامات
اسهال درد امعا و ثقل بدن و تمدد شراسیف بطرف اسفل و نفخ بطن و درد پشت
و انصباب براز و قراقر امعا و عدم علامات قی و رعاف و غیره و نبض صغیر و قوی
و صلب بودن و علامت رعاف ثقل سمع و دوی و طنین و اشتعال سر و اشک
و تاریکی روبروی چشم و خارش بینی و ضربان رگهای سر و بودن مرض صفراوی
یا دموی خصوصا وقتیکه بیمار جوان باشد و علامت ادرار ثقل مثانه و غلظت و کثرت
بول و عدم اسهال ماده بطرف دیگر و در زمستان بیشتر از دیگر فصول افتد علامات
عرق انتفاخ بشره و رنگینی بول بروز چهارم و غلظت آن بروز هفتم و موجب نبض
تنبیه بر علامات استفراغات همیشه متوجه باشند. اگر طبیعت بقوت دفع ماده نماید
عنایت مقصود و مراد است و الا آگاهی طبیب حاذق را احتیاج باعانت طبع شود
و در صورتیکه طبیعت مهیا کند ماده را برای اخراج و بسبب ضعف خود استیصال آن
نتوان کرد فائده بدانند که هر مرض را که آخر بسلامت بود چهار مرتبه می باشد
ابتدا، تزاید، انتها، انحطاط بحران در انحطاط می شود و بحران تام در وقت انتها
و آنچه در ابتدای مرض افتد مهلک است و آنچه در زمان تزاید آید ناقص و ردی بود

بدانکه در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا ایام الباحوریه نیز گویند
و بعضی روزهای خبر دهنده که بحران کی خواهد شد و آنرا ایام الانذار گویند و بعضی
روزها نه از باحوری باشند و نه از انذار اما بحسب بحرانات بحران دران روز واقع شود
آنرا ایام واقع فی الوسط گویند اما ایامیکه دران بحران افتد تام و نیک باشد یازده
روز اند چهارم و هفتم و چهاردهم و بستم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و هفتم و سی و یکم
و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بنا بر تسهیل حفظ ستهاریان درین دو بیت یاد کرده شد
قطعه دال زا و یا دو دال و کاف و کا ❊ کاف دال و کاف زا میدان یقین ❊
لام الف یا لام دال و لام زا ❊ هستم ایام بحارین را گزین ❊ و ایام واقع فی الوسط
شش روز اند سوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم و ایامیکه دران
بحران ناقص افتد و باسیح و خطر باشد هشت روز است ششم و هشتم و دهم و دوازدهم
و پانزدهم و شانزدهم و هیژدهم و نوزدهم و ایامیکه دران بحران نباشد سیزده روز است
بست و دوم بست و سوم بست و پنجم بست و ششم بست و هشتم بست و نهم سی و سوم
سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم و جهت تسهیل حفظ متعلمان جدولی جامع اقسام
اربع موافق اکثر اطباے نامدار مرقوم میشود فقط ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

جدول ایام بحران و سهل و واقع فی الوسط و خلافی برای تسهیل حفظ موافق اکثر اطبای نامدار

۱	بحران	۶	بحران ردی	۱۱	[illegible]	۱۶	[illegible]	۲۱	[illegible]	۲۶	[illegible]	۳۱	بحران	۳۶	[illegible]
۲	خلافی	۷	بحران [illegible]	۱۲	[illegible]	۱۷	بحران	۲۲	[illegible]	۲۷	[illegible]	۳۲	[illegible]	۳۷	بحران
۳	بحران	۸	روز سهل باخلاف	۱۳	[illegible]	۱۸	بحران	۲۳	[illegible]	۲۸	[illegible]	۳۳	[illegible]	۳۸	[illegible]
۴	بحران	۹	بحران	۱۴	[illegible]	۱۹	[illegible]	۲۴	بحران	۲۹	[illegible]	۳۴	بحران	۳۹	[illegible]
۵	واقع فی الوسط	۱۰	روز سهل بالاختلاف	۱۵	[illegible]	۲۰	بحران	۲۵	[illegible]	۳۰	[illegible]	۳۵	[illegible]	۴۰	بحران

فایده بسیار باشد که در امراض حاده تا سه روز علامت بحران میباشد پس
درین سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد همان روز را یوم البحران
باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار نیز بران گواهی داده باشد و آخر روز بحران
هم بود فایده اینهمه که گفته شد از تعداد ایام باحوری در امراض حاده واقع
میشود واما در امراض مزمنه عدد ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده
چنانچه در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبه غب باشد بالجمله ابوصهل
بست روز بحران یا پس هفت ماه باشد یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال
یا پس بست و یکسال و لقراط بعد از چهل و نه مره در شصتم و هشتادم و صد و بستم
از روزهای بحران شمرده و بدانند که در حمی غب دم النوبه روز بحران نیست
پس باید که احکام بحران در روز نوبه ملحوظ خاطر دارند و احتیاط کنند که در وقت
پیشی شکم واقع نشود فایده معمول اکثر اطبا است که اگر حدوث مرض قبل از
انتصاف نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل تمام بگیرند و اگر بعد
انتصاف نصف النهار باشد ترک کنند ظاهر احتیاط اینست که یوم بلیلة
شمرد ایشان از نصف نهار تا نصف النهار دیگر شمرند باقی براهین اکثر امور
مذکوره خصوصاً علامت وقوع بحران و حساب و اخذ و ترک روز حدوث مرض
مع اختلاف طرق در غایت البیان فی ما یتعلق بالبحران مذکور است انتهی
برای تعلیم مبتدیان و حفظ اطفال موقوف شد والحمد لله
اولاً و آخراً ظاهراً و باطناً

الحمد لله والمنة که رساله البحران تمام و تصحیح ما لا کلام بیاد ... شهر ... یوم ... رجب المرجب ... ۱۲ ... هجری بمطبع ... در مقام کانپور ... بطبع ... رسید

ازانکه بروز نبوده اند ۱۲ منه بعضی متاخرین بست گذاشته اند مبالغه است مخالف قول اکثر متقدمین طب ۱۲

که روز اول و دوم نیز بعضی از روزهای بحران شمرده اند زیرا که سه تن روز یوم نخست یا دوم یکروز دیگر ... نیز حال ست یوم البحران ۱۲ منه ... چه بعد از اربعین یوم روز بحران بعد بستادم روز صحه شود و بعد شصتین بعد چهل روز پس بعد هشتادم صد و بستم خواهد شد ۱۲ منه